البنيان المرصوص من

بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن

في بهوپال المحمية

سنه ١٢٩٩ه

فہرس مقاصد کتاب البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقہ

البنيان المرصوص من

بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن

في بهوپال المحمية

سنة ١٢٩٩ الهجرية

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق والصلوٰة والسلام علی رسوله ونبیه محمد رفیع الذکر مطاع الامر [illegible] القدر
طویل الفضل عریض الجاه المطلق وعلی آله وصحبه وحملة علومه ور[illegible]
الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق **اما بعد** میگوید مشتی خاک دیار
ابو النصر علی حسن خان طاهر کان الله له ومعه فی الباطن والظاهر [illegible]
که تا علم شریف حدیث بجهد جمعی از ائمهٔ سلف وخلف در دواوین حدیثیهٔ اسلام
گشته عصابهٔ از فحول محدثین احادیث احکام را چه عبادت وچه معاملت وچه [illegible]
ازان صحف مطهره انتخاب وتحریر نموده اند وباین رهگذر سلوک مسلک عمل بحدیث وتمسک
بروالهان اتباع آسان گردیده ولله الحمد وآیین احسان ایشان بر یاد درویشان کیمیا[illegible]
زده نه آنچنان است که اگر هر موی تن زبان سخن گردد وهر سخن نامهٔ یک فن شود حرفی از[illegible]

شکر و پرتوی از آفتاب سپاس و قطره از بحر محیط منت و ذره از ارض بسیط عاطفت این
بزرگواران مؤدی می‌تواند شد فجزاهم الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم مصنفات در ملت
اسلام قدیما و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی از آن رنگی تازه و هر جمع وضعی نو و هر تحریر
هنجار دیگر و هر تهذیب طرزی آخر دارد و در اداء مقاصد و موافق خودش وافی بمقصود و کافی
بموقف ست و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار بی آزار کجا
این هم غنیمت کبری ست که بعضی از آن تالیفات درین نزدیکی بوجه انطباع طوع پذیر مطبع
در مطابع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضه ندیه و جز
آن مگر جماعه متبعین که ملکه ایشان بتطبیق لغت عرب و استطلاع زبان تازی نیست از دریافت
فوائد و مسائل این کتب دور افتاده اند تا آنکه اگر عرف جاری و نهج مقبول و مثل آن در رفتار
زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نمی بود غالب مردم از فیوض علم باحکام صحیحه سنت مطهره
در عبادات و معاملات محروم می ماندند لاجرم باقتضای کریمه فبهداهم اقتده و خبر بلغوا عنی
ولو آیة ناگزیر آمد که در فتح این باب تا می‌تواند شد سعی مشکور بجا آریم و تا توانیم دین خالص
حق را بحقدار انش برسانیم که در خبر ست از سید البشر علیه افضل الصلوة والتسلیم لان یهدی الله
بک رجلا خیر لک من حمر النعم او کما قال و مبالاتی بخلاف زید و عمرو نیز در تبلیغ سنن خیر البشر
روا نداریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته ما لی اراکم عنها معرضین والله
لارمین بها بین اکتافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمیع ابواب فقه حدیث
بشأو کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرحش
مسک الختام نمی رسد و اول از مبسوطات ست و ثانی از مختصرات و همت طلبه درین عهد از ادراک
و مفاهیم مطولات خیلی قاصر افتاده و مطمح انظار و موقع ابصار بیشتر خلق همین جاده اقتصار و اختصار گشته
ناچار درین مختصر بامید استفاده خود اولا و بالذات و افاده دیگر اخوان اسلام ثانیا و بالعرض مسائل
و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من ادلة الاحکام را از تازی بلغت

وسلموا تسلیما و این آیات بینات و احادیث کریمات نص ست درین فصل و باب و
فصل خطاب ست از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر ازان نیست
که یکی به صدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات روند
تباعت دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را محو اسوهٔ رسالت و تبعیت
قدوهٔ نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادات و معاملت و ادب را با دله واضحة السبیل و مسائل
صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط جملهٔ الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
ماخذ مستطاب باشد و در ابواب فقه حدیث همصفیر اخوات خود از منهج و عرف و بدور و جزآن
بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کرد چه هر چه از اخبار
و آثار در بابی از ابواب ایراد و اصدار یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمهٔ سنت
حکم بلینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی
بالاتر ازان احادیث ایراد نیافته این کتاب در صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دواوین
اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظهٔ شروح مثل
مسک ختام و سبل السلام و جزآن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بناء علی ذلک چنانکه
ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمده تعالی این مختصر روح الروح وی آمده
و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور الاهله و عرف الجادی از پیشتر
نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
زمان خود ست در دریافت صواب از خطا و امام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت
صحیحهٔ مطهرهٔ جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحانه و تعالی ست
تا کرا هدایت این راه فرماید و کدام یک را از حضیض تقلید شوم بدست مرحمت برداشته بأعلی
ذروهٔ تحقیق حقیق باتباع سنت رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

بپارسی بیان بعبارت ساده وبکار برده شد وروش امام ربانی سهیل قطر یمانی امام همام قاضی القضاة
محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث مسمی بدرر بهیه وطرز مهین برادر عالی قدر
ابو الخیر سید نور الحسن خان کان الله له وکان در النهج المقبول من شرائع الرسول اختیار افتاد
وجز موضع چند که حاجتمند کشف اعضال وحل اشکال بود خامه سعة وجز تفصیل مو اجمال نفرسود
بلکه بر نفس مسائل متن اقتصار رفت وعبارت پارسی رابر همان صرافت الفاظ وموضعت
روایت حفاظ گذاشته شد تا فرع بر اصل نفزاید وتجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج
یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جهل وتقلید که در مسائل دین رو نموده واین جمله خلافت مر
جدل که باب غربت بر اسلام واسلامیان کشوده ثمره همین ترک استعمال الفاظ مبارکه نصوص
وایثار عبائر آراء غیر منصوص است پس بس ورنه نظم کتاب عزیز ونثر جواهر احادیث شریف
الی یوم القیامه ضمین هر فتیا وقضا وکفیل حکم در هر قضیه وماجرا است لا ثالث لهما قال تعالی
اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون
وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین
هدیهم الله واولئك هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلعم الا انی اوتیت القرآن ومثله
معه رواه ابوداود والدارمی وابن ماجة عن المقدام بن معدیکرب وفی روایة اخری
عن العرباض بن ساریة مرفوعا انها لمثل القرآن او اکثر وعن مالک بن انس مرسلا ترکت
فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطا واخرج
مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی
هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلك خیر واحسن تاویلا وقال تعالی
فلا وربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

وسلموا تسلیما و این آیات بینات و احادیث مکرمات نص ست درین فصل و باب و
فصل خطاب ست از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر ازان نیست
که یکی به صدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات بدوز
قیامت دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را محو اسوهٔ رسالت و قفت
قدوهٔ نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و معاملت و ادب را از ادلهٔ واضحة السبیل و مسائل
صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط جملهٔ الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
ماخذ مستطاب باشد و ورا ثادهٔ فقه حدیث همصفیر اخوات خود از نهج و عرف و بدور و جنان
بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کرد زان چه هر چه از اخبار
و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمهٔ سنت
حکم بلینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی قوی تر
بالاتر از احادیث ایراد یافتهٔ این کتاب در صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دواوین
اسلام باستقرار علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظهٔ شرحش متکفل
مسک ختام و سبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا علی ذلک چنانکه
ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمده تعالی این مختصر روح الروح وی آمده
و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور الاهله و عرف جادی از پیشتر
نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
زمان خود ست و در دریافت صواب از خطا و آثام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت
صحیحه مطهرهٔ جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحانه و تعالی ست
تا کرا هدایت این راه فرماید و کدام یک را از حضیض تقلید شوم بدست همت بر داشته با علی
ذروهٔ تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

البتة فی اسبوع مع مسیری الی کلکتة فی اواخر ربیع الاخر من شهور ۱۲۹۹ الهجریة
علی صاحبها الصلوٰة والتحیة وسمیته بالاسم التاریخی علی طریقة اخیه النهر المقبول

البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

وبالله التوفیق وهو الهادی الی سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین وفقنا
لاتباع کتابك العزیز وسنة نبیك المطهرة الذی جعلته خاتم النبیین واحشرنا فی
زمرة المخلصین فی الدین وجنبنا عن تحریفات الغالین وانتحالات المبطلین و
تاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین وشفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم
فی الاولین والاخرین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهور ست و مردهٔ او حلال آب را هیچ چیز پلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بو و مزه
و رنگ او پس اگر یکی ازین هر سه بنجاستی که دران پدید آید برگردد نجس شود و دو قلهٔ آب
حامل خبث نگردد و در لفظی نجس نشود و هیچ یکی در آب استاده غسل نه برآرد و حالیکه جنب ست و نه
دران شاشد پس غسل برآرد و در لفظی آمده غسل نکند دران از جنابت آنحضرت صلعم نهی کرد از آنکه
غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هردو معا اغتراف کنند ولکن ثابت شده که خودش
بفضل آب میمونه غسل میفرمود پس اول محمول ست بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی ست
ازان آب بعض زنان نبوت در تغار غسل برآورد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب
بودم فرمود آب جنب نمی شود و طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار
نخستین بآنهمین بار بخاک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد گربه نجس نیست بلکه از طوافان ست
شما پس آب بدهان اندختن او پلید نگردد بادیه نشینی در ناحیه مسجد بول کرد فرمود دلو از آب آنجا بریزند یعنی
تطهیر ارض همین قدر ست پس سبب دو مرده و دو خون را حلال شده ماهی و ملخ و جگر و سپرز چون مگس در آب افتد
غوطه داده بکشید از جهت در یکی از دو بازوی او داد و در دیگر شفا ست و آن بازو که دران دا است

می پرهیزد پاره که بریده از چارپایه زنده مردار است یعنی خوردنش روا نیست گو طاهر باشد

باب در بیان آوندها

نتوشید در آوند زر و سیم و نخورید در کاسهای آن که آنها راست در دنیا و شما راست در آخرت باشد
شارب در آوند سیم کشنده آتش دوزخ است در شکم خود هر چه مسکه مدبوغ شد پاک گردید دباغ
جلود مردار طهور اوست آنحضرت صلعم بر گوسفندی مرده که آن را می کشیدند بگذشت فرمود کاش پوستش
می گرفتید گفتند مردار است فرمود آب و برگ سلم آن را پاک می کنند در آوند اهل کتاب نباید خورد
مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم
و صحابه وی وضو کردند از خیک زن مشرکه و ساغر آنحضرت شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلعم را از سرکه ساختن خمر پرسیدند فرمود نسازید ولکن این خبر نص در نجاست نیست
چه اصل در هر شئ طهارت اوست و نسبت ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول
از گوشت خران خانگی و گفت رجس است یعنی خوردنش حرام است نه آنکه خودش نجس است آنحضرت صلعم
در منی بر راحله خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن خارجه روان بود معلوم شد که لعاب ماکول اللحم
طاهر است منی را می شست و در آن جامه برای نماز بیرون می آمد عائشه گوید من اثر غسل را
در آن جامه می دیدم و در لفظی آمده که می مالیدم آن را از جامه رسالت تخت بالیدن و وی در آن نماز
می کرد و در لفظی آمده که منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل است بر
طهارت منی شاشه دختر بشویند و کمیز غلام را آب زنند جامه را که خون حیض رسیده است
بتراشد یعنی پلیدیش دور کند باز آب بالستر بشوید پس در آن نماز گزارد خوله پرسید که اگر اثر
خون نرود فرمود آب بس است و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان وضو

اگر مشقت بر امت نیفتادی با هر وضو مسواک بودی عثمان آب وضو خواست و هر دو کف دست را سه بار شست
و آب در دهن و بینی کرد و بینی بیفشاند و روی را سه بار شست و شست دو دست راست تا آرنج سه بار شست بعد
و همچنین با دست چپ کرد باز سر را مسح نمود و شست پای راست تا شتالنگ سه بار شست و پای چپ را همچنین کرد
بعده گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که همچو وضوی من وضو می کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار مسح نمود و در لفظی
دیگر آمده که در مسح هر دو دست را از جانب پیش و پس برد و در لفظی آغاز بمقدم راس کرد و دستها را تا قفا
برد و بجای نخستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و بهر دو ابهام ظاهر هر دو
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفشاند چه شیطان در بن او می خسپد
و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه نمی داند که دستش کجا خفته و لقیط بن صبره را
فرمود تمام کن وضو را و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و مبالغه نما در استنشاق مگر آنکه
صائم باشی و خودش خلال ریش می کرد و در وضو ثلث مد از آب آوردند هر دو دست مالیدن
گرفت و آب برای هر دو گوش آب جدید میستاند و بر آب سر بس نمیکرد و در لفظی آمده که سر را
با آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین سنت محفوظ و فرمود امت من روز قیامت سفید رو
روشن دست و پا بیایند پس هر که تواند که تابانی خود دراز کند باید که چنین کند و آغاز را از جانب
راست در نعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خویش داشتی
و فرمودی بیاغازید بجانبهای راست خود یعنی در وضو و در وضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان او تعالی و در وضو
آب بر هر دو آرنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرد یعنی عمدا و قصدا.
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل سنت و بعد از غله سه بار بینی افشاند و هر دو
از همان کف کرد که بدان آب گرفت و این وصل سنت و در لفظی آمده غرغره کرد و نشق نمود از یک

کف واین را بشته بار نمود و در پای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده ست فرمود برگرد وضوء را نیکو کن و تخود ش وضو بمد کردی و غسل بصاع تا پنج مد فرمودی هر که از شما اسباغ وضو کرده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله درهای بهشت از برای او کشاینده شود و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین آمده

باب دربیان مسح خفین

آنحضرت صلعم وضو میکرد مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اسفل خف لکن سندش ضعیف ست مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوارتر بمسح بود از بالای آن ولکن جناب رسالت صلعم را دیدم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش حسن ست و مدت مسح در سفر سه روز و شب ست درین مدت موزها را از پا نکشد مگر از جنابت و غائط و بول و نوم و مقیم را یک روز و شب ست لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمائم و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستارها و موزها ست و چون یکی بعد از وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگزارد اندران و نیفگند آنها را اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست پس توقیت مذکور ثابت ماند

باب دربیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجا می کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب و نماز می کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو ست فاطمه بنت ابی حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی هست حیض نیست چون حیض آید

نماز ترک دهی چون برگردد خون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقداد را در
مذی امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس ازین و در لفظی آمده که وضو کن و فرج
خود را آب پاش بعض زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند که از شکم برآمده است یا نه از مسجد بدر نرود تا آنکه آوازے
بشنود یا بوئی بیابد و در بارهٔ مس ذکر فرمود پارهٔ از گوشت تست صححه ابن حبان و ابن مدینی
گوید این خبر احسن از خبر بسره است که در آن بر مس ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری در غیر
صحیح خود گفته است که حدیث بسره اصح شی درین باب است و هر که راقی یا رعاف یا قلس یعنی
انچه از جوف برآید یا مذی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنا بر نماز خود کند و درین بیان سخن نماید
و فیه ضعف و وضو را از لحم غنم مشیت گذاشت و بر وضو از لحوم ابل نعم گفت و هر که مرده را بشوید غسل برآرد و هر که او را بردارد
وضو گیرد و احمد گفته لا یصح فی هذا الباب شیء و قرآن را مس نکند مگر طاهر لکن این حدیث معلول است
شیوهٔ نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجامت کرد و نماز گزارد
و وضو نکرد و فیه لین چشم سر بند و بر است چون بخسپید سر بند و بر بگشاد ازینجاست که خواب
تکیه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکه دراز بخفت و سندش ضعیف است
شیطان در نماز می آید و در خیال می افگند که وی حدث کرده با آنکه نکرده است درین حال
تا آوازی نشنود و یا بادی نیابد از نماز برنگردد بلکه در نفس خود بگوید که تو دروغ گفتی

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد در آمدن در خلا انگشتری بنهد یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمهٔ از قرآن باشد و هو معلول و نزد
در آمدن بخلا اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث بگوید و استنجا بآب کند و قضای حاجت
پنهان از نظر مردم نماید و از دو لاعن بپرهیزد یکی خلا در راه مردم دوم در سایهٔ ایشان و در لفظی
موارد افزوده و در لفظی نقع ما یعنی مجمع آب آمده و هر دو ضعیف است و از خلا زیر درخت میوه دار و کرانهٔ نهر روان

نهی نموده وسندش ضعیف ست وسخن کردن دو کس درحالت غائط موجب دشمنی خدا است
مراد ازین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسح آن نکند و نه در آوند آب
دم زنند و از استقبال قبله بغائط و بول و استنجا بیمین و بکمتر از سه سنگ نهی فرموده و از
استنجا بسرگین و استخوان منع نموده و گفته رو بمشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
مخصوص بمدینهٔ طیبه ست و درین ملک که قبله در جهت مغرب ست رو بشمال یا جنوب
کنند و نزد غائط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانك بگوید ابن مسعود از برای
آنحضرت صلعم دو سنگ و یک پارهٔ سرگین آورد سنگ بگرفت و سرگین بینداخت و فرمود
رکس ست یعنی پلید و در بارهٔ استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرد که این هر دو پاک
نمی سازند و فرمود پاکی کنید از کمیز که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول ست و در
لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از کمیز ست و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست
استاده دارد و نزد نشاشیدن ذکر را سه بار بیفشاند اهل قبا را پرسید که خدا بر شما ثنا
کرده ست گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب ست یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخهٔ زن
نشست و زن را در مشقت انداخت غسل واجب شد اگرچه انزال نکند و همچنین غسل ست
بر زن نزد دیدن آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر ببیند زن آنچه می بیند مرد در
خواب یعنی جماع غسل بکند یعنی تا آنکه منی ببیند ام سلیم گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا ست و خود ش غسل میکرد از جنابت و روز جمعه
و از حجامت و از غسل میت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند ثمامه بن اثال چون
مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جمعه واجب ست بر هر محتلم اخرجه السبعة و آمده هر که وضو کرد روز جمعه

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل ست و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انشط ست از برای
عود و خواب کرد آنحضرت صلعم بدون مس ماء و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
بشوید پیشتر از یمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پستر وضو بکند باز آب گرفته انگشتان را در بیخهای
موی در آرد و سه حفنهٔ آب بر سر ریزد یعنی ببری هر دو کف پستر بر سائر جسد آب ریزد
و هر دو پای بشوید و دلک داخل ست در سنهای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلعم
فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای ازالهٔ رائحهٔ او و در روایتی آمده که مسح کرد
دست را بخاک و مندیل را بر گردانید و آب را بدست افشاندن گرفت ام سلمه گفت من زنی
هستم که موی سر را سخت می بندم در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و وا نمایم
فرمودند بلکه این قدر ترا بس ست که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و روان کنی آنرا
بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
عائشه گفت من و جناب نبوت از یک آوند غسل می بر آوردیم از جنابت و دستهای
ما هر دو دران آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت ست موی را بشوئید
و بدن را صفا بکنید و فیه ضعف

باب در بیان تیمم

فرموده داده شدم پنج چیز که هیچ یکی را پیش از من داده نشد منصور شدم برعب تا یکماهه راه
و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد و طهور هر که را نماز دریابد بگذارد آنرا همانجا
که دریافته و حلال شد مرا غنائم و داده شدم شفاعت و هر نبی در قوم خاصه مبعوث میشد
و من بسوی کافه مبعوث شدم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهور گردانیده
و مسیکه آب نیابیم و در لفظی دیگر ست که تراب طهور ست از برای ما عمار بن یاسر را فرمود

این قدر بس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بمالی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم
و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و دمید در آنها پس بر روی و هر دو کف دست
پاک مسح نمود و در لفظی آمده تیمم دو ضربه است یکی از برای روی و دیگر از برای هر دو دست
تا آرنج و این حدیث موقوف است بر ابن عمر پس صحیح همان اول است و فرمود خاک وضوء
مسلمان است اگر آب تا ده سال نیابد ولکن چون آب یابد از خدا بترسد و مس تن با آب
کند و دو مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه نداشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزاردند پس تر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزارد و دیگر اعاده نکرد چون ماجرا پیش نبی
گفتند غیر معید را فرمود اصبت السنة و اجزأتك صلاتك و دیگر را گفت لك الاجر
مرتين و این ناظر است در اولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردند و در غسل از مرگ بترسند می رسد که تیمم کنند و این موقوف است بر ابن عباس و مرفوعا هم آمده
و علی مرتضی را زند شکستن یکی از دو بند دست امر کرد که مسح بر جبائر کنند اما سندش سخت واهی است
و یکی را که سرش مجروح بود از سنگ امر فرمود تا این قدر بس است که تیمم کنی و بر زخم پاره ای از جامه
بر بندی و بران مسح کنی و سایر جسد را بشوئی ابن عباس گفت سنت آنست که از تیمم جز یک
نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر را تیمم دیگر کند لکن سندش سخت ناتوان است و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضو است در هر امر پس از یک تیمم چند نماز می توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه دختر ابی حبیش را که استحاضه می آورد ارشاد فرمود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز باز مان و چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
و نماز گزار یعنی استحاضه مانع نماز نیست و اسماء دختر عمیس را گفت که در مرکن نشیند

اگر زردی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل برآرد و مغرب و عشا را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
و میان این غسلها وضو کند حمنه دختر جحش را سخت استحاضه بیشد آنحضرت صلعم را پرسید
فرمود لتی ست از شیطان تو شش یا هفت روز حیض کن پستر غسل برآر و چون پاک شوی لبست و
چهار روز یا بست و سه روز نماز بگزار و روزه گیر این قدر ترا بس ست و همچنین در هر
ماه می کن چنانکه زنان حیض می شند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمائی و
غسل برآری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشا را جلد ادا کنی
و غسل برآری درمیان دو نماز جمع کنی پس بکن و از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
گزاری و این اعجب هر دو امر ست بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولت اند ازان و چون
ام حبیبه دختر جحش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلعم فرمود آنقدر مدت که حیض ترا
حبس میکرد بازمان پستر غسل برآر و نماز کن پس وے هر نماز را غسل می کرد یعنی از طرف
خود نه آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشد پس حجت نشد این روایت خیر ست مثل حفصه
ام عطیه گفته ما کدرت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم یهود را چون زن حیض میکرد با او
نمی خوردند آنحضرت صلعم فرمود هر کار بکنید مگر نکاح و عائشه افرود تا ازار پوشیده با وے
مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق بکند
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد و عائشه در حجة الوداع
در موضع سرف در حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه مکن
تا آنکه پاک گردی و از زن حائض ما فوق ازار را حلال داشته و زن نفساء در عهد نبوت
تا چهل روز در نفاس می نشست ما او را امر بقضای نماز زمان نفاس نکرد والله اعلم

کتاب الصلوٰۃ

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست تا سایهٔ مرد برابر طول او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد
و وقت نماز دیگر تا آنجاست که آفتاب زرد نشده است و وقت نماز شام تا وقتی ست که شفق
غائب نشده است آنحضرت صلعم گفته شفق حمرت ست و وقت نماز خفتن تا نیمه شب اوسط
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر ست تا آن زمان که آفتاب طالع نشده و در لفظی در بارهٔ نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک ست و در لفظی مرتفع ست ابی برزهٔ اسلمی گوید آنحضرت صلعم نماز دیگر
می کرد و یکی از ما بسوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر میگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان بود
و مستحب میداشت تاخیر عشا را و خواب را پیشتر از آن مکروه میگرفت و سخن کردن را بعد آن و بر میگردید
از نماز صبح وقتیکه مرد همنشین خود را می شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهی
عشا را مقدم و گاهی آن را موخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلس گزاردی و در میکه فجر بشگافت نماز بر پا کرد و بعض مردم بعض
را نمی شناخت و مغرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را می دید شبی نماز عشا را وقتی
گزارد که عامهٔ شب بگذشت برآمد و فرمود وقتش همین ست اگر مشقت بر امت نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی نماز کنید که شدت حر از جوشیدن
جهنم ست و گفت صبح کنید در نماز بامداد که اعظم ست از برای اجور شما یعنی آغاز در غلس و انجام در اسفار باید و
فرمود هر که دریافت از صبح رکعتی پیش از برآمدن مهر وی نماز صبح دریافت و هر که دریافت رکعتی از عصر پیش از آنکه آفتاب
فرو رود وی نماز عصر دریافت و در روایتی بدل رکعت لفظ سجده آمده و بعد گفته که سجده همین رکعت ست یعنی در این حدیث
نه در هر مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر برآید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصح ترست از اول سه ساعت ست که در آن نماز و اقبار مرده
روا نیست یکی نزد طلوع مهر تا آنکه برآید دیگر هنگام نیمروز تا آنکه زوال شود سوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره بسند ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز در این روز وقت زوال هم جائز ست خاصة و بنی عبد مناف را گفت

منع نکنید ہیچ یکے را کہ طواف کند باین خانہ و نماز گزارد ہر کدام ساعت کہ خواہد از شب یا روز و آمدہ کہ فجر دو فجر ست یکے آنست کہ طعام را حرام می کند و نماز دران حلال ست دیگر آنست کہ نماز صبح دران حرام ست و طعام دران حلال و در لفظے آمدہ آنکہ محرم طعام ست دراز میرود در افق و دیگر ہیچو دم گرگست و فرمود افضل اعمال نماز کردن ست در اول وقت و آن خوشنودی خدا است و در اوسط وقت رحمت الٰہی ست و در آخر وقت عفو خدا اگر سند این خبر سخت ضعیف ست و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجدہ و در لفظے آمدہ نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر ام سلمہ گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و بخانہ ام آمد و دو رکعت نماز کرد پرسیدم فرمود اتد دو رکعت کہ بعد از ظہر باشد مشغول شدم این دم گزاردم گفتم مگر قضا کنیم این ہر دو را چون فوت شوند فرمود نہ یعنے قضا درین وقت از خصائص من ست

باب در بیان اذان

طائفی عبد اللہ بن زید را در خواب اذان آموخت دران تکبیر چہار بار آمدہ بغیر ترجیع و اقامت یک بار مگر قد قامت الصلوٰۃ آنحضرت فرمود صلعم این کہ تو دیدے خواب راست ست انشاء اللہ تعالےٰ و در طریقے درین قصہ قول بلال در اذان فجر الصلوٰۃ خیر من النوم زیادہ آمدہ و در لفظے آمدہ کہ گفتن مؤذن این جملہ را بعد از حی علی الفلاح سنت ست و باجملہ ثبوت اذان و این قول بتقریر نبوت بودہ ست و تقریر نوعی از سنت ست و جناب رسالت صلعم ابو محذورہ را اذان آموخت و دران ترجیع آمدہ یعنے در شہادتین و این زیادت ست بر حدیث ابن زید و زیادت عدل مقبول ست و خبر اول نزد اہل سنن ست و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در اولش دو بار گفتہ اما در سند احمد و ہر چہار سنن مربع ذکر نمودہ و بلال مامور شد بتشفیع اذان و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوٰۃ لکن مسلم این استثنا را ذکر نکردہ و نسائی گفتہ آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفہ بلال را دید کہ نزد اذان ہر دو انگشت سبابہ وی در ہر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة گردن خود بجانب
راست و چپ پیچید و خود گشت و دو ریکرد بتمام بدن خود آنحضرت را آواز ابو محذوره
خوش آمد او را اذان آموخت و آین دلیل ست بران که مؤذن مرد خوش آواز باید
جابر بن سمره گفته بارها عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصهٔ خفتن
از نماز آنکه اذان گفت بلال پس نماز گزارد آنحضرت صلعم و کرد آنچه هر روز می کرد و در مزدلفه مغرب و عشا را
بیک اذان و دو اقامت بگزارد و در لفظی چنین ست که جمع کرد میان مغرب عشا بیک اقامت و در طریقی آمده که
هر نماز را اقامت گفت و در روایتی دیگر آمده که ندا نکرد در هیچیکی از ان هر دو و فرمود اذان میگوید بلال بلیل پس
بخورید و بنوشید یعنی در سحر رمضان تا آنکه ندا کند ابن ام مکتوم و وی نابینا بود ندا نمیکرد تا آنکه او را بگویند
صبح کردی صبح کردی و آین دلیل ست بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان
و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و ندا کند که بنده بخفت
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف ست و حدیث نخستین صحیح
متفق علیه فاین هذا من ذاک و فرمود چون ندا بشنوید همچو مؤذن بگوئید سوای حیعلتین که بجای
سامع لاحول ولا قوة الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود
تو امام ایشان هستی اقتدا کن بأضعف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت نگیرد و فرمود
چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حجت ست بر اذان و ایجاب او هم
و بلال را در اذان امر بترسل فرمود یعنی تأنی و در اقامت بحدر یعنی شتابی و گفت میان هر دو بقدر
فراغ از اکل درنگ کن و حدیث متوضی بودن مؤذن ضعیف ست بحجت نمی ارزد
آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید ولکن این نیز ضعیف ست چنانکه خبر امر بابن زید
بلفظ فاقم انت نیز ضعف دارد و مؤذن املک ست باذان چنانکه امام املک ست باقامت
و دعا نیکه میان اذان و اقامت کنند واپس نمی شود یعنی بلکه پذیرا می گردد و هر که بشنود
ندا این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدان الوسیلة

والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته آنحضرت صلعم او را روز قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هرکه در نماز گمان کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فسا ناقض وضوست و قبول نیست نماز حائض
مگر بخمار یعنی معجر و سرپوش زنان و جامه اگر وسیع ست بدان ملتحف شود و میان هر دو طرف
او خلاف نماید و اگر تنگ ست متزر شود بدان و در یک جامه که بر دوش از ان چیزی
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در درع و خمار بغیر ازار درست ست اگر
آن درع سابغ باشد و پشت هر دو قدم را بپوشد عامر بن ربیعه در شب تاریک نماز
بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب بر آمد معلوم شد که قبله نبود بران آیهٔ فاینما تولوا فثم وجه الله
فرود آمده و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب ست محمول ست بر قبلهٔ مدینهٔ منوره و رنه
در هند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله بهر سوی که روی کند جائز ست و از
فعل جناب رسالت مآب ثابت آیا بسیر سفر بود ولکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون اراده تطوع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و تکبیر می بر آورد پس بهر سوی که راحله
میرفت نماز می کرد و تمام روی زمین مسجد ست جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین
و جای ذبح جانوران و وسط راه و جای ماندن اشتران و بالای پشت خانهٔ خدا
و نماز گزاردن بسوی گور یا نشستن بران منهی عنه ست و هر که بمسجد در آید اگر در نعل اذی یا
قذر بیند مسح کرده دران نماز بگزارد چه طهور خفین که وطی اذی کرده همین تراب ست و در نماز
هیچ شئی از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن باشد در عهد نبوت صحابه
در نماز بحاجت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
و قوموا لله قانتین مراد بوسطی نماز عصر ست و مراد بقنوت سکوت پس باموش شدند بخموشی
و نهی کرده شدند از سخن کردن و در نماز تسبیح در نماز از برای مردان ست و تصفیق از برای

زنان آنحضرت صلعم نماز می کرد و در سینه او آوازی همچو آواز دیگ جوشیدن می بود اگر گریستن
و این دلیل ست برانکه گریستن در نماز جائز ست علی مرتضی اگر در نماز برانحضرت صلعم در آمدی
تنحنح فرمودی پس تنحنح مبطل نماز نباشد و اگر یکی در نماز سلام کردی ببسط کف شریف اشارت
بجواب نمودی امامه دختر زینب را در نماز حامل بود نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت
و این ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امر بکشتن مار و کژدم آمده پس این همه فعل کثیر نیست

باب در بیان سترهٔ نمازی

گذرنده از پیش مصلی اگر بداند که کدام اثم بروی ست تا چهل بایستد بهتر باشد او را از گذشتن
از روبروی او و در لفظی چهل سال آمده و این ستره برابر چوب پسین پالان شتر بس ست
بهر حال استتار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخرهٔ رحل در پیش او نیست
گذشتن زن و خر و سگ قطع نماز می کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گویم مراد بقطع کمی ثواب باشغل مصلی از حضور ست نه فساد نماز بدلیل حدیث دیگر که هیچ شی قاطع نماز نیست
و تا تواند دفع کند و بعد از ستره اگر یکی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماند مقاتله نماید
که شیطان ست و در لفظی آمده که قرین ست یعنی شیطان همزاد انسان و اگر هیچ ستره نیابد
همین عصاے خود در روبرو دارد اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و سند این حدیث حسن ست و زاعم اضطراب غیر مصیب

باب در بیان حث بر فروتنی در نماز

اختصار در نماز منهی عنه ست یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود این کار می کردند طعام شام
اگر پیشتر بر سد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزه ها صاف نکند که
رحمت روبروی اوست و اگر ناگزیر باشد یکبار بیش نکند یا ترک دهد و التفات در نماز یعنی چپ و راست

نگریستن ربودگی شیطان ست از نماز بنده و لهذا در خبر دیگر آمده که دور دارید خود را از التفات که آن
هلاک شدن ست و اگر لا بد باشد پس در نماز تطوع بکند چون کسی در نماز باشد مناسب ست که آب
دهن بجانب راست و پیش خود نیندازد ولکن از جانب چپ بیفگند و در لفظی نیز بزیر پا
آمده عائشه را پرده باریک سرخ رنگین منقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود
و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلعم این قرام خود را دور کن که تصاویرش در نماز عارض من
می گردد و در لفظی آمده که این خمیصه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این قومها که در نماز
نظر باسمان کنند باز باشند ورنه نگه بسوی ایشان باز نگردد و فرمود نیست نماز در حضرت طعام و نه در
حال دفع اخبثان یعنی بول و براز و آنجا که تثاؤب از طرف شیطان ست هر که در نماز
فاژه بکند تا تواند بکظم آن پردازد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجد ها در خانها مامور به ست و همچنین پاکیزه و خوشبو داشتن آنها کشته شدند یهود را
که گورهای پیغمبران خود را مسجد ها گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد
می ساختند ایشانند بدترین خلق نزدیک خدا نبوت از نجد ثمامه بن اثال را گرفتار کرده بیاوردند و
بستونی از ستونهای مسجد بربستند و دخول مشرک بود و این دلیل ست بر آنکه نجاست مشرک
معنوی ست نه صوری و نیز این ربط را تقریر فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد
بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شعر در مسجد می خواندم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلعم
اگر کسی را ببینید که در مسجد ضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو باز نگرداند
مسجد ها برای این کار ساخته نشده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت
ترا سود مند نکند مسجد مقام حدود و قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلعم
برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرماید حبشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

عائشه را پنهان کرده بنمود کنیزی سیاه چهره مسجد را نشستی پیش عائشه آمدی و سخن کردی
افگندن آب دهن در مسجد گناه است و کفاره اش دفن اوست قیامت نیاید تا آنکه مردم
نازش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نیم بتشیید مساجد یعنی برافراشتن و
آراستن آن و متعرض شد با نحضرت صلعم اجر است و ست تا آنکه خس و خاشاک که
که مرد از مسجد بیرون می افگند و هرکه در مسجد در آید ننشیند تا آنکه دو رکعت بگزارد و آن را
تحیة المسجد نامند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب در صفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل برآرد و رو بقبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
از قرآن آسان شود بخواند و برکوع رود با طمینان و چون سر بردارد راست بایستد و سجده
کند با طمانینت و بنشیند بعد از سجده با طمینان و سجده دیگر همچنان اطمینان بجا آرد و در همه
نماز این چنین بکند و در لفظی قیام با طمینان آمده و در لفظ دیگر قبه صلب حتی ترجع العظام
وارد شده و در روایتی دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یکی از شما تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
او تعالی امر کرده است پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سورهٔ فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
داشته باشد بخواند ورنه حمد و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که ام القرآن و آنچه خدا خواهد
بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بزبان عربی از هر سوره آنچه
خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشته و نزد
رکوع هر دو دست را بر هر دو زانو ممکن کردی یعنی قرار دادی و پشت را دوتا ساختی یعنی با هموار
برابر نشیند با گردن و نزد رفع راس مستوی می استاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش باز آید
و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را فراهم می کرد و اطراف
انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بعد دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ پا

می‌نشست و پای راست را استاده میداشت و در رکعت اخیره پای چپ را مقدم و پای دیگر
را منصوب نموده بر مقعد می‌نشست و نزد استادن نماز وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض تا المسلمین و اللهم انت الملک تا آخر می‌خواند و مسلم گفته این
در نماز شب بود و گویم مراد خواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه ست نه پیش ازان و عادت شریف
آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندکے پیش از قراءت خاموش می‌ماند ابو هریره گفت قربانت
شوم میان این ساعت لطیف چه می‌خوانی فرمود اللهم باعد بینی و بین خطایای الخ
و عمر بن خطاب سبحانک اللهم الخ می‌خواند و اول مرفوع متفق علیه ست و ثانی موقوف
بر عمر و در روایتے آمده که بعد از تکبیر می‌گفت اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
من همزه و نفخه و نفثه و در روایت دیگر وارد شده که آغاز نماز بتکبیر و آغاز قراءت بالحمد می‌کرد
و نزد رکوع سر را بلند نمیفرمود و نه پست می‌کرد و لکن میان این هر دو می‌داشت و نزد رفع
راس از رکوع بسجده نمی‌رفت تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می‌خواند و پای چپ را می‌گسترانید
و پای راست را استاده می‌کرد و این دلیل ست بر فرضیت اعتدال در ارکان نماز و از
عقبه شیطان نهی میفرمود مراد بعقبه اقعاء ست یعنی نشست سگ که هر دو سرین بر زمین
چسپاند و هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین نهد دیگر آنکه هر دو پای گسترانیده
و هر دو سرین بر پاشنه بگذاشته بنشیند و این مناسب تر ست بتفسیر عقبه و نهی کرد از آنکه مرد هر دو
ذراع خود را فرش کند همچو افتراش سبع و نماز را بتسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست را برابر
هر دو دوش بر می‌داشت و نزد رکوع و سر برداشتن ازان نیز رفع یدین می‌کرد و سمع الله
لمن حمده ربنا لک الحمد میگفت و این کار در سجده نمی‌کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
محاذی منکبین مینمود و پس تکبیر می‌برآورد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست
را بالای هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می‌نهاد و فرمود بیت نماز کسی اکمل القرآن

نخوانند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن ام الکتاب نخوانند و فرمود شاید
شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحة الکتاب که آن را نخوانید چه نیست نماز
کسی را که آن را نخواند و آمده که آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نماز را بالحمد شروع می کردند و بسمله را اول
قراءت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاده کرده که جهر بسمله نمی نمودند و در روایتی دیگر
وارد شده که پنهان می گفتند و برین است حمل نفی تسمیه و جهر گفته نماز گزاردم در پس ابوهریره
پس بسمله خواند پس فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از جلوس
الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند بکسی که جان من در دست اوست من اشبه شما ام
در نماز برسول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بسمله گویید که بسمله یکی از آیات فاتحه است
و این موقوف است بر ابوهریره و آمد که آنحضرت صلعم که چون از قراءت ام القرآن فارغ شدی
آواز خود را به آمین برداشتی یکی آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم آنچه کفایت کند
از آن با مرا آموخت فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اول فاتحه و سوره میخواندند و احیانا اسماع آیتی میکرد
و رکعت اولی را دراز می نمود و در دو رکعت پسین همین فاتحه میخواندند پس ابوسعید خدری گفته اندازه میکردیم
قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجدة میخواند و در دو رکعت آخر بقدر
نصف آن قراءت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بمقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نیمه آن
در دو رکعت آخر عصر غرض که در پسین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل
می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن و در عشا وسط مفصل و در صبح طوال آن ابوهریره گوید نماز
نکردم در پس احدی اشبه تر بنماز نبوت از این شخص و هم در مغرب سوره طور بخواند و در نماز صبح روز
جمعه سجده و هل اتی خواند ابن مسعود گوید همیشه چنین میکرد و هیچ آیت رحمت در نماز نیامد
مگر نزدش سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنکه از آن تعوذ می نمود و فرمود من نهی کرده شده ام از آنکه
قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا بکنید که در خورد استجابت است

و در رکوع و سجده سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي بسیار می گفت و نزد اراده
نماز تکبیر می برآورد و همچنین نزد رکوع و می گفت سمع الله لمن حمده نزد رفع صلب ازان و ربنا
ولك الحمد و وی تمام دست است تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد رفع راس ازان هم تکبیر
می برآورد و باز تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد برداشتن سر ازان تکبیر می برآورد غرضکه
در تمام نماز همچنین می کرد و دیگر از دو رکعت بعد از نشستن بر می خاست تکبیر می گفت و در
روایتی آمده که نزد رفع راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات
ملء الارض الخ و فرمود که مامورم بآنکه سجده کنم بر هفت استخوان بر جبهه و بدست شریف اشارت
بسوی بینی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمین و در نماز میان هر دو دست
خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض الابطین شریف نمایان میگشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست
بر زمین نهی و هر دو آرنج را بردار و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشتی و در
سجده آنها ضم نمودی و چار زانو نشسته نماز گزاردی یعنی در حالت مرض و میان هر دو سجده می گفت
اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني مالک بن حویرث دید که آنحضرت صلعم
نماز می گزارد و در وتر از نماز بر نخاست تا آنکه مستوی نشست در قعود و این را جلسه استراحت گویند رواه البخاری
و تا یکماه بعد از رکوع قنوت کرد و بر احیائی از عرب بد دعا نمود پس آنرا ترک داد و در لفظی دیگر آمده که لم یزل در صبح قنوت
می فرمود تا آنکه دنیا را گذاشت و آمده که قنوت نمی کرد مگر وقتیکه قومی را دعا می کرد یا بر قومی
دعا می نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پس آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان و
علی نماز گزارده اید در فجر قنوت می خواندند گفت ای پسرک من محدث است یعنی بدعت
از حسن بن علی علیهما السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلمه چند که آنها در قنوت وتر
می گفته باشم اللهم اهدني فيمن هديت الخ رواه الخمسة نسائی در آخرش وصلی الله علی النبي افزوده
و ابن عباس را دعا آموخت که در قنوت صبح گوید و آن همین دعاست مذکور است و سندش ضعیف
و فرمود چون یکی از شما سجده کند همچو شتر ننشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو رکبه بر زمین نهد

واین در سنـ [illegible] وائل بن حجر که دیدم آنحضرت صلعم چون سجده کردے
هر دو زانو را بیا [illegible] ن نهادی و در تشهد دست چپ بر زانوے چپ
و دست راسـ [illegible] نهادی و پنجاه و سه را عقد بستی و بانگشت سبابه اشارت
فرمودے واین نزد [illegible] در روایتے آمده که همه اصابع را قبض کرد و بانگشتے که متصل
ابهام ست اشاره فر [illegible] ابن مسعود را تشهد آموخت وگفت چون یکے از شما نماز کند
بگوید التحیات لله الخ [illegible] دعا بپسند و بخواند واین اصح صیغ تشهد ست و پیش ازین
سلام بر جبرئیل و میکائیل میآوردند پس این تحیت آموخت و امر کرد که مردم را بیاموزد و ابن عباس
را صیغهٔ دیگر تعلیم کرد بلفظ التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الخ یکے را دید که در نماز
دعا می کند لکن تحمید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون یکے
از شما نماز گزارد بدایت بحمد و ثناء رب کند پستر درود بر پیغمبر فرستد باز هر چه خواهد دعا کند
بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوٰة بر شما پس این درود چگونه گوئیم
خاموش شد باز فرمود بگویید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید و
سلام همچنانست که آموخته شد بدو ابن خزیمه زیاده کرد چگونه درود فرستیم بر شما در نماز خود
و فرمود پناه جویید در تشهد از چهار چیز و بگویید اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم و
من عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر فتنة المسیح الدجال در مسلم ست که
این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مرا دعائی بیاموز که در نماز خود
می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت
فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم وائل بن حجر
گوید نماز گزاردم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و آزاد عینه بوت ست در پس هر نماز فرض

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و در پس هر نماز
تعوذ میکرد باین الفاظ اللهم انی اعوذ بک من البخل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک
من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ بک من فتنة الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر
لفظ دبر محتمل قبل از خروج نماز و بعد او هر دو ست و بعد از انصراف از نماز سه بار
استغفر الله گفتی پس این دعا خواندی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا
ذا الجلال والاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و
تکبیر برآرد سی و سه بار و این نود و نه کرت شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر گوید بخشیده شود خطایای او اگرچه
برابر کف دریا باشد یعنی در کثرت و در روایتی تکبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
جنت مگر موت و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزارید چنانکه دیدید شما مرا که
می گزارم و بگزار آنرا ایستاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر پهلو و بر اشاره بکن
بیماری بر وساده نماز کرده بود آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و رنه اشارتی
بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان و این موقوف است بر جابر

باب در بیان سجده سهو و تلاوت و شکر

آنحضرت صلعم نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی ننشست و برخاست مردم هم برخاستند
تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماندند تکبیر گفت و حال آنکه جالس است پس دو سجده پیش از
سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر برآورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شد سجده کردند یک بار دیگر برد و رکعت از ظهر یا عصر سلام فرا داد و نزد چوبی که در پیشگاه
مسجد بود و با ایستاد و دست خود بران چوب نهاد و در قوم ابوبکر و عمر بودند اما از هیبت سخن نکردند و سراع مردم برآمدند
صحابه گفتند مگر نماز کوتاه شد مردی که او را ذو الیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی
یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکبیر برآورد و مثل سجدهٔ خود سجده کرد یا دراز تر از آن پس سر
برداشت و تکبیر گفت و در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود
ذو الیدین راست می گوید صحابه باشارت گفتند آری و این در صحیحین است لکن بلفظ
فقالوا و در روایتی آمده که سجده نکرد تا آنکه حق تعالی متیقنش کرد و یک بار
نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده برآورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنا نماید
دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت صلعم نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
چیزی نو پدید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پای خود به پیچید و رو به قبله
شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبر می کردم
ولکن من بشرم مثل شما فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
کنم یاد دهانید مرا و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحری صواب کند و نماز را
بران تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظی آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
سجدهٔ سهو کرد آنحضرت صلعم بعد از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماید
و هر که برخیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده
نماید و اگر راست نه استاده است بنشیند و نیست سهو بر وی و فرمود نیست سهو بر کسیکه در پس
امام است پس اگر سهو کرد امام بر وی و بر کسیکه در پس او ست سجدهٔ سهو است و هر سهو را دو سجده است

بعد از سلام و سجده کردند صحابه همراه جناب نبوت در سورهٔ اذا السماء انشقت و اقرأ ابن عباس
گفته نیست سورهٔ ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت صلعم را دیدم که در ان سجده کرد و همچنین سجده کرد در
سورهٔ نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد در ان و فرمود مفصل شد سورهٔ حج بدو سجده هر که سجده نکند
در ان نخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بروی
گناه نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند ابن عمر گفته آنحضرت صلعم بر ما
قرآن می خواند چون بسجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده نمودی ما هم سجده می کردیم و چون امری
مسرت انگیز آمدی در سجدهٔ شکر افتادی یک بار سجده دراز کرد و بعده سر برداشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجدهٔ شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام
اهل یمن با نحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گویم درین سجود
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیعه گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخواه گفتم مرافقت شما در جنت می خواهم فرمود جز این چیز دیگر
میخواهی گفتم نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گویم حمل این سجده بر
نماز تطوع کما ینبغی نیست بلکه تنها سجود هم یکی عبادت مستقل است بهمین حدیث و با دلهٔ دیگر و اما نماز
تطوع پس ابن عمر ده رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از وی و دو بعد از مغرب
در خانهٔ خویش و دو بعد از عشاء درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی و دو بعد از جمعه در خانهٔ خویش
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیداد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر در تعهد از دو رکعت صبح و فرمود دو رکعت
فجر بهتر از دنیا و ما فیها است و فرمود هر که بگزارد دوازده رکعت در یک شب و روز ساخته شود بسبب
آن از برای او خانهٔ در جنت و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد آن و دو بعد از

مغرب و دو بعد از عشا و دو پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود رحم کند خدا
مردی را که بگزارد چهار رکعت قبل از عصر و دو بار گفت نماز گزارید پیش از مغرب دو رکعت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از انکه مردم آنرا سنت گیرند و خود پیش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده انس گفت ما دو رکعت بعد از غروب شمس میگزاردیم و
آنحضرت ما را می دید پس نه ما را امر میکرد بدان و نه نهی مینمود ازان و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عائشه میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا خیر و دران هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعدش بر جانب دست راست دراز میشد و بدان
امر میکرد و میفرمود نماز شب دوگان دوگان ست و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگزارد
تا این نماز را وتر سازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو مثنی مثنی ست نسائی گفته این
روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فریضه نماز شب ست و وتر حق ست بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد سه رکعت بگزارد و هر که خواهد یک رکعت وتر بگزارد و این موقوف ست
بر ابی ایوب علی مرتضی گفته وتر حتم نیست همچو هیئت نماز مکتوبه و لکن سنت ست که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا سه شب صحابه شب آینده انتظار
حضرتش بردند بر آمد و فرمود ترسیدم ازان که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شما را امداد
کرده ست بنمازیکه بهترست از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود وتر میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق ست هر که وتر نکند از ما نیست عائشه گوید زیاده نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان و نه
در غیر آن بر یازده رکعت چهار رکعت میگزارد از حسن و طول آن هیچ مپرس باز چهار رکعت میکرد
از حسن و درازی آن سوال مکن پس وتر سه رکعت میگزارد عائشه گوید من گفتم مگر پیش از وتر میخسپی
گفت ای عائشه چشم من میخوابد و دلم نمیخوابد و در روایتی آمده که ده رکعت در شب میگزارد و به یکی سجده ازین رکعات وتر میکرد
دو رکعت فجر میگزارد و همه سیزده رکعت شد و در روایت دیگر آمده که میگزارد در شب سیزده رکعت وتر میکرد ازینها پنج رکعت متصل و

از شب ست و هیچ رکعت که قرآن در همه شب وتر میکرد تا آنکه منتهی شد وتر او بسوی سحر و عبدالله بن
عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان مباش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود
وتر بگزارید ای اهل قرآن چرا که خدا وتر است و دوست میدارد وتر را و فرمود آخر نماز شب خود را
وتر گردانید و نیست دو وتر در یک شب و در وتر سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد مگر در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت
می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قرائت میکرد و فرمود وتر گزارید پیش از آنکه
صبح کنید و هر که صبح دریافت و وتر نگذارد او را وتر نیست و هر که خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا
باید که چون یاد آید بگزارد و هر که بترسد از عدم قیام در آخر شب وی وتر کند در اول آن و هر که را
طمع قیام در آخر لیل است وی در پایان شب بجا آرد چه نماز آخر شب مشهود است و این افضل است
و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و وتر رفت پس وتر پیش از صبح میباید گزارد و گوید آنحضرت صلعم
که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد و می افزود آنچه خدا می خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد
عائشه که آیا رسول خدا صلعم نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنگاه که از غیب آید یعنی از سفر و گفت
ندیدم آنحضرت را که گاهی سبحه ضحی گزارده باشد ولکن من این را می گزارم و فرموده تا آخر این
دمی ست که بیشتر از گرامشتند و هر که دوازده رکعت ضحی بگزارد ساخته شود از برای او قصر
در بهشت ام هانی گوید که آنحضرت صلعم بخانه ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت و امامت

آنحضرت صلعم فرمود نماز جماعت افضل است از نماز فرد به بیست و هفت درجه و در لفظی بیست و پنج
جزو گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم تا هیزم جمع نمایم
بنماز و اذان گفته شود آنرا پس حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
نماز نمیشوند و خانها را بر ایشان بسوزم سوگند بکسیکه جان من در دست اوست اگر یکی بداند که

وی استخوان فربهی یابد یا دو سُم گوسفند نیکوست البته حاضر عشا گردد و گران‌تر نمازها بر منافقان
نماز عشا و نماز صبح است و اگر بدانند که درین هر دو چیست بیایند اگرچه بسینه یا بمقعد مردی نابینا
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قائدی نیست که تا مسجد همراهم باشد او را رخصت داد چون آن مرد پشت
داد او را بخواند و گفت ندای نماز می‌شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندا شنید و
نیامد او را نماز نیست مگر از عذر و این وقف او ست و بر ابن عباس آنحضرت صلعم نماز صبح بگزارد
دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هر دو را آوردند شانه‌های ایشان می‌لرزید فرمود
چرا با ما نماز نکردید گفتند در جای خویش گزارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارده
و باز امام را دریابید که هنوز نگزارده است همراه او بگزارید که این نماز شما را نافله است امام از برای
همین است که اقتدای او کنند پس وقتیکه تکبیر گوید تکبیر گویید تا تکبیر نگوید شما هم تکبیر مگویید و چون رکوع کند
رکوع نمایید شما رکوع مکنید تا وی رکوع نکند و چون سمع الله لمن حمده گوید شما اللهم ربنا لک الحمد گویید
و در لفظی و لک الحمد آمده و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده مکنید تا آنکه امام سجده کند و
چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر منسوخ است
صحابه در صفوف تاخر کردند فرمود پیشتر آیید یعنی در صف اول بایستید و بمن اقتدا کنید و آنانکه
بعد از شما هستند مقتدی شوند بشما یک بار حجرهٔ کوچک گرفت و دران نماز کرد مردم آمدند و بنماز بتقلیدش
نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانهٔ او ست مگر مکتوبه معاذ در نماز عشا درازی کرده بود فرمود
می‌خواهی که فتنه انگیز شوی چون مردم را امامت کنی والشمس وضحیها و اقرأ و واللیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرد بدست چپ ابوبکر آمده بنشست خود نشسته با مردم نماز گزارد
و ابوبکر استاده بود و اقتدا بجناب نبوت می‌کرد و مردم مقتدی ابوبکر بودند فرمود چون کسی امام
شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و صاحب حاجت اند
و چون تنها گزارد چندانکه خواهد بگزارد و فرمود نزد حضور نماز یکی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
دارد امامت نماید چنانچه عمرو بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده‌تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امامت کند قوم را اقرأ ایشان از برای کتاب خدا و اگر همگنان در قرائت
برابر باشند اعلم ایشان بسنت و اگر در سنت برابراند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسانند
دیرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سن و امامت نکند مرد در مقام سلطنت
دیگری و ننشیند در خانهٔ او بر تکیه‌گاه او مگر باذن وی و آمده که امامت نکند زن مرد را و بادیه نشین
مهاجر را و فاجر مؤمن را اما اسنادش واهی ست و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابر دارید گردنها را بهترین صفوف مردان صف اول ست و شر آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر ست و بدترین آنها صف اول ابن عباس شبی با آنحضرت
نماز گزارد و بر یسار او بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگردانید انس گفته آنحضرت صلعم نماز کرد من و یتیمی در پس او استادیم و مادرم ام سلیم در پس
ما ایستاد و ابو بکره آنحضرت صلعم را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصف رسد برکوع رفت و در رکوع تا
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و عود مکن و در
لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف و تا صف خرامید و یکی را دید که تنها پس صف نماز میکند او را
باعادهٔ نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در آید همراه ایشان یا بکشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوید اقامت را بروید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و
گرانباری و ندوید هر چه یابید بگزارید و آنچه فوت شده آنرا تمام کنید نماز مرد با مرد ازکی ست
از تنها نماز او و نمازش با دو کس ازکی ست از نماز او با یک کس و چندانکه بیشتر باشند احب ست
بسوی خدا عز و جل ام ورقه را فرمود که امامت اهل خانهٔ خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط
صف ست و ابن ام مکتوم نابینا را خلیفهٔ خود در مدینه کرد تا امامت مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف ست هر که نماز را بیابد و
امام بر جای خود ست باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف ست

	باب در بیان نماز مسافر و بیمار	

نخستین بار که نماز فرض شد دو رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند
و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پس از هجرت کرد رسول خدا پس چهار
رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر بحال اول مگر مغرب که وتر نهار است و مگر صبح که قرائت
دران دراز باشد جناب نبوت در سفر هم قصر کردی و هم اتمام و روزه گرفتی و هم افطار کردی و این
خبر معلول است و محفوظ آنست که فعل عائشه است لهذا میگفت که بر من شاق نیست یعنی
اتمام رباعی و در خبر است که خدا دوست میدارد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت
خود را مکروه میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرت صلعم چون مسیر
سه میل یا سه فرسخ برآمدی دو رکعت میگزارد گویم میل اصل منتهای مد بصر را گویند و فرسخ
سه میل باشد انس گوید با آنحضرت صلعم از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد
تا بمدینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرت صلعم نوزده روز در مکه قصر می کرد نماز را
و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی هیجده روز هم آمده و جابر گوید در تبوک بیست
روز اقامت کرد و نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت
آن بود که چون پیش از زیغ شمس رحلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده
میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی
و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس سواری شد و در روایتی باین لفظ است که چون در سفر
بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر همه را گزاردی یا ز کوچ کردے در تبوک ظهر و عصر را یکجا
و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از مکه تا عسفان گویم
برید شانزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقف اوست بر ابن عباس
و فرمود بهترین امت من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند و
افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است عمران بن حصین را بواسیر بود آنحضرت صلعم را از نماز پرسید
فرمود استاده بگزار و اگر نتوانی نشسته بکن و اگر نتوانی بر پهلو کن آنحضرت صلعم بیماری را عیادت

کرد و دید که نماز بر وساده می گزارد آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن
و سجده را فرو دتر از رکوع ساز و خود ش را اعلم عائشه دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت صلعم بر چوبهای منبر ارشاد کرد که قومها از ترک جمعات باز آیند ورنه خدا بر دلهای
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت صلعم نماز جمعه گزارده برمیگردیدند و دیوارها
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظے آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد زوال شمس باز میگشتیم
جویان سایه سهل بن سعد گوید بودیم که قیلوله کنیم و طعام چاشت خوریم مگر بعد از جمعه در عهد
رسالت آنحضرت صلعم خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدیدنش رفتند
همین دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که رکعتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد و این مرسل قوی ست و خطبه را استاده خواندے
باز نشستی بیتر باستادی و استاده خطبۂ دیگر خواندے جابر گفته هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردیدے
و خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت صبحکم و مساکم و میفرمود اما بعد
فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل
بدعة ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود ست مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده
که در خطبۂ جمعه حمد و ثنای خدا گفتے و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتے این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت صلعم فرمود طول نماز مرد
و قصر خطبۂ او علامت فهمید اوست و ام هشام سورۂ ق را از زبان جناب رسالت صلعم یاد گرفته

چه هر جمعه بر منبر نزد خطبه این سوره را میخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی همچو خرست
که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش وی را جمعه نبود و در روایتی آمده
چون یار خود را روز آدینه خاموش باش گفتی و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی یکی
روز جمعه درآمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزاردی یعنی دو رکعت تحیت گفت
نه فرمود برخیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه ست از حدیث جابر و دال ست بر وجوب
این نماز گو در حال خطبه باشد و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون میخواند
و نیز دران و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قراءت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد در جمعه
رخصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آرد رواه مسلم
و نهی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآرد و جمعه را بیاید و آنچه
در مقدر او ست نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پس تر همراه او نماز
آدینه بجا آرد بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعهٔ دیگر ست و سه روز زیاده بران
آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت دران روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بنده مسلمان
در حالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزے می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچیز و در لفظے آمده
که اشارت کرد بدست خود بآنکه این ساعت خفیف ست ابو برده آنحضرت صلعم را شنید
که فرمود این ساعت در میان جلوس امام تا قضای نماز ست ولکن راجح وقف او ست بر ابو برده
و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب ست حافظ ابن حجر گوید اختلاف
کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املایش کرده ام
گویم تمام این اقوال در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست و این روایت که در هر چهل
کس پس زیاده از آن جمعه باشد و سنت بدان گذشته اسناد ضعیف دارد بلکه حکم نماز جمعه همان
حکم نمازهاے پنجگانه ست در هر تغییر و تطهیر جز استحباب خطبه که در دیگر نمازها نیست و عادت شریف
نبوت صلعم آن بود که در هر جمعه از برای مومنین و مومنات استغفار کردی و بعض آیات قرآن از برای

تذکیر مردم و خطبه خواندی و فرمودی جمعه حق واجب ست بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بنده
و زن و کودک و بیمار گویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد ولکن لا اقل دو کس
می باید تا این نماز بر پا شود و فرموده نیست جمعه بر مسافر و سندش ضعیف ست و چون آنحضرت صلعم
بر منبر برآمدی مردم روی خود سوی او کردندی و برچوب دستی یا بر کمان تکیه داده می استاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از انجمله روایت صالح بن خوات ست که طائفه با آنحضرت صلعم
نماز گزارد و طائفه دیگر در روی دشمن ماند پس باهمراهیان یک رکعت بگزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کرد و نشسته ماند تا آنکه اینها نماز خود تمام نمودند پس ترسلام داد با ایشان
و این وجه متفق علیه ست و روز ذات الرقاع بود و در غزوه نجد صحابه با آنحضرت صلعم در برابر دشمن
صف آراگشتند آنحضرت با ایشان بنماز استاد گروهی با آنحضرت صلعم نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت صلعم یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجای طائفه اولی
که نماز نکرده بود برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پس ترسلام داد
و هر واحد از انها برخاسته یک یک رکعت با دو دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ مسلم بود
و این لفظ بخاری ست از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدم همراه جناب رسالت صلعم
نماز خوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله ست آنحضرت
تکبیر گفت ما هم الله اکبر گفتیم پس ترکوع کرد ما هم نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما هم نیز
سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرو رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در نحر عدو
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخاست الحدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

ومتقایم گردید صف ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام
داد بهمراه همگنان و این نزد مسلم ست و در لفظی وارد شده که این نماز در عسفان بود و در خبر
جابر آمده که با یک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد و پسین سلام داد باز دو رکعت با
گروه دیگر بجا آورد و سلام داد و در حدیث حذیفه آمده که با یک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و این
هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا نکردند یعنی اکتفا بر رکعت واحده نمودند و این حدیث که نماز خوف یک رکعت ست
بهر وجه که باشد ضعیف الاسناد ست همچنین حدیث دیگر که نیست سهو در نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود فطر آن روز ست که مردم افطار کنند و ضحی آن روز که قربانی نمایند سواری چند آمدند
و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحابه را امر کرد که روزه بکشایند و فردا صبح هم
بعیدگاه روند و نمی رفت روز فطر تا آنکه چند خرما می خورد و در لفظی آمده که افراداً یعنی طاق می خورد
و در روایتی وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزی بخورد و نمیخورد در روز قربان تا آنکه
نماز بگزارد و امر فرمود برآوردن زنان بالغ و دختران و دوشیزه و حائضان در هر دو عید تا در
خیر و دعای مسلمانان حاضر گردند و حائضان از مصلی کناره گیرند آنحضرت صلعم و ابوبکر و
عمر نماز عیدین را پیش از خطبه می گزاردند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را
بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل بر گشتی دو رکعت بگزاردی و سندش حسن ست
و نزد خروج بسوی مصلی در هر دو عید اول چیزی که بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم
می استاد و مردم همچنان بر صفهای خود نشسته می ماندند ایشانرا وعظ و امر میفرمود و فرمود تکبیر
در فطر در رکعت اول هفت بار ست و در رکعت دیگر پنج بار و قرائت بعد از هر دو ست ترمذی
تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقتربت میخواند رواه مسلم و در
آمده نزد مصلی مخالفت طریق میکرد رواه البخاری ست اهل مدینه را دو روز لهو و لعب بود و چون آنحضرت صلعم

قوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو شما را داد روز اضحی و روز فطر
و پیاده رفتن بسوی نماز عید سنت ست و یک بار که باران رسید آنحضرت صلعم نماز
عید در مسجد گزارد و در سندش لین ست

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلعم آفتاب در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر
مرگ اوست آنحضرت فرمود صلعم مهر و ماه دو آیت ست از آیات خدا از برای موت و
حیات احدی گرفته نمی شوند چون این را ببینید دعا کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود
و در لفظی منجلی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شما ست و درین نماز جهر بقراءت
کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکی منادی را بر انگیخت که ندا کند الصلوٰة
جامعة و در خسوف مهر نماز گزارد و قیام طویل قریب خواندن سورهٔ بقره کرد باز رکوع دراز
نمود و سر بر داشته تا دیر ایستاده ماند مگر فرود تر از قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد مگر
کمتر از رکوع اول پس بسجده رفت باز تا دیر ایستاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز برکوع شد
و سخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طویل فرود تر از قیام
اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز بسجده افتاد پس از نماز برگشت و آفتاب
روشن شده بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر هشت رکعات
چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدات مروی گشته و نیز پنج رکعت با دو سجده
آمده و در رکعت ثانیه نیز همچنین نموده و هرگز باد سے نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوی خود نشسته
وگفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده
بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع مترسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارد چنانکه
در عید میگزارد و این خطبهٔ شما نخواند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و در روایتی
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحوط مطر کردند امر فرمود که منبر بنهند بین در
عیدگاه نهادند و وعده داد مردم را به برآمدن در روزی پس چون آن روز آمد وی هنگامیکه کنار آفتاب ظاهر شد
برآمد و بر منبر نشست و تکبیر آورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی دیار خود کردید
و او تعالی شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که بپذیرد از برای شما
باز گفت الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين لا اله الا الله يفعل
ما يريد اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغني ونحن الفقراء انزل علينا الغيث
واجعل ما انزلت علينا قوة وبلاغا الى حين باز دستها برداشت تا آنکه بیاض ابطین شریف
دیده شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را برگردانید و وی رافع یدین بود
و روی بمردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارد حق سبحانه و تعالی ابری پیدا آورد
که غرید و درخشید و بارید و قصهٔ تحویل ردا در بخاری است و در روی آنست که رو بقبله شد دعا کرد
و دو رکعت نماز کرد بجهر قرائت و تحویل ردا فرمود تا تحطایر گرد و مردی روز جمعه بمسجد آمد و آنحضرت
ایستاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا اموال تباه شد و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما را باران دهد هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای امساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضي الله عنه چون قحط می افتاد
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوندا آب می خواستیم از تو بوسیلهٔ پیغمبر تو و تو آب میدادی
ما را و اکنون توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب داده میشدند
و این نزد بخاری است انس گوید همراه جناب رسالت مآب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم
جامهٔ خود از تن برداشت تا آنکه آبش برسید و فرمود چه این بیت عهد بوده یعنی تازه روزگار
بر سبب نمود سه ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + و چون باران را دید می گفت

اللهم حیینا نافعا و آن دعای وی است صلعم در طلب آب باران اللهم جللنا سحابا کثیفا
قصیفا دلوقا ضحوکا تمطرنا منه رذاذا قطقطا سجلا یا ذا الجلال والاکرام و فرمود
سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود مورچه را دید که بر پشت خود دراز شده پایهای
خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا غنی
عن سقیاك گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت
کفها اشارت بسوی آسمان کرد نه چنانکه در طلب باران دعا و نماز هر دو ثابت ست و هر واحد کافی

باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که حر و حریر را حلال سازند گویم حر را آخر نیز ضبط کرده اند
اول یعنی شرمگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم ست و نهی فرمود از نوشیدن
آب در آوندهای زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامۀ ابریشم و دیبا و از نشستن
بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبدالرحمن بن عوف و زبیر را در قمیص حریر اذن
خارشی که هر دو کس را از کثرت قمل بود دستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حلۀ سیرا پوشانید
وی دران حله بیرون آمد دید که اثر خشم در روی مبارک نبوی ست آنرا میان زنان خود پاره
پاره قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و در مشوب بغیر اختلاف ست راجح عدم حل اوست و حدیث
نهی از ثوب مصمت از وی ضعیف ست زر و ابریشم اناث امت را حلال ست و بر ذکور ایشان حرام
خدا چون بر بنده خود انعام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بروی ببیند و از پوشیدن
قسی و معصفر نهی آمده قسی آنکه در وی حریر باشد بر مثال اترنج معصفر آنکه سرخ رنگ بود از عصفر
و حلۀ حمرا از سرخ یکتا بود نه مخطوط و از آنجاست که چون بر ابن عمرو دو جامه معصفر دید فرمود امك
امرتك بهذا یعنی مادر تو به پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد اسما دختر ابی بکر جبه رسالت
بیرون آورد جیب و هر دو آستین و هر دو کشادگی او از پیش و پس دوخته بود بدیبا و این

جبه نزد عائشه بود تا آنکه بمرد و از وی باسماء رسید و آن جبه را جناب رسالت از برای وفد و جمعه
می پوشید اسما گوید ما آنرا از برای بیماران می شوئیم و بدان طلب شفا می کنیم

کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید هاذم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوی
فرود آمده است تمنای موت نکند و اگر ازین تمنا چاره نبود پس چنین گوید اللهم احینی
ما کانت الحیوة خیرا لی و توفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی و فرمود مؤمن بعرق جبین می میرد
و مردگان خود را لا اله الا الله بیاموزید یعنی آنکه نزدیک بمردن است و سوره یس بخوانید
یعنی بر محتضر آنحضرت بر ابی سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آنرا بپوشید و فرمود روح چون
مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا نکنید بر جانهای
خود مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند بر گفته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمة وارفع درجته
فی المهدیین وافسح له فی قبره ونور له فیه واخلفه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت
را نزد وفات بچادر حبره پیچیدند از پشم بود یا از کتان و حبره چادر مخطط ساخته یمن را گویند
ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه داد و آنحضرت فرمود جان مؤمن آویخته وام اوست
تا آنکه از وی قضایش کنند یکی از راحله برافتاد و بمرد فرمود به آب و کنارش بشوئید و در
دو چادر کفن نمائید چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مردگان خود
برهنه کنیم یا غیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینید سه بار یا پنج
بار یا بیشتر از ان بآب و کنار بشوئید و در مرهٔ آخر کافور یا چیزے از ان بیامیزید ام عطیه گوید
چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم ته بند خود را بسوی ما بینداخت و فرمود این را
شعارش بگردانید در لفظے آمده که بدایت غسل بمیامن و بمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینداختیم عائشه گفته کفن شد آنحضرت در

سه جامهٔ سفید سحولی از پنبه یعنی مغسول یا ساخته یمن و در ان قمیص و عمامه نبود عبدالله بن
ابی بمرد پسرش قمیص نبوت از برای کفن وی بخواست با وی بخشید یعنی تکفین در قمیص مشروع است
و فرمود جامهای سفید بپوشید که بهترین ثیاب شماست و مردگان را در ان کفن کنید و
چون برادر خود را کفن کنید تحسین کفن نمایید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت صلعم که جمع
میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه وی پرسید که کدام یک ازین هر دو
گیرنده‌تر است قرآن را پس ها را مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد برایشان
و فرمود که اغلی نکنید در کفن که زود ربوده می شود و عائشه را گفت که اگر پیش از من بمیری
غسلت دهم الحدیث و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست از اینجاست که فاطمه مرتضی را وصیت
کرد بغسل خویش و بر غامدیه که در زنا مرجوم شده بود امر بگزاردن نماز و دفن او فرمود و بر یکی
که جان خود را بمشقص یعنی تیر کشته بود نماز نکرد و در قصهٔ زنی که مسجد را جاروب می داد آمده که
فرمود چرا مرا خبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گورها پر از تاریکی است
بر اهل خود و او تعالی آنها را روشن می کند بنماز من بر آنها و از نعی نهی نمود و نجاشی را در روزیکه
مرده بود نعی کرد و با صحابه بمصلی بر آمد و صف بست و چهار تکبیر بروی بر آورد متفق علیه و فرمود
هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازهٔ او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند ایستند
مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در بارهٔ او می پذیرد و زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود در نماز
جنازه برابر وسط او ایستاد و بر هر دو پسر بیضا در مسجد نماز گزارد و زید بن ارقم بر یکی از جنائز
پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین تکبیر می گفت رواه مسلم و الابته علی مرتضی
بر سهل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت
در تکبیر اول سورهٔ فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف است لکن ابن عباس بر جنازه فاتحه
خواند و گفت تا بدانید که این سنت است و این فرد بخاری است و از ادعیهٔ نبویه است بر یک
جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة
وقه فتنة القبر وعذاب النار رواه مسلم گویم این موضع در خور غبطه ستست اگر ایمان یابیم ازینها
ولیس ذلك علی الله بعزیز وآمده که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا ومیتنا
وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی
الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده
رواه مسلم والاربعة وفرمود چون نماز کنید بر مرده دعا کنید او را باخلاص وشتابی کنید بجنازه
چه اگر صالح ست خیر ست که پیش میفرستید او را بسوی آن واگر سوای اوست پس بد ست که
می نهید آنرا از گردنهای خود وهر که حاضر شد جنازه را تا آنکه نماز گزارد بران او را یک قیراط است
وهر که حاضر شد او را تا دفن ویرا دو قیراط ست گفتند دو قیراط چه باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ
ودر روایتی آمده تا آنکه نهاده شود در لحد وهر که همراه جنازه شد براه ایمان واحتساب
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی وفراغت دست بهم داد از دفن او وی برمیگردد
بدو قیراط هر قیراط همچو کوه احد باشد ابن عمر رض آنحضرت صلعم وابوبکر رض وعمر رض را دید که پیش جنازه
میروند واین مرسل ست ونهی کرد زنان را از رفتن همراه جنائز ولکن عزیمت نکرد وفرمود چون
جنازه را ببینید بایستید وهر که همراه ش رود ننشیند تا آنکه نهاده شود یعنی بر زمین یا در لحد واول
اوفق ست باحادیث عبد الله بن زید مرده را از پائین قبر در قبر درآورد وگفت این سنت ست
وآنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر نهید بگوئید بسم الله وعلی ملة رسول الله
وفرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن اوست در حالت حیات یعنی در گناه برابر ست سعد
بن وقاص گوید برای ما لحد سازید وبران خشتهای خام ایستاده کنید چنانکه با آنحضرت کرده
وبلند کرده شد قبر او بر زمین باندازه یک شبر گویم قدر شبر موقوف ست ومرفوع بیان لیس حجة
باشد ونهی فرمود از گچ کردن قبر واز نشستن بران واز بنا ساختن بالای آن ونماز کرده

بر عثمان بن مظعون وآمد بر قبر او وانداخت بر وی خاک سه بار و وی ایستاده بود وچون
از دفن میت فارغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آمرزش خواهید از برای برادر خود
وسؤال کنید از برای او تثبیت را که وی درین دم پرسیده میشود واین نزد ابو داود است
با تصحیح حاکم ضمره ابن حبیب گوید صحابه دوست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر مرده
ومردم از وی برگردند نزد گور او گویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد واین حدیث بطریق وقف ورفع هردو مروی شده
وفرمود نهی می کردم شمارا از زیارت قبور پس زیارت کنید آنهارا که تذکر آخرت ومزهد در
دنیاست ع یکی بگورغریبان شهر سیری کن ✦ ببین که نقش املها چه باطل افتاده است
ودر مقر ارواح روایات مختلف آمده از عرش تا فرش نشانها داده اند راجح آنست که ارواح
مؤمنان در علیین است وارواح کفار در سجین وبر زنان زائرات قبور لعنت فرموده وهمچنین بر
نائحه ومستمعه والزام عطیه بر عدم نوح بیان گرفته وفرمود مرده را عذاب کنند در قبر بنا بر نیاحت
بر وی ودر دفن دختر نبوی انس حاضر بود وآنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشم شریف
اشک میریزد وفرمود که مردگان را در شب دفن نکنید مگر آنکه مضطر گردید ودر لفظیست که زجر
کرد از اقبار در شب تا آنکه نماز کنند بر وی وچون که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است وصحابه را نزد برآمدن بسوی مقابر این دعا می آموخت
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله
لنا ولکم العافیة وباری بر قبور مدینه گذر کرد وروی بایشان آورده فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر ع امروز گر از رفته حریفان
خبری نیست ✦ فرداست درین بزم زما هم اثری نیست ✦ وفرمود دشنام ندهید مردگان را
چه رسیده اند بانچه پیش فرستاده اند وفرمود تا ایذا ندهید زندگان را ع دشنام بمذهبی که خطا
باشد مذهب معلوم واهل مذهب معلوم ✦

کتاب در بیان زکوٰة

آنحضرت صلعم معاذ را بیمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه در اموال
که از توانگران گیرند و بر فقرا باز گردانند انس گوید ابوبکر او را کتاب نوشت وقتیکه بسوی
بحرین فرستاد و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم این ست فریضهٔ صدقه
که آنحضرت صلعم بر مسلمانان فرضش فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر بست و چهار از
شتران و آنچه کمتر ازین ست یک گوسپند ست در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون برسند
بست و پنج تا سی و پنج پس واجب در ان یک بنت مخاض ست ماده یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض
نباشد ابن لبون نر باید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آمده و چون بسی و
شش تا چهل و پنج برسند در ان یک بنت لبون انثی ست و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آمده و در شصت و
یک تا هفتاد و پنج یک جذعه ست یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پای در پنجم گذاشته
و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون ست و در نود و یک تا یک صد و بست دو حقه کوفته شتر
و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون ست و در هر پنجاه یک حقه و هر کرا جز
چهار ابل ندارد در وی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواهد و در گوسفند انکه بیرون می چرند
وقتیکه چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند ست و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
دو گوسفند ست و در زائد بر دو صد تا سه صد سه گوسفند باشد و چون بر سه صد بیفزاید در
هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سائمه از چهل گوسفند یک گوسفند کم هست پس
در ان خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و میان متفرق جمع نکنند و نه میان مجتمع تفریق
نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دو خلیط باشد هر دو باهم تراجع برابری کنند در اخراج صدقه

کلان سال و عیب‌دار و نر ندهد مگر آنکه مصدق بخواهد یعنی ستاننده صدقه و در سیم خالص
چهل یک ست و اگر نبود مگر یک صد و نود در ان صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و هر که نزد
او از شتران صدقه جذعه بود و وی جذعه ندارد بلکه نزد او حقه ست از وی همان حقه بپذیرند
و همراه آن دو گوسفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بست درهم بستانند و آنکه حقه ندارد و جذعه دارد
از وی همین جذعه قبول کنند و مصدق او را دو گوسفند یا بست درهم بدهد رواه البخاری جناب
نبوت چون معاذ بن جبل را بیمن فرستاد امر کرد که از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده و از هر چهل
گاو دو ساله و از هر محتلم یک دینار یا برابر آن جامه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
بر آبهای ایشان گرفته شود رواه احمد و در لفظی آمده که نگیرند آنرا اگر در خانهای ایشان و نیست بر مسلمان در بنده و
اسپ او صدقه مگر صدقه فطر و در هر سائمه ابل در چهل بها یک بنت لبون ست شتران را
از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدقت دهد باید اجر او را اجر باشد و هر که ندهد ما از وی بگیریم
و نیمه مال او فریضه ایست از فریضه‌ها ی پروردگار ما و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
و در دو صد درهم که یکحول بر ان گذشته ست پنج درهم ست و هیچ نیست تا آنکه بست دینار
بود و بر وی سالی بگذرد پس در ان نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
واجب گردد و نیست زکوة در هیچ مال تا آنکه یکحول بگذرد و همچنین در مال مستفاد تا آنکه سالی
بگذرد و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاوانی که کار می کنند صدقه نیست و این
نیز موقوف ست بر وی علیه السلام و ولی یتیم را میرسد که تجارت کند در مال یتیم و ترک ندهد آنرا
تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف ست اگرچه شاهدی مرسل دارد آنحضرت
را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم متفق علیه و عباس را رخصت
داد در تعجیل صدقه وی پیش از حولان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در
کمتر از پنج ذود از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج وسق از تمر صدقه و نه در کمتر از ان در دانه صدقه
و هر چه را آسمان و چشمها آب داد یا عثری ست در ان عشر ست عثری آنکه آب را بر گمای خود

می کشد و در انچه آب داده شده است بکشیدن نصف عشر ست و در روایتے بجای عثری
بعل آمده و هر دو بیک معنی ست و دران همان عشر ست که گذشت و در آنچه داده شده است
بسوانی یا بنضح نصف عشر ست ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که نگیرید صدقات را مگر ازین چهار جنس
جو و گندم و مویز و خرما و از خیار و خربزه و انار و نے صدقه را معاف کرد و سندش ضعیف ست
و فرمود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید دو ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید
ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوٰة آن
زبیب یعنی چنانکه در زکوٰة نخل تمر می گیرند و در سندش انقطاع ست زنی پیش آنحضرت صلعم
آمد همراهش دختر او بود و در دست دخترش دو دست افشار بود از طلا فرمود زکوتش
می دهے گفت نی فرمود مگر خوش دارے که بپوشانند ترا روز قیامت دو دست افشار از
آتش دوزخ آن زن آن هر دو مسکه بیفگند و اسنادش قویست ام سلمه اوضاحی از زر پوشیده بود
آنحضرت را گفت این گنج ست فرمود اگر زکوتش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد
به برآوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده ست و در سندش لین ست و در تلخیص
گفته که در سندش جهالت ست انتهے پس در ایجاب زکوٰة در اموال تجارت حجت نیز و آرے
در رکاز خمس ست و رکاز معدن ست یا دفینهٔ جاهلیت و ثانی اولی ست در بارهٔ مردے که
گنج در ویرانهٔ یافت فرمود که اگر در قریهٔ مسکونه یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد
یافته ست پس دران و در رکاز خمس ست و از معادن قبلیه که ناحیه از ساحل بحر ست صدقه ستانده

باب در بیان صدقهٔ فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوٰة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد
و کلان از مسلمانان و امر کرد باداے آن پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز
گردانید ایشان را درین روز از کوچه بکوچه گردیدن و در بدر رفتن ابو سعید خدری گفت ما صدقه

می دادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خرما یا صاعی از جو یا صاعی از مویز یا صاعی از اقط پس همیشه چنان برآریم که در زمن نبوت می برآوردیم و در روایتی آمده که نبرآریم همیشه مگر چنان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت صلعم زکوة فطر از برای طهارت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش از نماز داد زکوة مقبوله است و هر که بعد از نماز داد پس صدقه ایست از صدقات

باب در بیان صدقهٔ التطوع

هفت کس اند که جا دهد ایشان را خدا تعالی در سایهٔ خود روزی که جز سایهٔ او سایهٔ دیگر نیست منجمله ایشان مردیست که صدقه داد پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه نفقه کرد یمین او و فرمود هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خود است یعنی بروز قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کرده شود میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی بپوشاند او را خدا تعالی از حلهای سبز بهشت و هر مسلمان که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدا تعالی از میوه‌های بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از رحیق مختوم و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه می ستاند و قیل غیر ذلک و فرمود آغاز کن بالانفاق بر کسیکه عیالداری شان می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت توانگری باشد و هر که نگاهدارد خود را از سوال نگاهدارد او را خدا تعالی از احتیاج بمردم و هر که مستغنی شود از سوال مردم بی نیاز سازد او را خدا تعالی و آمده که افضل صدقات جهد مقل است و بدایت کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود صدقه کن گفت نزدم یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزدم دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزدم یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان بیناتری

یعنی هر که مستحق تر باشد باو ارزانی دار و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانهٔ شوهرش بدون
افساد او را اجر باشد بدان نفقه و زوج او را اجر باشد بنا بر اکتساب و خازن را مثل آن نه کم کند بعض
ایشان از اجر بعض چیزی کم نگرداند زینب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر فرمودید
امر بصدقه کردید یعنی زنان را و نزد من زیور من است خواستم که آن را صدقه کنم ابن مسعود زعم کرد که
وی و فرزندان وی احق کسی هستند که تصدق کنم برایشان فرمود ابن مسعود راست گفته است
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که برآنها تصدق کنی گویم این تصدق تمام است از
فریضه و تطوع و در بارهٔ سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید روز قیامت
و نیست در روی وی پارهٔ از گوشت و هر که سوال کند مردم را مالهای آنها بقصد تکثر وی
نمی طلبد مگر انگشتری از آتش پس بگو که کم طلبد یا بسیار طلبد و اگر یکی از شما رسن خود گیرد و
پشتهٔ هیزم بر پشت خود آرد و آن را بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاه دارد بهتر است
او برای او از آنکه مردم را سوال کند دهند یا ندهند و فرمود مسئله خراش است می خراشد مرد
روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در کاری که از آن چاره کار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مر غنی را مگر پنج کس را یکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود
خریده سوم قرضدار چهارم غزا کننده در راه خدا پنجم مسکینی که بروی تصدق کرده اند و وی از آن
صدقه چیزی بتوانگری هدیه کرده دو کس نزد آنحضرت صلعم آمدند و صدقه خواستند نگاه بر ایشان
گردانید و هر دو را چست یافت فرمود اگر خواهید شما را بدهم اما غنی و قوی مکتسب را در آن حظ نیست
و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی مردی که حامل حماله است حلال است او را مسئله
تا آنکه بدان برسد دوم مردی که جائحه آمد و مال ورا هلاک ساخت که وی را نیز مسئله حلال است
سوم مردی که او را فاقه رسیده است حلال است او را مسئله تا آنکه بقوامی از عیش برسد و جنین

سے احوال مسئلہ حرام ست و سائل حرا احتراز و زیبا نیست صدقہ آل محمد را چہ این صدقات
چرکہای مردم ست و در لفظی آمدہ کہ حلال نیست محمد و آل محمد را اگوییم از ہاشمی بہاشمی ہم درست
نیست تا بدیگرے چہ رسد جبیر بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
کہ بنی مطلب را از خمس خیبر دادی و ما را گذاشتی با آنکہ ما و آنہا در یک منزلت ہستیم یعنی نسبت
بشما فرمود جز این نیست کہ بنی مطلب و بنی ہاشم یک چیز اند گوییم مراد بہ بنی ہاشم درین جا آل
علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و جبیر و عثمان آل نوفل و آل عبد
شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مردی را بر صدقہ بنی مخزوم گماشتہ بود و کے
ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بہرہ خود از صدقہ بری گفت آنحضرت را
بپرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم ست و ما را صدقہ حلال نیست یعنی لیس تیم
روا نباشد و عمر رضی اللہ عنہ را عطایا میداد وی گفت محتاج ترے را از من بدہ فرمود بگیر و
مالدار شو یا تصدق کن آنرا ہر چہ بیاید ترا ازین مال و تو مشرف ہستی و نہ سائل آنرا ایستان
و انچہ این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و دو صوم مکنید مگر مردی را کہ روزہ او باشد کہ وی دران
یوم روزہ می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم ست قالہ عمار بن یاسر
و فرمود روزہ گیرید برویت ہلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازہ ماہ کنید یعنی
سی روز را کامل گردانید چنانکہ در روایت دیگر ست کہ اکملوا العدۃ ثلثین و در لفظ دیگر
اکملوا عدۃ شعبان ثلثین آیۃ مردم ہلال می جستند ابن عمر آنحضرت را صلعم خبر کرد کہ من آنرا دیدہ ام
پس خود ہم روزہ گرفت و ہم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل ست بر قبول شہادت عدل واحد
درین محل و یک بار بادیہ نشینی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت من ہلال دیدہ ام فرمود شہادت میدہی

بلا اله الا الله گفت آری فرمود گواهی می دهی بمحمد رسول الله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال
در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرد نیت روزه در شب پیش از فجر او را صیام نیست
و در لفظی وارد شده که نیست صیام مر کسی را که فرض نکرد آن از شب آنحضرت صلعم روزی
بر عائشه درآمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
آمد و پرسید عائشه گفت مارا حیس در هدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
و از آن حیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیراند مادام که شتابی کنند در کشادن روزه و آمده است عجلوا
بسوی خدا اعجل ایشان است در فطر و تحری سحور بدانکه سحور برکت است و آغاز افطار کنید بر تمر و اگر نیابید
پس بر آب بکشایید که آب طهور است و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو هم وصال می کنی فرمود
کدام یک از شما مثل من است من شب می کنم در حالیکه طعام می دهد مرا ربّ من و آب مینوشاند
مرا چون باز نماندند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پس دیدند هلال را فرمود
اگر تاخیر می کرد هلال می افزودم شما را و این سخن را بطریق نکال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل بباطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عائشه را و وی صائم بود و مباشرت می کرد
او را در حالت صوم ولکن املک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد در حال احرام
صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجامت می کرد در رمضان فرمود حاجم و محجوم هر دو
مفطر شدند و اول در بخاری است و انس گفته بعده رخصت داد آنحضرت صلعم صائم را در حجامت
و حجامت می کرد انس و وی صائم بود و سرمه کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام
و سندش ضعیف است و ترمذی گفته لا یصح فیه شیئ و صائمی که اکل و شرب کرد بنسیان وی بیست
صوم خود را تمام کند و این اطعام و سقی او از جانب خدا است و بر مفطر در رمضان بنسیان قضا
و نه کفاره و این خبر صحیح الاسناد است و همچنین نیست قضا بر کسیکه غلبه آورد بر وی قی و هر که خود قی
کرد بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح بماه رمضان بسوی مکه برآمد روزه گرفت

تا آنکه بکراع غمیم رسید و مردم هم صائم بودند قدح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
همراهی بدیدند آنرا نوشید گفتند که بعض مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نافرمانان اند و اینها
دو بار بلفظ اولئك العصاة ارشاد کرد و در لفظی آمده که این قدح را بعد از عصر وقتی بیاشامید
که گفتند صیام بر مردم شاق ست و انتظار فضل شما می برند حمزهٔ اسلمی گفت ای رسول خدا من
در خود قوت بصیام در سفر می یابم بر من گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این رخصت ست
از طرف خدا هر که آنرا اخذ کرد خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بر وی جناح نیست
و رخصت داد شیخ کبیر را در آنکه افطار کند و عوض هر روز مسکینی را بخوراند و نیست قضا بر وی
و یکی آمد و گفت هلاک شدم فرمود که ترا که هلاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمود آیا می یابی
کدام بنده که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمود می توانی که دو ماه پیاپی روزه گیری گفت نه فرمود شصت
مسکین را توانی که بخورانی گفت نه و نشست درین میان زنبیلی از خرما نزد آنحضرت صلعم آمد
فرمود این را تصدق کن یعنی در کفارهٔ خود گفت بر فقیرتر از خود نیست میان دو لابه یعنی
سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این خرما از آنحضرت صلعم بخندید تا آنکه
دندانهای پشتر نمایان شد و فرمود ببر و اهل خانهٔ خود را بخوران رواه مسلم و صباح می کرد جنب
از جماع پس غسل می بر آمد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بمرد و بر وی صوم ست
ولی او از طرف وی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منهی عنه

آنحضرت را صلعم از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفارهٔ سال گذشته و سال آینده ست
و صوم عاشورا کفارهٔ یک سالهٔ ماضیه ست فقط و در روز دوشنبه پیدا شدم و مبعوث گردیدم و فرود آمد
بر من وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را
از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشر امثالها و نیست هیچ

بنده که صائم شود در راه خدا الا آنکه دور کند خدا از روی او نار را هفتاد ساله راه و خود بیش روزه
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطار می کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت
و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام کامل ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شریف او
در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آن را
ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زن را که روزه گیرد و شوهر او حاضر ست مگر باذن او و نهی
در غیر رمضان و از صوم دو روز فطر و نحر نهی نموده و فرمود که ایام تشریق ایام خورد و نوش
و زیاده ذکر خدای عز و جل ست و نیست رخصت هیچ یکی را در صوم ایام تشریق مگر کسی را
که هدی نیافت و از تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آدینه بصیام
میان ایام نهی آمده مگر آنکه در روز صوم یکی بگیرد پس تا روز جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه
یک روز پیش از آن یا پس آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزه مگیرید
امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روزه نگیرید روز شنبه مگر روزهٔ فرض و اگر نیابد
یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود درخت همان را بخاید و در سند این اضطراب ست و مالک
انکار آن کرده و ابو داود گفته منسوخ ست و آنحضرت صلعم بیشتر روزه بروز شنبه و یکشنبه می گرفت و میفرمود که
این هر دو روز یوم عید مشرکان ست میخواهم که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم
عرفه نهی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابد کرد و در لفظی لا صام و لا افطر آمده

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد براه ایمان و احتساب بخشیده شد او را گناه پیشین او و چون عشر اخیرهٔ رمضان
در آمدی آنحضرت صلعم ازار خود استوار بستی و شب را زنده داشتی و کسان خانه را بیدار ساختی
مشام را بشمیم گلی نوازش کن بانسیم غالیه سا در زمین ست هر شب و چون اراده اعتکاف
نماز صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی و اعتکاف آنحضرت صلعم در عشر اواخر رمضان بود تا آنکه

وفات یافت و بعد از وی زنان او نیز همچنین کردند عائشه گوید رسول خدا سر خود را بمن می آورد
و وی در مسجد می بود و من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت وقتی که
معتکف می بود و گفته سنت بر معتکف آنست که عیادت مریض نکند و جنازه را حاضر نشود
و زن را مس نماید و مباشرت او نشود و نه برای حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابد است و نیست
اعتکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع و صحیح وقف آخر این حدیث است بر عائشه و لهذا ابن عباس
گفته نیست بر معتکف صیام مگر آنکه بر جان خود کشد و واجب کند مردی چند از یاران نبی شب
قدر را در خواب دیدند که در هفت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلعم گمان می کنم که خواب
شما مطابق واقع افتاده است در باره هفت اخیر پس هر که تحری آن کند باشد در این هفت اواخر
جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب بیست و هفتم از رمضان است در اصح وقف او است
بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند در تعیین لیلة القدر بر چهل قول که
در فتح الباری آورده ام انتهی و این اقوال بیشتر زائد در مسک الختام مذکور است عائشه پرسید
اگر دانم که شب قدر فلان شب است چه گویم فرمود بگو اللهم انک عفو تحب العفو فاعف
عنی سه کرت کریما ببخشای بر حال ما که هستم اسیر کمند هوا ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلعم
فرمود بسته نشود بار ها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دوم این مسجد من یعنی مسجد مدینه طیبه
سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد رحال کنایت است از سفر و این حدیث متفق علیه است
و اکثر اهل علم به همین حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفر ها
دیگر بدلیل های دیگر و احدی از سلف از برای زیارت موقف فاضل یا مشهور سفر اختیار
نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث در این باب موذن است بآنکه اعتکاف در
مسجد باید اگرچه باعتبار سفر از برای مساجد فاضله چرا نبود

کتاب در بیان حج

باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج بروی فرض ست

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفارهٔ چیزیست که میان این هر دو ست و حج مبرور را جزا نیست
مگر جنت گویم مبرور آنست که دران مرتکب مناهی و معصیت نشده یا آنکه بجناب الٰهی پذیرا
گردیده یا آنکه بهتر از آنکه رفته است برگشته یا دران اطعام طعام و افشای سلام نموده
عائشه پرسید که بر زنان هم جهاد واجب ست فرمود آری جهادی هست که دران قتال
نیست و آن حج و عمره ست تا بادیه نشینی آمد و گفت عمره واجب است فرمود نه و اگر کنی بهتر باشد
ترا و راجح وقف او ست بر جابر و آنهم جابر مرفوعا روایت کرده که حج و عمره دو فریضه ست
و سبیل را جناب نبوت تفسیر بزاد و راحله فرموده و راجح ارسال او ست و سواری چند را
در مقام روحا دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم تو کیستی فرمود رسول الله زنی
ازان میان کودکی را برداشت و گفت این را حج باشد فرمود آری و ترا اجر ست فضل
بن عباس ردیف رسول خدا صلعم بود زنی از خثعم آمد فضل بسوی او نگریستن گرفت و وی
فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضهٔ
خدا بر عباد او در حج پدر پیر کبیر مرا دریافته ست و وی بر راحله نمی تواند نشست از وی
حج بگزارم فرمود آری و این در حجة الوداع بود همچنین زنی از جهینه آمد و گفت مادرم نذر کرده بود
که حج کند مگر نکرد تا آنکه بمرد از وی حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام بود تو آنرا
نمیدادی بگزارید وام خدا را که او تعالی احق ست بوفا و این هر دو حدیث دلیل ست بر جواز
نیابت در حج از قریب برای قریب نه از اجنبی برای اجنبی و غریب و هر کودک که حج کرد باز بالغ
شد بر وی واجب ست که حج دیگر بگزارد و هر بنده که حج نمود پستر آزاد شد بر وی حج دیگر باشد
اما محفوظ وقف این حدیث ست بر ابن عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد بزن
بیگانه مگر آنکه با او ذو محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراه ذی محرم مردی برخاست و عرض نمود

که نامم بجج رفته ست و نامم در فلان غزوه نوشته شده فرمود برو حج کن همراه زن خود
و یکی را شنید می گوید لبیک عن شبرمة فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویشاوند
من ست فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پس از طرف شبرمه بکن و آن حج
وقف او ست بر ابن عباس هر حج باشد نیابة حج بعد از حج خود ست نه قبل از ان و آن هم
دیگه از طرف خویش و برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که
حق تعالے بر شما حج نوشته ست اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب
شده ست فرمود اگر می گفتم در هر سال ست واجب می شد ولکن حج یکبار ست یعنی
در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت ست بآنکه احکام شرع مفوض ست
برای جناب ختمی پناه صلعم والله اعلم

باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان جحفه را و
از برای نجدیان قرن منازل را و اهل یمن را یلملم مقرر فرمود و گفت هن لهن ولمن اتی
علیهن من غیر هن ممن اراد الحج والعمرة و هر که وراى این جا هاست وی احرام بندد
از جا ئیکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه به بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان
داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده ست و از برای اهل مشرق
آنحضرت صلعم عقیق را میقات ساخته والله اعلم

باب در بیان وجوه و صفت احرام

عائشه گوید برآمدیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از ما اهلال بعمره کردند و بعضی
اهلال بحج و آنحضرت اهلال حج کرده بود پس هر که مهل بعمره بود حلال شد و هر که مهل بود بحج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره و وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس ازان روز حلال شد
و از احرام برآمد

باب در بیان احرام و در آنچه بدان تعلق دارد

اهلال کرد رسول خدا صلعم مگر از نزد مسجد ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبرئیل و گفت امر کنم اصحاب
خود را برفع اصوات باهلال و خودش برهنه شد از برای اهلال و غسل برآورد و پرسیده شد
از لباس محرم پس فرمود که نپوشید قمیص و نه عمائم و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف
یعنی پیراهن و دستار و پاجامه و کلاه سرپوش و نه موزه مگر آنکه کسی پاپوش نیابد پس موزها
فروتر از کعبین ببرد و جامه رنگین بزعفران نپوشد و زن نقاب بر رو نیفگند و دستانه بکار نبرد
و عائشه آنحضرت را صلعم خوشبوی مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و نهی کرد محرم را
از آنکه نکاح خود یا دیگری بکند و خطبه نماید و در قصه صید حمار وحشی که ابی قتاده بدون احرام
صیدش کرده بود آمده که آنحضرت صحابه محرمین را پرسید که کسی از شما او را امر بصید
یا اشاره بآن کرده است گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در
مقام ابوا یا ودان گورخری در هدیه فرستاد آنرا بر وی باز گردانید و فرمود واپس نکردیم مگر
بآن جهت که محرم هستیم وجه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود لهذا آنرا
نگرفت و نخورد و ابی قتاده برای آنحضرت صید نکرده بود لهذا اکل آن فرمود و قیل
غیر ذلک پنج دابه اند که همه فاسق اند کشته میشوند در حل و حرم زاغ و غلیواز و کژدم و موش
و سگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود و کعب بن عجره را برداشته پیش وی صلعم
بردند و شپشها بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است
گوسفندی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر
مسکین را نیم صاع و چون مکه معظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالی حبس کرد از مکه پیل را و رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ یکی را پیش
از من حلال نشده و مرا هم برای ساعتی از روز حلال شده است و بعد ازین احدی را
حلال نشود پس صید او را نترسانند و خار آنجا را نبرند و لقطه حلال نیست ساقط آنجا مگر منشد را و
هر که را قتیلی کشته شد او را بهترین دو نظر است یعنی فدیه گیرد یا کشد عباس گفت مگر اذخر
که ما آن را در خانها و گورها بکار می بریم فرمود مگر اذخر ابراهیم علیه السلام مکه را حرم گردانید و از برای
اهل مکه دعا کرد و من مدینه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم مکه را حرم ساخت و دعا کردم در صاع و مد
مدینه دو چند از دعای ابراهیم از برای اهل مکه و مدینه حرم است از عیر تا ثور

باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر رضی الله عنه گفت رسول خدا صلعم حج کرد همرکاب او برآمدیم چون بذی الحلیفه رسیدیم
اسماء دختر عمیس زن ابی بکر بچه زایید آنحضرت فرمود غسل بر آر و جای خون را بجامه برگیر و
احرام بند و خودش در مسجد نماز گزارده بر ناقه قصوی سوار شد و در بیدا آمده اهلال کرد بتوحید
و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک چون بخانه کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جهید در رفتار
سه بار و مشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پستر بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا بر آمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ بما بدأ الله به و بالای صفا بر آمده خانه کعبه را دید رو بقبله شد و توحید
تکبیر کرد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر لا اله
الا الله انجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده گفت و درمیان این اذکار
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون در میان وادی رسید بدوید تا آنکه بلند
برآمد پس مشی کرد بسوی مروه و انچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز ترویه

یعنی هشتم ذی‌حجه مردم متوجه منی شدند. جناب نبوت سوار شده در منی ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر ادا کرد و اندکی درنگ کرد که آفتاب طالع شد پس روانه شده و از مزدلفه گذشته
بعرفه آمد دید که قبه را بنمره زده اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهرام القصوا را فرمود تا آن را
پالان ببستند پس در بطن وادی رسیده مردم را خطبه کرد و بلال اذان و اقامت گفت پس
ظهر گزارد باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شده بموقف
آمد و شکم ناقه را بسوی صخرات برگردانید و حبل مشاة را روبرو گرفت و رو بقبله شد و استاده ماند
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندکی زردی رفت یعنی چون قرص مهر غائب گردید روانه شد
و زمام قصوا را کشیده بود تا آنکه سرش بپالان پیش پالانش میرسید پس بدست راست
اشارت میکرد که ای مردم آهستگی کنید و سکینه ورزید و بهر کوه که می آمدند کمی رها عنان
ناقه می کرد تا بالا میرفت تا آنکه بمزدلفه آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
بگزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد باز بخواب شد تا آنکه فجر طالع گردید پس فجر را نزدیک تبیین
صبح بگزارد باذان و اقامت و سوار شده بمشعر حرام آمد و رو بقبله شده دعا و تکبیر و تهلیل
نمود و تا آنجا بایستاد که صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و ببطن محسر رسید
و در اینجا ناقه را اندکی بجنبانید و طریق وسطی را که بر جمرهٔ کبری می بر آید سالک شد و جمرهٔ
را که زیر درخت است هفت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر بر آورد و این سنگریزه
برابر حصای خذف بود یعنی بمقدار دانه باقلا و این رمی از بطن وادی بود پس بمنحر برگشت
و قربانی کرد و سوار شده بخانه کعبه آمد و ظهر آنجا گزارد رواه مسلم مطولا و چون از تلبیه فارغ
شدی از خدا رضوان و جنت خواستی و برحمت او از نار پناه جستی و سندش ضعیف است
و فرمود نحر کردم اینجا و همه منی منحر است شما در رحال خود نحر کنید و وقوف نمودم اینجا و تمام
عرفه موقف است و اینجا استادم و همه مزدلفه جای وقوف است رواه مسلم و در مکه از جانب
اعلی در آمد و از طرف اسفل بیرون شد. ابن عمر هیچگاه بمکه نیامدی مگر شب بذی طوی

گذرانیده است تا آنکه صبح هم غسل بر آورده و این را از آنحضرت صلعم ذکر ننموده یعنی که وی صلعم
همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حاکم
این را مرفوع آورده و امر فرموده صحابه را برمل در سه شوط و مشی در چهار شوط در میان هر دو
رکن و استلام نمی کرد از خانه کعبه مگر همین دو رکن یمانی را و عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد
و گفت میدانم که تو سنگی در میان نه نفع میکنی و نه ضرر و اگر ندیدمی رسول خدا را صلعم که می بوسید ترا
نمی بوسیدم ترا و این متفق علیه است و در روایت ازرقی که علی مرتضی بجواب ایشان پرداخت
مقام این روایت صحیح نمی تواند شد و تعظیم امیان مقصود این هر دو بزرگ بیان این سنت
سه طی بنا النبی یعنی العدل ولی بل کرکم فیحن بواد و العدل ولی بواد و ابو الطفیل آنحضرت صلعم
را دید که طواف بیت می کند و استلام رکن بچوبی سر کج مینماید و آن محجن را می بوسد و بود که
طواف میفرمود با اضطباع در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف
او را بر دوش چپ از طرف سینه و پشت می افگند و بر جهل دیگر انکار کرده نمیشد و ابن عباس را
در ثقل یا در ضعفه از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر رخصت
در عدم استکمال مبیت بمزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوده رضی الله عنها
در شب مزدلفه دستوری روانگی پیشتر از جناب نبوت خواست و وی رضی الله عنها فربه اندام
بود و او را اذن داد و ابن عباس گفت که جمره عقبه را رمی نکنید تا آنکه آفتاب بر آید و در سندش
انقطاع است و ام سلمه در شب نحر فرستاد تا رمی جمره پیش از فجر کنند و وی رفت و طواف
افاضه نمود و عروه گفت هر که حاضر شد این نماز ما را یعنی بمزدلفه و استاد با ما تا آنکه روان شویم
و در عرفه پیش از این وقوف نموده است در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود دور
کرد مشرکان تا آفتاب نمی بر آمد از جمع روانه نمی شدند و اشرق ثبیر میگفتند جناب نبوت صلعم
بخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تا رمی جمره عقبه نمود لبیک گویان
ماند و در رمی خانه کعبه را بر یسار و منی را بر یمین گردانید و جمره را بهفت سنگریزه انداخت ابن مسعود گفته

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه و آنحضرت رمی را
روز نحر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بعد از زوال مهر کرده و ابن عمر اول رمی جمرهٔ
دنیا بهفت حصاة می کرد و بر پی هر سنگ ریزه تکبیر می بر آورد و بعده پیشتر در زمین نرم رسیده
رو بقبله دیر تر می ایستاد و دست بر داشته دعا می کرد پس تر جمرهٔ وسطی را رمی مینمود و جانب
چپ در زمین سهل آمده رو بقبله ایستاده و تا دیر دستها بر داشته دعا می کرد پس
جمرهٔ عقبه را از بطن وادی سنگ ریزهای می انداخت و نزد وی توقف نمی کرد و بر می گشت و
میگفت که آنحضرت صلعم را دیدم که این چنین بجا می آورد رواه البخاری و فرمود اللهم
ارحم المحلقین گفتند والمقصرین یا رسول الله در کرت سوم والمقصرین فرمود و این
دلیل است بر افضلیت حلق بر قصر در حج و در عمره واقع شد در حجة الوداع یعنی جماعتی از جمله
مردم از وی صلعم پرسیدن گرفتند یکی گفت ندانستم پس حلق کردم پیش از ذبح فرمود ذبح کن
نیست حرج دیگری آمد و گفت نحر نمودم پیش از رمی فرمود رمی کن حرج نیست غرض که از هر شی
مقدم و مؤخر که در آن روز مسئول شد همین افعل و لا حرج ارشاد کرد و لله الحمد و حدیث
متفق علیه است و لکن چو نحر پیش از حلق فرمود و صحابه را با آن امر نمود و گفت چون رمی و حلق
نمود بر حلال شد شما را خوشبو و هر چیز مگر زنان و سندش ضعیف است و فرمود نیست بر زنان
حلق همین قصر کنند عباس بن عبد المطلب اذن خواست در بیتوتت مکه شبهای منی بنابر سقایه خود
او را اذن داد و رعا اهل را در شب باشی از منی رخصت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر باز رمی
کنند روز فردا برای دو روز پس تر روز نفر یعنی کوچ بر می په دارند و نمود در روز نحر خطبه خواند
و هم در روز رؤس که ثانی یوم نحر است و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشریق و عائشه را
گفت که طواف تو بخانه و سعی تو میان صفا و مروه بس می کند ترا از برای حج و عمره و این دلیل است
بر کفایت یک طواف و سعی از برای قارن و در طواف افاضه رمل نکرد و نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا گزارده اند که در محصب بخواب شد بعده سوار شده بخانهٔ کعبه آمد و طواف نمود مگر عائشه

دالطح یعنی محصب فرود می آمد میگفت آنحضرت صلعم که درینجا فرود آمد بنا بر سماحت خروج این منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از مناسک حج ست و ابن عباس گفت مردم ماموراند بآنکه آخر عهد ایشان بخانهٔ کعبه باشد مگر بر حائض تخفیف کرده اند مراد طواف وداع ست و فرمود نماز درین مسجد من بهتر ست از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل ست از نماز درین مسجد من بصد نماز رواه احمد و صححه ابن حبان

باب در بیان فوات و احصار

حضرت رسول خدا صلعم یعنی در حدیبیه پس سوی سر تراشید و با زنان مجامعت کرد و هدی را نحر نمود تا آنکه بسال آینده عمره بجا آورد ضباعه دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده حج می کنم و بیمارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا مرا حبس کنی خدا سبحانه و تعالی ست و فرمود هر که کسور شد پای وی یا لنگ گردید بر وی حلال شد بر وی حج ست در سال آینده والله اعلم وهذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه رح فرغت منه فی ۱۲ ربیع الاول ۱۲۸۳ه وهی آخر العبادات ویتلوه الجزء الثانی کتاب البیوع یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی وقد حررنا ذلک فی زمن الرجوع من کلکتة الی بلدة بهوپال المحمیة فی اواخر ربیع الآخر من شهور سنة ۱۲۹۹ الهجریة علی صاحبها افضل الصلوات والتحیة

کتاب البیوع

باب در بیان شروط بیع و آنچه از ان منهی عنه ست

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب ست فرمود عمل مرد بدست خود و هر بیع مبرور و در مکه بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خوک و بتان را گفتند در باره پیه مردار چه میفرمائی که بدان کشتیها را طلا کنند و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمود نه این همه حرام ست بکشد خدا یهود را چون حرام کرد او تعالی
شحم مردار را برایشان گداختند آنرا و فروختند و بهای آن خوردند و فرمود دو قبیله [illegible]
با هم اختلاف کنند در میان این هر دو بینه نیست پس سخن سخن رب سلعه است یا هر دو آن
بیع را ترک دهند و نهی کرد از ثمن سگ و مهر بغی و حلوان کاهن جابر بن عبد الله بر شتری مانده
سوار بود میرفت خواست که آنرا سائبه گرداند درین اثنا رسول خدا صلعم باو پیوست و او را دعا کرد و شتر را
بزد پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بدست من
بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نمیفروشم باز فرمود بفروش این بیک
وقیه بفروخت و سواری خود تا خانهٔ خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت صلعم آورد
ثمن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی از پس او فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم
در ثمن نکردم بگیر شتر خود را و دراهم را که این تراست و این حدیث صحیح ست در صحت شرط
در بیع و نص ست در نزاع و سیاقش در بخاری از آن مسلم ست اگر چه متفق علیه آمده یکی از صحابه بنده
خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بنده مال دیگر نداشت آنحضرت صلعم بنده را طلب داشته
بفروخت و این دلیل ست بر صحت بیع مدبر و بر منع مفلس از تصرف در مال وی موشی در سمن
افتاد و بمرد آنحضرت صلعم فرمود بریزید آنچه گرداگرد اوست بیندازید و سمن را بخورید
و در لفظی سمن جامد آمده و در روایت دیگر ست که اگر جامد است ما حول او بیندازید و اگر مایع است
نزدیک او نشوید و از ثمن گربه و سگ زجر فرمود جز سگ صید و حافظت را در بارهٔ بریره
گفت که بگیر او و شرط کن ولا را از برای آنها زیرا که نیست ولا مگر از برای آزاد کننده عائشه
همچنان کرد بعده آنحضرت صلعم در مردم ایستاده و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم
چیست شرطها می کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل ست هر چند صد شرط
چرا نبود حکم خدا احق و شرط او تعالی اوثق ست و نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد و نیست نه کسی را که بفروخت بلفظ
مسلم این ست که خرید کن و آزاد کن و شرط کن از برای ایشان ولا و نهی کرد عمر [illegible]

امهات اولاد وگفت فروخته نشوند و بخشیده نشوند و موروث نگردند استمتاع کنند بآنها مادام که
مناسب نماید و چون خداوندش بمُرد وی آزاد شد و رفع این خبر وهم ست جابر گفته
ما کنیزکان خود امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی نمیدید
واز بیع فضل آب نهی نمود و همچنین از بیع ضراب فحل و در روایتی از عسب فحل
یعنی کرادادن نر بجهت گشنی و از بیع حبل الحبله و آن بیع در جاهلیت بود که شتر را می خریدند
تا آنکه ناقه بزاید باز آن زاییده بزاید و همچنین از بیع وهبه و ولا و بیع حصاة و بیع غرر نهی فرمود
وگفت هرکه طعام خرد نفروشد آنرا تا آنکه به پیماید آنرا بکیل یعنی بیع پیش از قبض جائز نیست
دو بیع در یک بیع منهی عنه ست و هرکه این چنین کند او را اوکس آن هر دو بیع باشد یا ربا
مراد فروختن چیزیست نقدًا باین قدر و نسیة بآن قدر و قیل غیر ذلک و حلال نیست سلف و
بیع یعنی کسی را قرض دهد و باز چیزی را بدست وی بزیاده از ثمن آن چیز بفروشد و همچنین جائز نیست
دو شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشرط قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته اند
و حلال نیست سود چیزیکه غیر مضمون ست و نه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در لفظ
نهی عن بیع و شرط آمده و هم نهی فرمود از بیع عربان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در
حساب دهد ور نه نزد بائع بگذارد و نهی در اصل از برای تحریم ست هرجا که باشد و برین بوده اند
علمای اصول فقه و ائمه ایشان و فروخت سلعه جائیکه آنجا خرید کرده ست منهی عنه ست
تا آنکه تجار آن را بجال خود بیارند و ابن عمر را فرمود فروختن بدینار و گرفتن دراهم در عوضش
و فروختن بدراهم و گرفتن دینار در بدلش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری مادام که شما
هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی هست یعنی استبدال این نقود بیکدیگر بشرط تقابض در
مجلس جائز ست تا بیع نقد بنسیه لازم نیاید و ربا نگردد والله اعلم و نهی فرمود از نجش یعنی بر انگیختن
نرخ از برای فریب دادن دیگری و منع فرمود از محاقله یعنی فروختن کشت به پیمانه از گندم و از
مزابنه یعنی خریدن میوه تازه بعوض میوه خشک و از مخابره یعنی از کرادادن زمین بحصه

سنین پنج ثلث و ربع و آن ثنیا یعنی استثنای بعض مال از مبیع بنا بر غرر یا جهالت مگر آنکه مقدارش
براند و در روایت دیگر نهی از مخاضره و ملامسه و منابذه و مزابنه آمده مخاضره بیع ثمار رسیده است
پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملامسه سودن جامه دیگری ست بدست خود در روز
یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن و بیع
و تفسیر مزابنه گذشت و این بیوع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه ست که در مسک الختام و
نیل الاوطار و جز آن از شروح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و نهی فرموده از تلقی رکبان و از
بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال دهقانی در بیع نشود و تلقی جلب در معنی تلقی
رکبان ست و لهذا از آن هم نهی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخرید چون مالکش در بازار آمد
خیار دارد یعنی خواه بآن نرخ بفروشد یا نه و جائز نیست بیع یکی بر بیع دیگری و نه خطبه یکی
بر خطبه دیگری و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آوند اوست نگون کند
و همچنین سوم مسلم بر سوم برادر خود و فرموده هر که جدائی انداز میان مادر و ولد او جدائی کند
خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت ولکن در سندش مقال ست و له شاهد
علی مرتضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و آنحضرت صلعم ذکر کرد فرمود دریاب
آنها را و واپس ستان و مفروش آن هر دو را مگر یکجا و در مدینه منوره نرخ گران شد
آنحضرت صلعم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسعر و قابض و باسط و رازق خداست و
من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و هیچ یکی از شما در مظلمه خون و مال مطالبه من نکند
و آمده که احتکار نمی کند مگر خاطی و از تصریه ابل و غنم منع فرموده یعنی شیر بسته ندوشند تا
خریدار بازی خورده داند که عادتش همین قدر شیر دادن ست و هر که بعد این تصریه خرید
کرده است وی به بهترین دو نظر ست بعد از دوشیدن شیر یعنی مخیر ست خواهد
نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدهد و در مسلم ست که این خیار تا سه روز ست و در
بخاری آمده که صاعی از طعام دهد نه از سمراء و تمر اکثر ست و در روایت دیگر آمده که هر که

گوسفند محفله یعنی نادوشیده خریده کرد وباز گردانید پس آنرا با یک صاع والپس سازد ورواه الشیخان
و بر توده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود و انگشتها تری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده ست فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردم
ببینند هرکه مارا بازی دهد وی از ما نیست و هرکه انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست
خمار بفروشد وی دیده و دانسته در نار درآمده و خراج بالضمان ست یعنی دخل و غله مبیع از آن
مالک رقبه ست که ضامن وی ست نه از آن مشتری عروه بارقی را دیناری داد تا بدان
اضحیه یا شاة خرید کند وی دو گوسفند خرید و یکی را بدیناری بفروخت و آن شاة و دینار
را آورد و او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سود کردی و درین حدیث
دلیل ست بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و علما را دران پنج قول ست که در مسک الختام
مذکور ست و نهی فرمود از خریدن چیزیکه در شکم چارپایها ست تا آنکه بنهد و از بیع آنچه که در
پستانهای انعام ست و از خریدن بنده گریزپا و از شراء مغانم تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریداری صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخرید ماهی را
در آب که آن غرر ست و صواب وقف او ست برابن مسعود و فرمود فروخته نشود ثمر تا آنکه
خورده نشود و نه پشم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال وی ست و در اسناد وی ضعیف
نهی از بیع مضامین و ملاقیح آمده یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بر پشت های آنها ست

باب در بیان خیار

هرکه مسلمان را اقاله بیع خود کند درگذرد خدا از لغزش او در روز قیامت و اقاله فرماید او را
و این موافق قرآن ست هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دو کس که با هم خرید و فروخت
کردند هر دو خیار دارند مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگری را مخیر ساخته
پس اگر مخیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

کرده اند وعقد آن بسته وهیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته رواه مسلم
بالجمله بائع ومبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشده اند مگر آنکه صفقه خیار باشد
وجدائی بخوف استقاله حلال نیست و در روایتی آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مردی
در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلابة یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلعم بر آکل ربا وموکل وکاتب وهر دو شاهد او وفرموده
هم سواء وگفته ربا هفتاد وسه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
وطی کند وافزون ترین ربا آبروی مرد مسلمان ست ونفروشید زر را بزر مگر مانند بمانند
ونیفزائید بعض آنرا ببعض ونفروشید سیم را بسیم مگر مانند بمانند ونیفزائید بعض آن را بر بعض
ونفروشید غائب را از ان بناجز یعنی نسیه را بنقد واین متفق علیه ست ودر حدیث عباده
بن صامت ست مرفوعًا نزد مسلم طلا بطلا ونقره بنقره وگندم بگندم وجو بجو وخرما بخرما ونمک
بنمک مانند بمانند سواء بسواء ودست بدست ست وچون این اجناس مختلف شوند پس بفروشید
چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گویم در سائر احادیث این باب
ذکر همین شش چیز آمده پس لب وقصر بران ارجح اقوال ست وحدیث دلیل ست بر تحریم تفاضل
در در جنس متفق ازین اجناس شش گانه منصوص علیها ودر روایت دیگر آمده زر بزر وزن
بوزن مثل بمثل وسیم بسیم وزن بوزن ومثل بمثل ست وهر که افزود یا افزون خواست پس آن
ربا ست مردی را عامل کرد بر خیبر وی خرمای سره آورد آنحضرت پرسید همه تمر خیبر اینچنین ست
گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تمر بدو ودو را بسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدراهم
بفروش باز آنرا بدراهم بخر ودر باره ترازو نیز همچنین ارشاد کرد وفرمود وکذلک المیزان یعنی حکم مکیلات
مثل تمر در حکم موزونات مثل زر وسیم یکسان ست ونهی کرده از بیع توده تمر که کیلش معلوم نیست بمکیل

مسمی از تمر و طعام بطعام مثل بمثل ست و طعام صحابه دران روز جو بود و فضالة بن عبید روز خیبر
یکی گلوبند بدوازده دینار خرید و دران مهرهاے جواهر و زر بود و آن را جدا کرد زیاده از دوازده
دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود قلاده تا از وی آن زر و گوهر
را جدا نکنند و درینجا دلالت ست بر بطلان عقد و وجوب تدارک و نهی فرمود از بیع حیوان بحیوان
بطریق نسیه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بعینه و گیرید دمهاے گاوان را و رضا دهید
بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را دور نکند آن ذل را هیچ
شئی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و عقیبه بکسر عین فروختن کالاست بقیمت معلوم تا یک مدت
باز خریدن آن از مشتری بکمتر ازان و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
هدیه رسید و پذیرفت پس درآمد دری کلان را از درهاے ربا و در سندش مقال ست
و لعنت کرد رسول خدا صلعم بر راشی یعنی دهنده و بر مرتشی یعنی ستاننده و ابن عمرو بن عاص
را امر فرمود بساختگی سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را برآمدن ناقهای صدقه
بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن اهل صدقه می گرفت و درینجا دلیل ست بر
جواز اقتراض حیوان و نهی فرمود از مزابنه و آن فروختن میوه تر بستان ست بمیوه خشک مثلا
اگر نخل ست آن را بتمر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور ست آن را بمویز بسبب فروخت نماید
و اگر کشت ست بکیلے از طعام بیع سازد پس ازین همه را نهی نمود و از خریدن خرماے خشک
بخرماے تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گردد یا نه گفتند کم می شود پس نهی کرد ازان
و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسیه بنسیه دین بدین و سندش ضعیف ست

باب در بیان رخصت در عرایا و بیع اصول و ثمار

رخصت داد آنحضرت صلعم در عرایا که فروخته شود بخرص از روی کیل و عریه همان مزابنه است
که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده رخصت داد

در عریہ بگیرند کسان خانہ باندازہ آن از ثمر و بخورند آنرا تر و تازہ و در لفظی آمدہ کہ رخصت فرمود در
در بیع عرایا باندازہ اش از خرمای خشک در کمتر از پنج وسق یا در پنج وسق و نہی کرد از فروختن
ثمار یعنی میوہ ہا تا آنکہ صلاحش نمایان شود بائع و مبتاع ہر دو را ازین بیع نہی نمودہ و در قول
صلاح ثمر آن زمان باشد کہ آفتش برود و در روایت دیگر آمدہ کہ نہی کرد از بیع ثمار تا آنکہ
سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکہ سیاہ شود و از فروختن دانہ ہا تا آنکہ سخت گردد و اگر کسی
بدست برادر خود میوہ درخت فروختہ است و آنرا جائحہ رسیدہ پس گرفتن ثمن آن حلال نبود
چہ قسم مال برادر را بغیر حق می تواند ستاند و در لفظی آمدہ کہ امر فرمود بوضع جوائح و نخلی کہ بعد از
پیوند کردنش بخرند ثمرہ آن بائع راست کہ آنرا فروختہ مگر آنکہ مبتاع یعنی خریدار شرط کردہ باشد

باب در بیان سلم و قرض و رہن

آنحضرت صلعم بمدینہ آمد و ایشان سلف می کردند در ثمار تا یک سال و دو سال فرمود ہر کہ
سلف کند در تمر و در لفظے در چیزی پس باید کہ در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند صحابہ را
انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و مویز و روغن تا اجل مسمی سلف می کردند و نمی پرسیدند
کہ آنہا را زرع ہست یا نہ آنحضرت صلعم فرمود ہر کہ گرفت مال مردم بارادہ ادا او کند از وی
خدای تعالی و ہر کہ ستاند آن را بارادہ اتلاف تلف کند او را خدای تعالی بزازی از شام آمدہ بود
آنحضرت خواست کہ دو جامہ از وی بنسیہ تا میسرہ بگیرد کسی نزد او فرستاد وی نسیہ
نداد درینجا دلیل است بر صحت بیع نسیہ و تاجیل تا ایسر و فرمود پشت مرکوب است بنفقہ خود چونکہ
مرہون باشد و لبن در مشروب است بنفقہ خود وقتی کہ رہن بود و نفقہ اش بر راکب و شارب است
و بند کردہ نمی شود رہن از راہن یعنی آن شی مرہون بوجہ این رہن از ملک راہن بیرون نمیرود
و مرتہن مستحق آن نمی گردد بلکہ او راست غنم او و بروی است غرم او و این روایت مرسل است
و از مردی شتری جوان را استسلاف فرمودہ بود چون ابل صدقہ آمد ابو رافع را فرمان داد کہ

قضا بکر کند وی گفت جز خیار رباعی نمی یابم فرمود همین اورا بدهید که بهترین مردم احسن ایشان در
قضاست و فرمود هر قرضے که منفعت کشد رباست و اسنادش ساقط ست و شاهدے
دارد ضعیف و موقوف

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیابد وی احق ست بدان مال از دیگران و در لفظ دیگر آمده
هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شد و فروشنده چیزی از ثمن آن نیافته است بلکه همین سرمایهٔ
خود بعینه دریافته پس وی احق ست بدان متاع و اگر مشتری بمرد صاحب متاع اسوهٔ غرما باشد
یعنی مال او بهام مساوی در همه قرضخواهان قسمت پذیرد و در روایت دیگر این ست که هر که مفلس
شد یا بمرد و مردے متاع خود بعینه یافت پس وی احق ست بدان و سندش ضعیف ست و
فرمود لیّ واجد حلال می کند آبرو و عقوبت او را و مردے میوه خریده بود بر وی آفت رسید
و دینش بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقها دادند
بوفاے وام نرسید غرما را ارشاد کرد هر چه نزد او یابید بگیرید و نیست شما را جز این و فرمود
یعنی زجر و حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را حجر کرد و در قرضے که بر وی بود بفروخت
ابن عمر گوید معروض شدم بر رسول خدا صلعم روز احد و من پسر چهارده ساله بودم پس اجازت نداد
مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و پسر پانزده ساله بودم پس اجازتم داد در رفتن بغزوه و آنجا
متفق علیه ست و لفظ بیهقی این ست فلم یجزنی و لم یرنی بلغت گویا حد بلوغ پسر پانزده سال است
عطیهٔ قرظی گوید معروض شدم بر آنحضرت صلعم روز قریظه پس هر که موی عانه رویانیده بود کشته شد
و هر کرا نبات نکرده راه او گذاشتند و من در کسانی بودم که موی نرویانیده پس راهم خالی کردند
گویم این علامت دیگر ست از برای حد بلوغ و جایز نیست زن را بخشیدن چیزی مگر بدستوری
شوی خود و در لفظ دیگر آمده جایز نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عصمت او

گشته است و حلال نیست مسئله اگر یکی را از سه کس یکی مردی را که متحمل حماله شده پس او را سوال حلال است تا آنکه بدان برسد پس از باز ماند دوم مردی که آفتی باو رسیده و مال او را هلاک ساخته است او را سوال حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد سوم کسیکه او را فاقه رسیده تا آنکه سه کس از دانشمندان قوم او گواهی دهند که او را فاقه رسیده است پس حلال است او را مسئله رواه مسلم

باب در بیان صلح

صلح جائز است در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان بر شرطهای خود اند مگر شرطی که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند همسایه همسایه خود را از خلانیدن چوب در جدار خانهٔ خود ابو هریره چون این حدیث را روایت می نمود می گفت مالی اراکم عنها معرضین والله لارمین بها بین اکتافکم متفق علیه و هیچ کس را حلال نیست که عصای برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

باب در بیان حواله و ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنی در ادای وام ستم است و چون در پی کرده شود یکی از شما بر شخص آسوده و توانگر پس باید که در پی او رود و در لفظی دیگر آمده که این حواله را بپذیرد یکی مرده بود بعد از غسل و حنوط و کفن پیش آنحضرت صلعم آوردند و تکلیف نماز جنازه کردند قدمی چند رنجه فرمود و پرسید که بر وی وامی هست گفتند دو دینار برگشت و نماز نگزارد ابو قتاده تحمل آن دین نمود و گفت این دو دینار بر ذمهٔ من است فرمود ثابت شد حق قرضخواه و مرده از آن بری گردید و بر وی نماز گزارد و فرمود نفس مؤمن معلق است بقرض او تا ادا کرده شود پس فرمود قرض از مرتبهٔ مردی اندخت مراد بیک این راه گران بود سبک ساخت مرا و چون مردی مرده را که بر وی قرض می بود می آوردند می پرسید که قضای وام گذاشته است اگر می گفتند که وفای دین خود گذاشته است نماز می کرد و الا فلا و فرمود

شما بر یار خود و شاد بگزار بدا الله ما و میکه حق تعالی بر وی فتوح کرد فرمود من اولی ترم بمؤمنان
از جانهاے آنها پس هر که بمیرد و بر وی دین ست قضائیش بر من ست و در لفظے آمده هر که
مرد و وفا نگذاشت قضائیش بر من ست گویم این حدیث ناسخ حدیث اول ست و این
یکے از افادات مبتکرۂ حضرت شوکانی ست رضی الله عنه و فرموده نیست کفالت در حد و
سندش ضعیف ست یعنی در حدی از حدود و مثل زنا و سرقه و جز آن بلکه لا بد ست از
وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث دو شریکم تا وقتیکه یکے دیگرے را خیانت
نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب
نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شریکی یعنی کتالیش باد برادر من
و شریک من بود این دلیل ست بر صحت شرکت و شریک شدند ابن مسعود و عمار و سعد در آنچه
روز بدر بیابند جابر خواست که بسوی خیبر رود نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل
مرا بیابی پانزده وسق از وی بگیر و این دلیل ست بر شرعیت وکالت و حدیث عروۂ بارقی
درباره خرید ضحیه پیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن دال ست بر صحت توکیل و عمر فاروق
را بر صدقه گماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض زکوة و خود شان صلعم شصت و سه شتر
قربانی کرد و ذبح باقی را بعلی مرتضی سپرد و این توکیل ست و در قصه عسیف آمده که انیس را
فرمود بامداد برو اگر اقرار کند آن زن بزنا رجمش بکن غرض که وکالت در همه کار و بار درست و
نافذ ست حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظے آمده که قل الحق ولو علی نفسك

وحدیث دلیل ست بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود در همه کارها بازعرض مال و بدن

باب در بیان عاریت

بر دست ست آنچه گرفته ست یعنی از دیگری تا آنکه ادا کند و بدهد آنرا پس مقبوض واجبست
و عاریت مضمون ست بر مستعیر فرمود ادا کن امانت را بسوی کسیکه امین کرد ترا و خیانت
مکن کسی را که خیانت کرد ترا اگرچه بدرا ولی شامل عاریت و ودیعت هر دو ست و جمله ثانیه
دلیل ست بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعلی بن امیه را فرمود چون بیایند ترا
رسل من ایشان را سی زره بده وی گفت این عاریت مضمونه ست یا مؤداة فرمود بلکه
عاریت مؤداة ست وآنحضرت از صفوان بن امیه روز حنین چند زره مستعار گرفت وی گفت مگر
بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب در بیان غصب یعنی مال کسی بستم ستدن

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا در گردن او آنرا
روز قیامت از هفت زمین و آین حدیث چنانکه دال ست بر منع غصب همچنان دلیل ست
بر هفت طبقه بودن زمین و مؤید اوست قوله تعالی ومن الارض مثلهن لکن مرفوعی
صحیح صریح در باب بودن ادادم و خود آدم در ین طبقات ارض نزد ائمه محدثین و ثقات
اثبات ایشان بثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عائشه یا زینب تشریف میداشت یکی از
امهات المؤمنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست
آنحضرت صلعم گوشهای آن ریزه ها را ان طعام نهاد و فرمود بخورید در قصه صحیحه آرنده را داد و شکسته
را نگاه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام ست و آوند بدل آوند و این دلیل ست
بر عدم تفرقه در میان مثلی و قیمی و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر اذن آنها او را از ان زرع

هیچ نباشد همین باللفظ وارد ست یکی در زمین دیگری نخل نشانده بود آنحضرت زمین بزمیندار داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود از آنجا بر کند و گفت رگ ستمگار را هیچ حق نیست و در سندش صحابی مجهول ست و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و مرویست که در منی روز نحر این خطبه خواندن دماءکم واموالکم واعراضکم علیکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا متفق علیه و مدلول حدیث واضح ست چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف دران بطریق غصب بالاولی حرام باشد

باب در بیان شفعه

قضا فرمود بشفعه در هر آنچیز که هنوز قسمت نپذیرفته ست و وقتیکه واقع شد حدود و برگردانیده آمد راهها پس شفعه نیست متفق علیه و در لفظی دیگر آمده که شفعه در هر شرکت ست چه زمین و چه خانه و چه باغ نمی سزد که بفروشد آنرا تا آنکه بشریک خود عرض بکند و در روایت دیگر این ست که حکم کرد بشفعه در هر شئ یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که جار را احق ست بدار و در لفظ دیگر آنست که جار احق ست بسقب خود یعنی بشفعه خویش مراد بحق و اتصال ام اختلاط ست و در روایت دیگر وارد شده جار احق ست بشفعه جار خود انتظار آن برند اگرچه غائب باشد وقتیکه طریق هر دو واحد ست و آمده که شفعه همچو گشادن پا بند شتر ست و نیست شفعه از برای غائب و سندش ضعیف ست

باب در بیان قراض

سه چیز ست که دران برکت باشد فروختن تا مدتی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آمیختن گندم با جو از برای خانه خود نه از برای بیع و سندش ضعیف ست حکیم بن حزام چون مردی را مال خود بمضاربت می داد شرط می کرد که آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و بر دریا بار نکند و در مسیلگاهی با آن مال فرود نیاید اگر چیزی ازین کارها بکنی ضامن مال من باشی

نقد علاء بن عبد الرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی اللہ عنہ عمل کردے بدین شرط کہ سود میان ہر دو باشد و این موقوف بصحت رسیدہ

باب در بیان مساقاۃ و اجارہ

مساقاۃ کرد آنحضرت صلعم با اہل خیبر کہ یہود بودند بر نیمہ آن چیز کہ پیدا شود از میوہ و کشت و در لفظی آمدہ کہ سوال کردند ماندن خود را در خیبر بدین شرط کہ کفایت کنند عمل آنجا را و باشد از برای ایشان نیمہ پیداوار میوہ پس فرمود مقرر میداریم شما را برین اقرار با دامی کہ خواہیم یعنی چند انکہ پس ماندند در خیبر تا آنکہ بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخری ست کہ داد آنحضرت صلعم یہود خیبر را نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتمال از اموال خود شان و نصف میوہ مر ایشان را باشد حنظلہ بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر و سیم پرسید گفت باک نیست مردم بعہد رسالت اجارہ بر ماذیانات و اقبال جداول و چیزہا از زراعت می کردند پس گاہے این ہلاک شدی و آن سالم ماندی و گاہے این سالم ماندی و آن تباہ گشتی و بجز این اجارہ دیگر نبود لہٰذا ازان زجر فرمود و اما شئ معلوم مضمون پس بدان اندیشہ نیست ماذیانات آنچہ بر کنارہ نہر مسایل رویہ و جداول نہر خرد را گویند و درین حدیث بیان اجمالی ست کہ در اطلاق نہی از کرای ارض آمدہ و نہی فرمود از مزارعت و امر کرد بمواجرت مراد بمزارعت آنست کہ ارض و تخم از یکے باشد و عمل و گاو از دیگرے و حجامت کرد و اجرت داد حجام را و اگر این اجرت حرام بودی ندادے و این نزد بخاری ست از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمدہ کہ کسب حجام خبیث ست و این نزد مسلم ست وجہ تطبیق آنست کہ عطا جائز ست و اخذ مکروہ و در حدیث قدسی ست حق تعالی میفرماید سہ کس اند کہ من خصم ایشانم روز قیامت یکی آنکہ عہد و پیمان داد بنام من باز شکست آزاد دوم کسے کہ آزاد را فروخت و ثمن آن بخورد سوم آنکہ مزدور گرفت ازو استیفا کار کرد و مزد او نداد رواہ مسلم کذا فی البلوغ و لکن یوسف سبط حافظ گفتہ انما ہو فی البخاری

فی البیوع وفی ابن ماجة فی الاجارة انتهی و فرمود احق چیزیکه بران اجرت گرفتید کتاب
خدا ست یعنی بر ترقیه بدان و فرمود بدهید مزد اجیر پیش از آنکه خوی او خشک گردد و چون اجیر
مزد بگیرد تقدیر اجیر را تمام برود و در سندش انقطاع ست مگر بیهقی آنرا از طریق امام ابی حنیفه رضی الله عنه موصول ساخته

باب در بیان احیاء موات یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود هرکه آباد کرد زمینی را که از آن کسی نیست وی احق ست بدان عمر فاروق هم در خلافت خود
بدان قضا کرده و هرکه زنده ساخت زمین مرده را آن زمین مر او راست و نیست حمی مگر از برای
خدا و رسول او و حمی زمینی را گویند که از برای مواشی صدقه گرد آرند تا در آن بچرند و نیست ضرر و آن
دیگر ندرسانیدن و نه ضرر گرفتن و هرکه زمینی را احاطه کرد آن زمین او راست و هرکه چاه کند او را
چهل گز باشد از برای عطن ماشیه او و سندش ضعیف ست و وائل بن حجر را زمینی در حضرموت
اقطاع کرد یعنی در جاگیر بخشید و زبیر را تا دویدن اسپ اقطاع داد وی اسپ خود را دوان کرد
تا آنکه بایستاد وی تازیانه خود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسیده است تمام مقدارش بده
و فرمود مردم شریک یکدیگراند در سه چیز کاه و آب و آتش

باب در بیان وقف

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر سه چیز یکی صدقه جاریه دوم علمی که بدان منتفع شوند سوم
ولد صالح که از برای او دعا کند و این نزد مسلم ست مرفوعا از ابی هریره و سیوطی بران چیزها
افزوده و وراثت مصحف و رباط ثغر و حفر بیر و بنا بیت از برای غریب و نقل ذکر نشان داده
سوی نزد آنکه مانند اینها از وی بجا ست مثل مسجد و چاه و مهمانسرا ست و عمر فاروق را زمینی در
خیبر بدست آمد از آنحضرت صلعم مشوره خواست و گفت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس از آن نزد من هرگز
نبوده ست فرمود اگر خواستی اصل آنرا حبس کنی و آنچه از آن حاصل شود آنرا صدقه گردانی عمر آنرا

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و فقرا و قربی و رقاب و ابن سبیل و
ضیف ازان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر بمعروف ازان بخورد یا دوستی را
بخوراند گناهی نیست مگر بدان متمول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فروخته نشود
و هبه نرود لکن میوهٔ او صرف نموده آید و در قصهٔ خالد آمده که وی ادراع و اعتد خود یعنی
زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حبس نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که با من بود
فرمود همه پسران را این چنین داده گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
خواست که آنحضرت صلعم را گواه گیرد بر این نحله فرمود بترسید از خدا و عدل کنید میان اولاد خود
پس وی برگشت و آن صدقه را بر گردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر مرا برین عطا گواه
گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه فرزندان یکی باز برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن یعنی
حالا تخصیص بعض مکن بلکه همه را بده تا در بر برابر باشند عائد در هبه همچو سگ است که
قی میکند و باز میخورد نیست ما را مثل بد هر که عود می کند در هبه خود وی همچو سگ است که بر میگردد
در قی خود و نیست حلال مرد مسلمان را که هبه باز رجوع کند ازان مگر پدر که او را عطای ولد این
رجوع روا است آنحضرت صلعم هدیه از مردم میپذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجناب صلعم
را ناقه داد او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی
شدی گفت نه باز بیفزود و پرسید اکنون راضی گردیدی گفت آری عمر را خبر این قصه
آمد لقد هممت ان لا اتهب الا من قرشی او انصاری او ثقفی و فرمود عمری کسی راست
که بخشیده شد او را و نگاه دارید بر خود مالهای خود را و تباه مکنید آنرا چه هر که عمری کرد وی کسی راست
که از برای او کرده در حیات و ممات وی و از برای عقب اوست و در روایتی دیگر است که آن عمری که
رسول خدا صلعم آنرا جائز داشته آنست که بگوید این ترا و عقب تراست و هرگاه گفت این تراست

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود رقبی و عمری مکنید چه هرکه رقبی یا عمری
کرد آن از برای ورثه او ست عمر فاروق یکی را اسپ داده بود در راه خدا وی آن را ضایع کرد
عمر گمان نمود که گر ارزان بفروشد از آنحضرت صلعم پرسید فرمود مخر بیکن اگرچه بیک درهم بدهد
و فرمود هدیه بفرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را هدیه میکشد کینه را و ای زنان مسلمان خوار
نشمرد زن همسایه هدیه زن همسایه را اگرچه یک سم گوسفند باشد و هرکه چیزی هبه کرده
احق ست بدان تا مادامیکه بران مکافات نکرده است صحیح وقف اوست بر ابن عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلعم بر یک خرما که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیدم که از صدقه باشد
آن را می خوردم مردی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظرف و سر بند او را
باز بشناسان آن را تا یک سال پس اگر صاحبش آید فبها و گرنه بکار خود آر وی گفت ضاله غنم را چه میفرمایی
فرمود ترا ست یا برادر ترا یا گرگ را گفت ضاله شتر چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار ست همراه
وی ست سقاء و حذاء وی ست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیابد و هرکه جانور
گم شده را وی گمراه ست تا آنکه تعریفش نکرده ست و هرکه لقطه یابد باید که بران دو عادل
را گواه گیرد و آوند و رشته او را نگاه دارد و نپوشد و غائب نه کند اگر مالکش آمد احق ست با و
ورنه مال خداست میدهد هرکرا میخواهد از لقطه حاج نهی فرموده مگر منشد را و حلال نیست درنده دندان
دار و نه خر آبادی و نه لقطه از مال معاهد مگر آنکه از ان مستغنی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود بچسپانید فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست باهل آن و آن شش فریضه
که قرآن بتعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و آنچه
باقی ماند یعنی بعد ادای فرائض پس آن از برای مرد قریب میت ست که ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را مردی بمرد و دختری و دختر پسری و خواهری
بگذاشت آنحضرت صلعم فرمود دختر را نصف است و دختر پسر را سدس برای تکملهٔ دو ثلث و باقی
خواهر راست رواه البخاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر اهل دو ملت مردی آمد و گفت
نبیره ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود سدس چون برگشت او را طلبید و فرمود که سدس
دیگر است چون پشت داد باز او را بخواند و گفت این سدس دیگر طعمه است گویا کنایه کرد از تعصیب
چه زائد است بر اصل فریضه و مقرر کرد از برای جده سدس اگر زیر وی مادر نیست دیگر نباشد
گویم جده عام است از آنکه مادر پدر باشد یا مادر مادر و خال وارث کسی است که او را وارث نیست
مراد بخال برادر مادر است و خدا و رسول مولای کسی اند که او را مولی نیست ع [illegible] لا ناد
لا مولی لکم و هر مولودی که آواز کند وارث می گردد و قاتل را از میراث هیچ نمی رسد
و هرچه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبات ایشان است هر که باشد و ولا لحمه است چو
لحمهٔ نسب نه در بیع رود و نه در هبه و فرمود افرض شما زید بن ثابت است رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی دارد و می خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد که دو شب بسر برد
مگر آنکه وصیت وی نزد او نوشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول الله من
مالدارم و جز یک دختر دیگری وارث من نیست دو ثلث مال صدقه کنم فرمود نه گفتم نیمه
مال فرمود نه گفتم ثلث مال فرمود ثلث و ثلث بسیار است و ترا اگر توانگر بگذاری بهتر است از آنکه
درویش گذاری و تکفف کنند مردم را مردی آمد و گفت مادر من ناگهان بمرد و وصیت نکرد
و گمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزی تصدق مینمود و اگر از جانب وی تصدق کنم او را اجر باشد
فرمود آری و گفت حق تعالی هر ذی حق را حق او داد پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه
ورثه بخواهند و فرمود تصدق کرد خدا بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

زیاد شد در حسنات شما و سندش ضعیف ست لکن بعض طرق وے مقوی بعض ست

باب در بیان ودیعت

هرکه نهاد ودیعت خود نزد کسے نیست ضمان بروی و سندش ضعیف ست یعنی اگر بدون خیانت و جنایت او تلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب قسم فی و غنیمت عقب باب جهاد بیاید انشاء الله تعالے

کتاب النکاح

فرمود ای گروه جوانان هرکه از شما جماع می تواند کردن وے تزوج کند که این اغض ست بصر را و احصن ست فرج را و هرکه نمی تواند بروی صوم ست که این صوم او را وجا ست یعنی خصی شدن و فرمود من نماز می گزارم و می خوابم و روزه می گیرم و می کشایم و زنان را نکاح میکنم هرکه رو گردانید از سنت من وی از من نیست و بود که امر می فرمود به بارة و سخت نهی میکرد از تبتل و می گفت بزنی گیرید زن دوستدار زاینده را که من مکاثرم بشما انبیا را روز قیامت و فرمود نکاح کرده می شود زن بنابر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر صرف کند دوم حسب یعنی بنابر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی بسبب حسن صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت الهی ست چهارم دین که بنابر صلاح و عفت معاون شوے باشد بر تقوی پس فتحمند شو بزن دیندار خاک آلود باد هر دو دست تو و چون یکے را مبارکباد نکاح فرمودی گفتے بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير ابن مسعود گفته رسول خدا صلعم ما را تشهد در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این ست ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله و بخواند سه آیت در سبل السلام گفته آیات این ست یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من

نفس واحدة تا رقیبا دوم اتقوا الله حق تقاته تا آخر سوم اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا تا عظیما
و سفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام تا رقیبا و ثالث
را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شمرده مگر آنکه
اتقوا الله الذی را اول و حق تقاته را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر است
مرفوعا هر گاه خواستگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح پس باید
که بکند و مردی را که تزوج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و ببین او را و این
دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه بر خطبه برادر مسلمان نهی نموده تا آنکه خاطب اول
آنرا ترک دهد یا اذن فرماید زنی آمد و گفت من نفس خود را بتو هبه می کنم آنحضرت ﷺ بغور تمام بسوی او
نگریست و بلند و پست او را در یافت و سر نگون شد زن چون دید که در باره او حکمی نکرده
بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
بزنی من ده فرمود نزد تو چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و ببین که چیزی
می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگرچه خاتمی از حدید باشد باز رفت
و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمی از آهن و لکن این ازار من است راوی حدیث گوید نبود او را
ردا یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت ﷺ فرمود باین ازار چه می توانی کرد اگر تو
پوشی زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشد ترا هیچ نبود آن مرد تا دیر نشست باز برخاست
تا برود چون او را تولی دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین و چنان
سوره است پرسید از ظهر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو ترا ملک این زن کردم بآنچه
از قرآن با خود داری و این دلیل است بر صحت عقد بلفظ تملیک و در لفظی دیگر آمده بخشید
که ترا بخشش نمودم او را قرآن بیاموز و در روایتی چنین آمده که متمکن ساختم ترا بوی
بنا بر آنچه با تست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یاد می داری از قرآن گفت
سوره بقره و سوره که متصل او است فرمود برخیز و بیست آیه یاد و بیاموز غرضکه همین آموختن قرآن

مہر آن زن گردانید و آنچہ حق زیرا کہ تحدیدی در مہر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و
فرمود اعلان کنید نکاح را و نیست نکاح مگر بولی و ہر زن کہ نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
او باطل ست پس اگر دخل شد بدان او را مہر باشد بنا بر استحلال فرج او و اگر با ہم اشتجار کنند
سلطان ولی کسی ست کہ نیست ولی مر او را و نکاح کرده نشود زن ثیبہ تا آنکہ مشوره خواہند از و
و نشود دوشیزه تا آنکہ اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونہ باشد فرمود ہمین کہ خاموش شود و در
روایتی آمده ثیبہ احق ست بنفس خود از ولی خویش و از بکر مشوری خواہند و اذن او سکوت
اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با ثیبہ حکمی و اختیار سے و یتیمہ استیمار کنند و تزویج
نکند زن زن دیگر را و نہ جان خود را و از شغار نہی آمده و آن چنانست کہ یکے دختر خود را
بزنی مردی بدہد بدین شرط کہ وی دختر خود را بزنی اینکس ارزانی دارد و میان این ہر دو ہیچ صداق
یعنی کابین نبود بلکہ ہمین مبادلہ مہر باشد دختری بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
او را بنا خواستہ او در زنی داده است او را مخیر گردانید و حدیث مرسل ست و زنی کہ دو ولی او را
تزویج کرده اند آن زن از برائے اول ترجیح باشد و ہر بنده کہ بغیر اذن اہل یا موالی خود نکاح
کرد وی عاہر ست یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عمہ و خالہ او و فرمود محرم نہ نکاح
خود کند و نہ نکاح دیگر سے و نہ خطبہ کند و نہ خطبہ کرده شود و ابن عباس گفتہ آنحضرت صلعم میمونہ را
نکاح کرد و محرم بود و دیگر میمونہ می گوید کہ نکاح وی در حالی کرد کہ حلال بود و این ارجح می نماید
اہل البیت ادری بما فی البیت و احق شروط کہ بدان وفا می توان کردن شرطی ست
کہ بدان فروج را حلال ساختہ اند و رخصت فرمود در سال اوطاس بمتعہ تا سہ روز باز نہی کرد
از ان در سال خیبر علی مرتضیٰؓ گوید نہی کرد از متعہ زنان و از اکل خران آبادی و در روایت
دیگر آمده اذن داده م شما را در استمتاع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا تا روز قیامت پس
ہر کہ نزد او چیزے ازان باشد راه او خالی کند و آنچہ او را داده ست چیزے ازان نستاند
و لعنت فرمود بر محلل و محلل لہ و فرمود نکاح نمی کند زانی مجلود مگر مثل خود را مردی زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد زوج اول خواست که
با وی تزویج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوی دیگر از شهد وی او
آنچه شوی اول چشیده است

باب در بیان کفاءت و خیار

بعض عرب کفو بعض اند و بعض موالی اکفاء بعض مگر حائک و حجام و در سندش راوی
غیر مسمی است ولهذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاهدی دارد منقطع الحاصل
اعتبار ثمرت آدمیان از حسب است و بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافی است و مراد حسب رضا بخلق
و دین خاطب است پس بس فاطمه دختر قیس را که از مهاجرات اول بود فرمود نکاح کن با
اسامه بن زید و او غلام بود و این نزد مسلم است و فرمود ای بنی بیاضه نکاح کنید ابا هند را و
نکاح کنید بسوی او و وی حجام بود و سندش جید است و مخیر شد بریره بر زوج خود وقتی که
آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایتی آمده که حر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثبت است
و در بخاری از ابن عباس بصحت پیوسته که وی عبد بود فیروز دیلمی گفت مسلمان شدم آمدم
رسول خدا و زیر من دو خواهر اند فرمود هر کدام را که خواستی طلاق ده غیلان بن سلمه
اسلام آورد و او را ده زن بود همه همراه او مسلمان شدند او را امر کرد که از ایشان چهار زن را
بگزیند ابن حبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم عن ابیه نموده
اما بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و سخن محکم ایشان است والله اعلم و لکن
احتیاط در هر حال اولی است و استدلال بمثنی و ثلث و رباع بر منع زیادت بر چهار خلاف محاوره
عرب عرباست و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول آمد برهان قاطع و حجت ساطع
کجا آنحضرت صلعم زینب دختر خود را بابی العاص بن ربیع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین
باز گردانید و نکاح تازه نکرد و این دلیل است بر آنکه تفریق مسلمه زیر کافر چون سابقش از اسلام

منتظر باشد با وجود انقضای عدت وطول مدت جائز ست ولکن احدی باین جانب نرفته
با آنکه احمد وحاکم تصحیحش کرده اند ودر روایت دیگر آمده که بنکاح جدیدش رد کرد وترمذی گوید حدیث
اول اجود الاسناد ست ولکن عمل بر روایت ثانی ست زنی اسلام آورد ونکاح کرد زوج نخستین
او آمد وگفت من مسلمان شده ام واین زن اسلام من دانسته آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر دیگر
بکشید وبزوج اول داد صححه ابن حبان والحاکم آنحضرت صلعم عالیه را از بنی غفار تزوج کرد چون بر وی
در آمد وجامه خود نهاد در پهلویش بیاضی دید فرمود البسی ثیابك والحقی باهلك وحکم داد
بدادن مهر درینجا دلیل ست بر رد زن بعیب ولکن در سندش مجهولی هست عمر بن خطاب گفته هرکه زنی را
بزنی گرفت وبروی در آمد واو را برصا یا مجذومه یا مجنونه یافت از برای او صداق ست بسبب
مسیس او واین صداق از کسی بگیرد که او را بازی داده ودر روایت دیگر زیاده کرده او وبها قرن
فزوجها بالخیار فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها ودر باره عنین حکم کرد که یکسال
مهلتش دهند واین همه موقوف ست بر فاروق رضی الله عنه ورجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هرکه زنی را در دبر آمد وی ملعون ست وفرمود نمی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در دبر آمد
وهرکه ایمان دارد بخدا وروز آخرت وی ایذا ندهد همسایه خود را وبپذیرید وصیت خیر در حق زنان
که آفریده شده اند از استخوان پهلو واعوج شی در ضلع اعلای اوست اگر سعی کردی که راستش سازی
بشکنی واگر بگذاری همچنان کج بکج ماند پس قبول کنید وصیت خیر را درباره زنان ودر روایت دیگر
آمده اگر خواستی که بوی متمتع شوی متمتع شو با وجود عوج واگر روی که راست کنی بشکنی او را وشکستن
او طلاق دادن اوست جابر گوید در غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمدینه آمدیم بخانه داخل
خواستیم فرمود درنگ کنید وشب هنگام بخانه در آیید تا زن ژولیده مو شانه کشد ومغیبه استره
بکار برد ودر روایت دیگر آمده چون یکی را از شما غیبت دراز گردد باید که شب هنگام پیش اهل خود

نزد آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
برسد پس سر راز او را فاش کند معاویه بن حیده گفت ای رسول خدا حق زن یکی از ما چیست فرمود
بخوران او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی و نسبت بقبیح مکن او را و
جدا نساز او را مگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را از قبل از طرف دبر بیاید ولد احول شود
یعنی کاژ چشم گردد پس این آیه فرود آمد نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یعنی بهر کیف که خواهید
و بهر وضع که بپسندید پیش زن را بیایید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و سمام واحد باشد که بآن توجیه از انجا رو بنماید
و هر که خواهد که اهل خود را بیاید باید که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا بگوید اگر
میان هر دو ولدی مقدر است هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش
خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در خشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صبحدم
لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشود بروی کسیکه در آسمان است یعنی او سبحانه و تعالی
و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگری را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
خلانده و از دیگری این کار خواهد وی ملعون است و فرمود خواستم که نهی کنم از غیله یعنی جماع
کردن با زن در حالت رضاع نگردیدم که روم و فارس همچنین می کنند و ضرری باولاد ایشان نمیرسد
و فرمود عزل و أد خفی است گویم و آن کشیدن مرد است ذکر خود را از فرج زن بعد از ایلاج اندران
تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا داهی هست که از ان عزل می کنم و حمل او را
ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهود می گویند که عزل موؤده صغری است
فرمود دروغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا برگردانی جابر گفته عزل
می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزی منهی عنه می بود قرآن ما را از ان نهی
می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی بآنحضرت صلعم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که
طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صداق یعنی مهر و کابین زنان

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتق را صداق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات دوازده
اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درهم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درهم باشد علی مرتضی
چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزدم هیچ نیست فرمود زره
حُطَمیّه تو کجاست یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب ست و هر زن که نکاح کرده شود بر مهر یا عطا یا
بر وعده پیش از عصمت نکاح آن چیز او راست و هر چه بعد از عصمت نکاح ست آن کسی راست
که باو بخشیده شد و احق چیزی که بران اکرام مرد کنند دختر و خواهر اوست یعنی بکرم دادن اینها
همین خسر و خسر پوره اند پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
نبرده و بروی داخل نشده تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیش و بر وی
عدت ست و او را میراث باشد معقل بن سنان اشجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
درباره بروع بنت واشق که زنی از ما بود همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود ازینجا خوشنود شد و
گفت بعد از اسلام هیچ چیز آن قدر خوشنود نشدم چندانکه باین موافقت قضای خودم بقضای
نبوی دلشاد گردیدم آری سه فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود بس است
هر که در مهر زن سویق یا تمر داد وی آن زن را بر خود حلال ساخت و این موقوف ست بر جابر
و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر دو نعل و تزویج کرد مردی را بزنی بر خاتم حدید و
این حدیث که مهر کمتر از ده درهم نمی باشد موقوف ست بر علی و در سندش مقال ست و بهترین
صداق آنست که آسان تر بود عمره دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود از وی
صلعم فرمود لقد عذت بمعاذ و او را طلاق داد و اسامه را امر کرد که سه ثوب بدو بدهد در سندش
راوی متروک ست اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت بزنی کرده ام بر وزن

وانرا هر بار از زر فرمود برکت دهد ترا خدا ولیمه کن اگرچه بیک گوسفند باشد وچون مدعو شود
یکی از شما بسوی ولیمه باید که بیاید ودر روایتی آمده که چون دعوت کند یکی از شما برادر او را
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن وبدترین طعام طعام ولیمه است که آینده را از آن منع کنند
وانکار نماینده را بسوی آن طلبند وهر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا ورسول را
غرضیکه نزد دعوت اجابت سنت اگر صائم است نماز گزارد یا دعا کند واگر مفطر است بخورد ودر لفظی
آمده اگر خواهد بخورد واگر خواهد ترک دهد و ولیمه روز اول حق است وروز دوم سنت وروز سوم
سمعه وهر که بشنواند خود را بشنواند ورسوا کند او را خدای تعالی وسندش غریب است اگرچه تتابع
دارد و ولیمه تا سه روز بغیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است ومدت ضیافت در احادیث
دیگر همین سه روز آمده والله اعلم و آنحضرت صلعم ولیمه کرد بر بعض زنان خود به دو مد از جو و تمام
کرد میان خیبر و مدینه سه شب بنا بر بنا بصفیه ودعوت شد مسلمانان در ولیمه او ونبود در آن
خبز و نه لحم بجز اینکه امر بگستردن نطع فرمود وبران خرما و اقط وسمن انداخت وچون دو داعی فراهم آیند
در وازه هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد واگر یکی سابق گردد اجابت وی کند وسندش صحیح
و فرمود نمی خورم تکیه زده و عمر بن ابی سلمه را گفت ای کودک نام خدا ببر وبدست راست بخور واز
پیش خود تناول کن و فرمود از جوانب قصعه بخورید واز وسط آن مخورید که برکت در وسط فرود می آید
وهرگز عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد ورنه بگذاشت و فرمود بدست چپ نخورید که شیطان
بدست شمال می خورد و در آشامیدن آب نفس در آوند نزند و در آن ندمد

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود وبعدل و می گفت خداوندا این قسم من است در آنچه
مالکش هستم پس ملامت مکن مرا در آنچه مالک آن هستی ومن مالکش نیستم واین دلیل است بر آنکه
محبت ومیل قلب با یکی از زنان مقدور بنده نیست بلکه از جانب خداست ونیز درین قسم عدل

تسویه در جماع شرط نیست و هر که دو زن دارد و مائل ست بسوی یکی از انها بیاید روز قیامت و نصف بدن او افتاده و خمیده و ساقط و مائل باشد و سندش صحیح ست مراد میل در قسم و انفاق نه در محبت و از سنت ست که چون بکر را بر ثیب آرد هفت شب نزد او بماند پستر قسم کند و اگر ثیب را بزنی گیرد سه شب نزد او بماند بار قسمت نماید لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر برد و فرمود تو بر اهل خود خوار نه اگر خواهی نزد تو هفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب بگذرانم سوده بنت زمعه یوم نوبت خود ابعائشه بخشید پس آنحضرت صلعم دو شب نزد او بسر بردے و بعض زنان را بر بعض تفضیلات در قسم نه نهادے بلکه نزد ایشان در کم روزی بودے مگر آنکه بر همه از ایشان گشتے و از هر زن نزدیک شدی بغیر مسیس یعنی جماع تا آنکه بزنی میرسید که نوبت او بودی پس نزدش شب بسر بردے و در روایتی آمده بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان دور کردے پستر از انها نزدیک شدی و در مرض موت پرسیدی که فردا کجا باشم اراده یوم عائشه می کرد ازواج مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بخانهٔ عائشه ماند و نزد سفر در میان زنان قرعه انداختی سهم هر کدام که برآمدے همان را همراه بردے و فرمود نزند یکی از شما زن خود را همچو زدن بنده

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا عتاب نمی کنم بر وے در خلق و دین و لکن ناخوش دارم کفر را در اسلام فرمود با غیچه او را بر وے باز می گردانی گفت آرے فرمود اقبل الحدیقة و طلقها تطلیقة رواه البخاری و در روایتے آمده که امر کرد او را بطلاق آن زن و عدت وے یک حیض گردانید و ثابت مردے کرو بود زنش گفت اگر خوف خدا نبودے نزد در آمدن وے بر روے او تف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید وجوب ست اگرچه از برائے ارشاد گفته اند بدلیل قوله تعالے امساك بمعروف او تسریح باحسان و نص اشارت می کند بآنکه حاکم را امر بخلع میرسد

کتاب در بیان طلاق

ابغض حلال نزد خدا طلاق ست ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش
عمر فاروق رضی الله عنه از آنحضرت صلعم پرسید فرمود حکم کن او را بمراجعت بگذارد او را تا آنکه
پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پس اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از مسیس طلاق
دهد این عدتی ست که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتے آمده بگو او را که برگردد
باز طلاق دهد در حالیکه طاهر ست یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک
طلاق ولکن حاسب متعین نیست غالباً این حسبان از ابن عمر باشد و از اینجاست که جمعی از ائمه
حدیث قائل اند بعدم وقوع طلاق بدعی و سیکے دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود ابن عمر او را
گفت تو یک طلاق باد و طلاق داده آنحضرت صلعم مرا امر کرد که مراجعت کنم و نگاه دارم تا آنجا
که حیض دیگر بیارد یا آنکه او را سه طلاق داده پس امر خدا را در بارهٔ طلاق زن خود عاصی شده
و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رد کرد آنحضرت صلعم آن زن را بر من و آن طلقه را چیزے
ندید و فرمود که بعد از طهر طلاق ده یا نگاه دار گویم و این صریح ست در عدم وقوع بدعی والله اعلم
ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی
اگر در یک مجلس یکبار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن
مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و امضا کرد محمود بن لبید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن
خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کرده میشود بکتاب
خدا و من میان شما ایم تا آنکه مردی گفت اگر بفرمائی او را بکشم ابو رکانه ام رکانه را طلاق داد و سه گفتند
فرمود رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود دانستم برگرد و در لفظے آمده که سه طلاق داد در یک
مجلس بران غمگین شد آنحضرت صلعم فرمود این یک طلاق ست و در روایت دیگر آمده که ابو رکانه سهیمه
زن خود را طلاق البته داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت صلعم زن را برو بے باز گردانید

و آمده که سه چیز است که جد و هزل آن هر دو جد است نکاح و طلاق و رجعت و در لفظ بجاے رجعت عتاق آمده و در روایتے دیگر وارد شده که جائز نیست لعب در طلاق و نکاح و عتاق هر که اینها را گفت واجب شد و عفو نموده از امت من حدیث نفس را مادام که بدان عمل نکرده است و تکلم ننموده و بنا بر این است خطا و نسیان را و آنچه بران مستکره شده است و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة بلکه این تحریم یمین است کفاره آن بدهد دختر جون چون بر آنحضرت صلعم داخل کرده شده و آنحضرت با وی نزدیک گردید اعوذ بالله منک گفت فرمود لقد عذت بعظیم الحقی باهلک لاحق شو به کسان خود و این کنایه است از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح و نه عتق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نه نذر در غیر ملک و نه عتق در ان و نه طلاق در ان و قلم مرفوع است از کس نائم تا آنکه بیدار گردد و صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و دو گواه نمی گیرد پرسیدند گفت بر طلاق و بر رجعت او گواه گیر ابن عمر چون زن خود را طلاق داد آنحضرت صلعم عمر را گفت مره فلیراجعها

باب در بیان ایلاء و ظهار و کفاره آن

ایلا کرد آنحضرت صلعم از زنان خود و حلال را حرام ساخت و کفاره یمین داد ابن عمر گوید مولی بعد از مضی چهار ماه توقف کند یعنی وقف کرده شود تا آنکه طلاق دهد سلیمان بن یسار چند و ده کس را از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا رجوع کند یا طلاق دهد و روایت شافعی ابن عباس گفته این ایلاء در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد حق تعالی توقیت آن بچهار ماه فرمود اگر از ین مقدار کمتر باشد ایلا نبود گویم معارض او است ایلاء نبوی که یک ماه و آن

مرفوع ست و این موقوف و بیار با چه کفایت ست نه توقیت مردی ظهار کرد با زن خود و بر وی
بیفتاد نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از تکفیر بر وی افتادم فرمود نزدیکش مرو تا آنکه حکم خدا
بجا آری یعنی کفاره دهی و در لفظ کفّر و لا تعد آمده سلمه بن صخر بخوف رسیدن
بزن در رمضان ظهار کرد شبی چیزی از بدن آن زن نمایان شد بر وی بیفتاد آنحضرت صلعم
فرمود برده آزاد کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه پیاپی روزه گیر گفت
نرسیدم بانچه رسیدم مگر از همین روزه گرفتن فرمود شصت مسکین را یک وسق از خرما بخوران
این کفاره ظهار ست

باب در بیان لعان

یکی آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر یکی از ما زن خود را بر فاحشه یابد چه کار کند اگر می گوید تکلم میکند
بامر عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بر مثل آن ع گویم مشکل و گر نگویم مشکل آنحضرت هیچ
جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان مبتلا گشتم پس آیات سوره نور فرود آمد
و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا آسان ست از عذاب
آخرت وی گفت سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاده بران زن دروغ نبسته ام آنحضرت صلعم زن را
طلبداشت و وعظ کرد وی گفت قسم بکسیکه ترا بحق برانگیخت وی دروغگوست ناچار شروع بمرد
کرد و وی چهار گواهی بنام خدا داد باز شروع نمود بزن و میان هر دو جدائی ساخت و در
روایت دیگر آمده که متلاعنین را فرمود حساب شما هر دو بر خدا است و یکی از شما کاذب است
اکنون ترا راهی بسوی آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بر وی
پس آن مال در عوض استحلال فرج اوست و اگر بر وی دروغ بسته پس رجوع مال از وی دورتر ست
و فرمود ببینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فروهشته مو بیارد پس از ان شوهر ویست و اگر چشم سرمگین
پیچیده موی کوتاه قد آرد پس از ان کسی ست که با وی بدنام شده مردی دیگر را امر کرد که نزد وی [illegible]

خامس وست بر دهن او نهد که آن موجب ست یعنی فراق زن را واجب می کند و در قصهٔ
متلاعنین بروایت دیگر آمده که چون هر دو از تلاعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بسته‌ام ای
رسول خدا اگر اکنون نگاهش دارم وسه طلاق داد قبل از انکه رسول خدا صلعم او را بدان امر فرماید مردی
دیگر آمده و گفت زن من دست لمس کننده را رد نمیکند فرمود بدر کن او را گفت می ترسم که جانم
در پی او رود فرمود متمتع شو بوی و در لفظی آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از وی فرمود نگاهدار
او را پس دو گونه رنج و عذاب ست جان مجنون را ÷ بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی + المس در
لغت بمعنی سودن و گالیدن هر دو آمده تا مرادش کدام یک ازین هر دو معنی ست و ظاهر آنست
که مراد اول باشد چه ابقاء زانی دور از شرائع اسلام و هدی شارع علیه السلام مینماید و چون
آیه لعان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی را که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در
چیزی نباشد و او تعالی ورا از بهشت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند بسوی
او یعنی می داند که فرزند او ست در پرده شود خدا از وی و رسوا نماید او را بر سر خلائق در اولین و
آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدن او را نفی وی نرسد یعنی انکارش بعد از
اقرار مفید نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود ترا اشتران هست
گفت آری پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگ اند فرمود دران میان اورقی یعنی
سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگی آنرا کشیده باشد فرمود
پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرضکه آن مرد تعریض کرد بنفی لکن آنحضرت او را درین
امر رخصت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری و استبرا و غیر آن

سبیعه اسلمیه نفاس رسید بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلعم اذن نکاح خواست
او را اذن داد وی نکاح کرد و در لفظی آمده که بعد از چهل شب از وفات شوهر خودش بزایید

گو بیه باکی نمی بینم در آنکه نکاح کند و درخون باشد جز آنکه زوجش قربت نکند تا آنکه پاک
گردد و آمر به پردهٔ بیه حیض سند معلول دارد و مطلقهٔ ثلثه را سکنی و نفقه نبود و احداد نکند زن بر
هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگواری نماید و جامهٔ رنگین نپوشد
مگر جامهٔ عصب یعنی هیچ چیز نزی و سرمه نکشد و عطر نمالد مگر چون از حیض پاک شود پارهٔ از قسط
یا اظفار اگر بکار برد و سعا یقه نیست در آن لفظ آمده که خضاب کند و شانه نکشد ام سلمه بعد از
وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افروزد مکنی آن را
مگر در شب و در روز دور کنی و شانه بوی خوش مکن و نه بحنا که این خضاب ست گفت پس با
کدام شانه کنم فرمود کنار دختر زنی را شوهر مرده بود و چشمش به درد آمده وی آنحضرت صلعم را
از سرمه کشیدن پرسید فرمود مکش خاله جابر مطلقه شد خواست که میوهٔ نخل خود ببرد مردی او را
از برآمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بلی خرمای خود را ببر شاید صدقه دهی یا کار
نیک بجا آری شوهر فریعه دختر مالک در جستجوی بندگان خود برآمده بود او را کشتند فریعه آنحضرت
را پرسید که بکسان خود برگردم که شوی من مسکنی در ملک خود نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در صحن خانه رسید آواز شد او فرمود که بمان در همان خانه که هستی تا آنکه کتاب
بمدت خود برسد وی همچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر وی سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی ناگهان
بر من در آید او را امر کرد پس وی نقل مکان نمود عدت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندش انقطاع ست او آقرا نزد عایشه اطهار ست و نزد دیگران حیض و طلاق
داده و طلاق باشد و عدتش دو حیض بود و سندش ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان دارد
بخدا و روز آخرت آنکه بنوشاند آب خود بکشت دیگری مراد وطی بازن باردار ست و حدیث
دال ست بر تحریم آن عمر فاروق در بارهٔ زن مفقود الزوج تربص چهار سال و بعد آن عدت
چهار ماه و ده روز ایشان داده و در مرفوع آمده که زن مفقود زن آن مفقود ست تا آنکه بیان بیاید الخ

سندش ضعیف ست پس هر دو در خورد احتجاج نبود و فرمود شب نگذارد هیچ مرد نزد زن مگر
آنکه ناکح باشد یعنی زوج او یا ذو محرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی ذی محرم بود و در بارهٔ
سبایای اوطاس ارشاد کرد که حامل موطوء نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض
آرد و فرزند از برای فراش ست و عاهر را حجر یعنی حرمان یا رجم و حدیث دلیل ست بر ثبوت
نسب ولد الحرام بفراش

باب در بیان رضاع

مکیدن یک دو بار حرام نمیگرداند آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما رضاعت نیست
مگر از گرسنگی گویم و این در خردسالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و دو نیم سال نزد بعض
مردم سهله دختر سهیل گفت اے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه با ما در خانه می ماند و بمبلغ
رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردے بر وی افلح برادر ابی القعیس بعد از
نزول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی انکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود فرمود او را
خود او را آمدن بده که عم تست یعنی از رضاعت در کتاب عزیز اول عشر رضعات معلومات
یحرمن فرود آمده بود پستر بخمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلعم وفات کرد و این آیه در قرآن
خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلعم دختر حمزه را بزنی گیرد فرمود وی مرا حلال نیست دختر برادر
رضاعی منست و حرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب و فرمود حرام نمی سازد از رضاع
هیچ قسم مگر آنچه نشگافد رودهای کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع
مگر در دو سال و این موقوف ست و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را آرانا و سخت
کند و گوشت برویاند عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی اهاب را تزویج کرده بود زنی آمد گفت
من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود کیف وقد قیل پس عقبه
او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت درینجا دلیل ست بر قبول شهادت واحد مرضعه و وجوب عمل

بران و آزا استرضاع زن احمق نهی فرموده و این مرسل ست

باب در بیان نفقات

هند زنکه ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل ست آن قدر هم از نفقه
نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شود مگر آنچه از مال او بی دانستن وی بگیرم و لیکن آیا تم
برمن درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بمعروف
بگیر طارق محاربی بمدینه آمد دید که آنحضرت صلعم بالای منبر ست و میفرماید ید معطی علیا ست
و بدایت کن بعیال مادر و پدر و خواهر و برادر خود ثم ادناك ادناك و فائده این ترتیب
ظاهر ست مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار نگیرد و حق زن
آنست که چون بخورد او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث بیشتر در باب
عشرت زنان گذشته ست و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و جامه ست بمعروف
و مرد را این قدر بزه بس باشد که هر کرا قوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظی دیگر آمده که
حبس کند قوت را از مملوک و حاملی را که شوی او مرده ست نفقه نیست و ید علیا بهتر از ید سفلی ست
و ابتدا بکسی کند که عیالداری او می کند زن می گوید که بخوران مرا یا بگذار سعید بن مسیب گفته
هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت ست و هذا مرسل قوی
عمر فاروق بامرای اجناد در بارهٔ مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را مؤاخذه کنند
بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زمان حبس بفرستند و سندش حسن ست مردی آمد و گفت ای
رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر فرزند خویش
صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود خرج نما گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود صرف کن
یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر هست فرمود انت اعلم و در لفظی تقدیم زوجه بر ولد آمده معاویه بن حیده گفته ای
رسول خدا نیکی با کنم فرمود با مادر تو گفتم باز فرمود همان مادر تو گفتم باز فرمود مادر ترا گفتم باز فرمود پدر تو پس الاقرب فالاقرب

واین ترتیب حاکم مادهٔ نزاع ست در بارهٔ نفقات ذوی القربی

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اے رسول خدا این پسر من ست شکم من او را آوند بود و پستان من او را مشک و کنار من او را جای ماندن و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که از من او را بکشد فرمود تو حقی باو مادام که نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد حالانکه وے مرا نفع داده است و از چاه ابی عنبه آبم نوشانیده و شوهر وی نیز آمد آنحضرت فرمود اے غلام این پدر تست و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر وے دست مادر گرفت و زن او را ببرد رافع بن سنان اسلام آورد و زنش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلعم مادر را یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد فرمود اللهم اهده پس مائل بسوی پدر شد پدر او را بگرفت درین حدیث دلیل ست بر ثبوت حق حضانت از برائے ام کافره چه اگر او را حق نبودے صبی را میان هر دو ننشانیدی و نیز دلیل ست برآنکه صبی را تخییر ابوین ست در وین تو دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجاے مادر ست و در روایتے باین لفظ ست که دختر نزد خاله خود بماند که خاله والده ست خادم یکے چون طعام آرد اگر او را با خود ننشاند باری یک دو لقمه اش بدهد عذاب شد زنی در بارهٔ گربه که آن را بند کرده بود تا آنکه بمرد و بدوزخ شد نه خود وی او را خورانید و نوشانید و نه رها کرد که خود بخورد از خشاش یعنی هوام زمین بخورد

کتاب در بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواهی می دهد به لا اله الا الله و انی رسول الله مگر بسبب یکے از سه خصلت یکے ثیب زانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بکفر یعنی و ابتداء و در لفظ دیگر آمده یکے زانی محصن که سنگسار زده آید
دوم مردی که مسلمانی را عمداً بکشد و در قصاص سے کشته شود سوم مردے که بدر رود از اسلام
و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و اول حکمے که
میان مردم روز قیامت کنند خونها ست و هر که بنده خود را بکشد وی را بکشند و هر که عضو او
قطع کند عضو وی ببرند و هر که او را خصی سازد وی را خصی نمایند و کشته نشود پدر بعوض پسر و تشدید
مضطرب ست آن صحیفه مرتضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما چیزے از وحی غیر قرآن هست فرمود
لا والذی فلق الحبة وبرأ النسمة الا فهم يعطيه الله تعالى رجلا في القرآن ومافي
هذه الصحيفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و رهائی اسیر ست
و آنکه مسلمانی عوض کافرے کشته نشود و در لفظ آمده که خونهای مومنان برابر ست یعنی در قصاص و دیت
و سعی می کند بذمه ایشان ادنی مومن و ایشان دست یکدیگر اند بر غیر خود و کشته نشود مومن
عوض کافر و نه ذو عهد در عهد خود و دخترے را یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را
پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر یکے یهودے کردند اشاره بسر کرد
که آرے او را گرفتار آوردند وے اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
جزاء سيئة سيئة مثلها ولکن اگر قصر قتل بر شمشیر بوده لاغیر یکے غلام مردم گدا گوش
غلام مردم تونگر بریده بود آنها نزد آنحضرت آمدند از وے هیچ ندا نیدند و این دلیل ست بر آنکه
بر عاقله فقرا هیچ واجب نیست مردے دیگرے را زانو خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت
مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقدنی پس قصاص گرفت از وی
باز آمد و گفت لنگ شدم فرمود ترا نهی کردم مگر نافرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا
و باطل شد لنگی تو بعد ازین نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مرسل ست
دو زن از قبیله هذیل باهم مقاتله کردند یکے سنگے به دیگرے انداخت وی و آنچه در شکم او بود
کشته شد خصومت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچه غره عبد یا ولیده ست و دیت زن

برعاقلهٔ او نهاد و اولاد او را و کسانی را که با آنها بود وارث آن زن گردانید درین میان حمل
بن نابغهٔ هذلی گفت ای رسول خدا کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا
استهل فمثل ذلک یطل یعنی دیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف رانده و نه آواز
کرده یعنی چه بلکه هیچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود انما هذا من اخوان الکهان
یعنی این کس از برادران کاهنان ست و این بنا بر سجع بندی او ارشاد کرده و در لفظ دیگر چنین
آمده که عمر فاروق پرسید که کیست که قضای آنحضرت صلعم را در بارهٔ جنین حاضر شده باشد
حمل بن نابغه برخاست و گفت من بودم درمیان آن دو زن که یکی دیگری را بزد ربیع دختر نضر
عمهٔ انس بن مالک دندان پیشین دختری یکی از انصار شکست عفو خواستند انصار انکار نمودند
ارش عرض کردند نپذیرفتند نزد آنحضرت صلعم آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود
انس بن نضر گفت ای رسول خدا اگر ثنیهٔ ربیع شکسته شود سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد دندانش
شکسته نشود فرمود ای انس کتاب خدا همین قصاص ست درین میان قوم رضا بعفو دادند آنحضرت
فرمود ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره و در مقتول در عمیا یا رمی بحجر یا سوط یا عصا
عقل خطا ست و در قتل عمد قود باشد و هر کسیکه حائل شود میان این قود لعنت خدا است
و اگر مردی مردی دیگر را نگاه داشت و بگرفت و دیگری آنرا بکشت قاتل کشته شود و
ممسک محبوس گردد و آنحضرت صلعم یکی مسلمان را در قصاص معاهد قتل کرد و گفت من اولی ترم
بوفا بذمهٔ او و حدیث مرسل ست و اسناد وصلش واهیست کودکی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت
اگر شهر یکسر می شدند اهل صنعا در وی همه را عوض او می کشتم و این مذهب ویست رضی الله عنه
و بعض سلف موافق او بند و درین حکم و آثار موقوف در بخاری ست و در مرفوع آمده کسیکه کشته شود
او را قتیلی بعد ازین مقالهٔ من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیرند یا بکشند —

باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابی بسوی اهل یمن نوشت در وی این ست که هر که مومنی را بی جنایت کشد

ودیه کرد انسته وی قود ست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیا مقتول رضا دهند یعنی به دیت یا بعفو و در
کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در بینی اگر از بیخ بریده شود تمام دیت مذکور ست همچنین در
زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک
پاسے نیمه دیت و در مامومه که بپوست مغز رسد ثلث دیت و در جائفه که درون شکم رسد
ثلث دیت و در منقله که استخوان را بجا کند پانزده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاے
ده شتر و در هر دندان پنج شتر و در موضحه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل ست و مرد
مقتول نی شود عوض زن و بر اهل طلا هزار دینار ست و این حدیث مرسل ست و دیت
خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون
و بست ابن لبون و در لفظی بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قوی
و وقفش اصح ست از رفع و در روایت دیگر سے جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش
در بطون آنها باشد وارد شده و جابرترین کسان بر خدا سه کس اند یکی کشنده
کسے در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر ذحل جاهلیت یعنی بطور ثار و طلب
مکافات و خطا شبه عمد آنست که به تازیانه یا چوبدستی بود و دیتش صد شتر ست از آنها
چهل حامل باشند و خنصر و ابهام برابراند در دیت و در روایتے آمده همه انگشتان یکسان اند
و در ان همچنین برابراند دندانها در دیت و دندان پیشین و کرسے همه یکسان اند و در لفظی
آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابراند هر اصبع را ده شتر دیت ست و هر که طبیب
شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانے یا دون آن شد وے
ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت دار سالش اقوی ست از وصل و در مواضح
پنج پنج شتر ست و همه انگشتان برابراند ده ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اهل کتاب
نصف عقل مسلمانان ست و در لفظی دیگر دیت معاهد نصف دیت حر آمده و عقل زن
مثل عقل رجل ست تا آنکه ثلث دیت خود برسد و عقل شبه عمد مغلظ ست مثل عقل عمد و

صاحبش کشته نشود و آن چنان باشد که شیطان بجهد و میان مردم خونریزی بیها شود بغیر عداوت
و بغیر حمل سلاح در سنگ و در عهد نبوت مردی دیگری را انگشت آنحضرت صلعم بر وی دیت دوازده
هزار درهم نهاد و آورده شده یا پسر خویش بجناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من است
گواه شو فرمود آگاه باش که وی جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بر وی ص
گفته بود مرد ستمگاره را * چه تاوان زن و طفل بیچاره را * و این موافق قرآن است
لا تزر وازرة وزر اخری

باب در بیان دعوی خون و قسامت

عبدالله بن سهل و محیصه بن مسعود بنا بر جهدی که بایشان رسیده بود بخیبر رفتند محیصه آمد و گفت
که ابن سهل را کشته در چشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والله شما او را کشته اید آنها انکار کردند
و گفتند والله ما او را نکشته ایم محیصه با برادر خود حویصه و عبدالرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و
خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس اول حویصه
سخن کرد باز محیصه آنحضرت صلعم فرمود یهود دیت صاحب شما دهند یا بجنگ برخیزند و درین باب
خط بآنها نوشت یهود نوشتند که والله ما او را نکشته ایم آن بار سه را فرمود شما سوگند بخورید
و مستحق خون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها مسلمان نیستند
آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد رکضتنی منها ناقة
حمراء یعنی ناقه سرخی از آنها مرا لگد زد و این حدیث متفق علیه است و بالجمله آنحضرت صلعم قسامت
را بیان جاهلیت مقرر داشت و میان انصاریان درباره قتیلی که دعویش بر یهود می کردند
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند است که از اهل محله بسته اند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه دیت لازم آمد

باب در بیان قتال اهل بغی

آنحضرت صلعم فرمود هرکه برداشت بر ما سلاح وی از ما نیست و هرکه بیرون شد از فرمانبرے وجدا شد از جماعت و مرد پس مردنش مردن جاهلیت ست و فرمود بکشد عمار بن یاسر را گروه باغیه و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه ولکن این بغی باغی را از اسلام بیرون نمی برد بلکه بود مخطی خاطی عاصی و طاغی ست و آین جنگ خالی از شائبه عصبیت و حمیت جاهلیت نبود دیگر باید کف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه والله اعلم و فرمود می دانی ای ابن ام عبد چیست حکم خدا در باره کسیکه باغی شد ازین امت و ے گفت خدا و رسول دانا ترند فرمود که زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را نکشند و هارب را نه طلبند و فی‌ء بخش ننمایند و صحیح وقف اوست بر علی و وی رضی الله عنه اصل ست در احکام این باب و بر وی بست اعتماد در مسائل بغی و کار روائی آن و مرفوع درین باب اقل قلیل بلکه نیست باینکه موجود نیست آنحضرت فرمود صلعم هرکه بیاید پیش شما و کار شما فراهم ست و می خواهد که جماعت شما را پراگنده کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و مرتد

هرکه کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید ست یعلی بن امیه با مردی جنگید یکے دست دیگرے بگزید وی دست خود از دهنش برکشید و دندان پیشین او بیفتاد خصومت پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست برادر خود همچو شتر نر می گزد برو که ترا دیت نیست حدیث دلیل ست بر آنکه جنایتی که بر مجنی علیه بسبب او واقع شود و از برائے دفع ضرر بود دیت و در آن قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مردے بر تو بغیر اذن و تو آن را سنگریزه زنی و چشم او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه ست و در لفظے آمده که نیست دیت و نه قصاص و آین نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود ست و تاویل در آن فرع تکذیب باشد والله اعلم و حکم کرد آنحضرت صلعم بآنکه حفظ حائط در روز بر اهل حائط ست و حفظ ماشیه در شب بر اهل ماشیه و ضمان

چیزی تالیف کرده انتیه ورشب براہل خانه نیست معاذ بن جبل در حق مردے که مسلمان شده یہودی گردید گفت از پا نه نشینم تا آنکه کشته شود بحکم خدا و رسول پس وے کشته شد و در روایتے آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند و آمده که ہر که تبدیل کند دین خود او را بکشید یعنی فی الفور بلا مہلت حاصل آنکه نیچ بر سر مرتد بکشند و گویند برگرد پس اگر بنگردد بردم او را بکشند نابینا ئے را ام ولد بود که آنحضرت صلعم را دشنام می داد و در جناب او می افتاد اعمی او را منع میکرد وے باز نمی آمد شبی مغول برگرفت و در شکم او خلانید و بر وی نشست و او را بکشت این خبر بجناب رسالت رسید فرمود آگاه باشید و گواه شوید که خون آن زن رائیگان ست و این دلیل ست بر آنکه ساب نبی صلعم مستحق قتل ست بحق شرعی و دم او ہدر ست اگرچه مسلمان باشد چه این سب سبب ردت او گشته

کتاب الحدود

باب در بیان حد زانی

مردے از بادیه نشینان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سوگند خدا می دہم که مرا حکم بکتاب خدا کنی دیگری که از وی فہمیده تر بود گفت آری میان ما بکتاب الله حکم فرما و مرا دستوری سخن ده فرمود بگو گفت پسر من مزد ور این کس بود با زن وے زنا کرد مرا گفتند که بر پسر تو رجم ست من صد گوسفند و دختری که نفدا دادم و علما را پرسیدم گفتند بر پسر من صد تازیانه و بیرون کردن از شہر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سوگند بکسیکه جان من بدست اوست حکم کنم در میان شما هر دو بکتاب خدا دختر و گوسفند واپس ست بر تو و بر پسر تو صد تازیانه و تغریب یک عام ست اے انیس بامداد پیش زن این کس رو اگر اقرار کند رجمش بکن وے فرمود بگیرید از من بگیرید از من او تعالے از برائے زنان راہے نموده در زنا ست بکر با بکر صد تازیانه و نفی یکسال یا تغریب یک عام ست و در زنای ثیب با ثیب صد تازیانه و رجم ست مردے

صاحب سبل السلام گفته ... [illegible]

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده ام آنحضرت ﷺ از وی
رو بگردانید آن مرد برو بروی آمد و گفت من زنا کرده ام باز اعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون است
گفت نه فرمود نکاح کرده و محصن شده گفت آری فرمود ببرید او را و سنگسار کنید.
و این تکرار اقرار از طرف زانی بطور خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یکبار
کافی شود و همچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا بچشم و ابرو اشاره
نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس امر فرمود برجم و اینجا همین یک
اقرار است پس ابن عمر فاروق رضی الله عنه در خطبه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
و بر وی کتاب فرود آورد و دران آیه رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و رجم فرمود
آنحضرت صلعم و رجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم را زمان
قائلی بگوید که ما رجم در کتاب خدا نمی یابیم و گمراه شوند بترک فریضه خدا و بی شک رجم ثابت و حق است
در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام بینه یا وجود حبل یا اعتراف
متفق علیه و اگر ظاهر شود که داه یکی زنا کرده است اورا حد زنند و سرزنش نکنند باز اگر زنا کند
همان حد زنند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کرت سوم وی را بفروشند اگرچه برشتی از موی
باشد و هذا لفظ مسلم و فرمود برپا سازید حد را بر ممالیک خود و زنی از جهینه که باردار از زنا بود
پیش رسول خدا آمد و گفت من رسیده ام حد را بر پا کن حد بر من آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
با وی احسان کن و چون بار نهد نزد من بیارید وی همچنان کرد حکم برجم او داد و وی جامه‌ها
خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلعم بروی نماز گزارد عمر گفت تو بروی نماز میکنی
و وی زنا کرده بود فرمود وی چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مدینه
قسمت کنند همه را بگنجد آیا یافتی فاضل تر ازین که جان خود را در راه خدا باخته است رواه مسلم
همچنین رجم کرد مردی را از اسلم و مردی را از یهود و زنی را که همین غامدیه است و قصه رجم هر دو بود

در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانهای ما مردکی ناتوان بود با داسی از داهان خانها پلیدی
کرد با نحضرت صلعم ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تر از انست که حد زده شود فرمود
شاخه کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرید و یکبار بزنید همچنین کردند اسناد این حدیث
حسن ست اگرچه در وصل و ارسالش اختلاف کرده اند و فرمود هر کرا یابید که کار قوم لوط می کند
فاعل و مفعول به هر دو را بکشید و هر کرا یابید که بر بهیمه بیفتاد او را قتل سازید و هم آن بهیمه را بکشید
ابن عمر گوید هم آنحضرت حد زد و بدر کرد و هم ابوبکر و در رفع و وقفش خلاف ست و لعنت کرد
مخنثان را از مردان و مترجلات را از زنان و فرمود بدر کنید ایشان را از خانهای خود و در کنید
حدود را تا جایی که در کردن باید و سندش ضعیف ست و در روایتی دیگر چنین آمده و در کنید
حدود را از مسلمانان تا توانید و این نیز ضعیف ست و لفظ علی مرتضی رض آنست که در کنید حدود
را بشبهات و در مرفوع ست که بپرهیزید این نجاستها را که او تعالی ازان نهی فرموده و کسیکه فرود آمد
بگناه باید که بپوشد آن را بپوشیدن خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هر که با ما گناه خود ظاهر کند
بر وی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا انك على ما تشاء قدير

باب در بیان حد قذف

دمیکه عذر عائشه رضی الله عنها فرود آمد آنحضرت صلعم بر منبر استاد و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
خواند چون فرود آمد دو مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود
آنست که شریک بن سحما را هلال بن امیه قذف کرد بزن خود آنحضرت صلعم فرمود گواه بیار
یا حد را بر پشت خود بپذیر لکن ابن عامر بن ربیعه گوید ابوبکر و عمر و عثمان رض و من بعد ایشان را دریافتم
ندیدم که مملوکی را در قذف بزنند مگر چهل تازیانه یعنی حد عبد نیمه حد حر ست و هر که قذف کند مملوک
خود را روز قیامت بر وی حد زنند مگر آنکه همچنان باشد که وی گفته ست

باب در بیان حد سرقه

دست دزد نبرند مگر در چهارم دینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود ید در ربع دینار فصاعدا
و نزد احمد باین لفظ است ببرید در ربع دینار و مبرید در کمتر ازان و ببرید آنحضرت صلعم در سپرے
که بهای آن سه درهم بود و آن ربع دینار است و فرمود لعنت کناد خدا سارق را که می دزدد بیضه را
پس بریده می شود دست او و می دزدد رسن را و مقطوع می گردد ید او و مراد مقدار سه درهم است در شرح
و اسامه بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حدود خدا و برخاست و خطبه خواند و گفت ای
مردم هلاک شدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در ایشان دزدی می کرد او را میگذاشتند
و چون ضعیفی می دزدید بروی حد برپا می نمودند زنی بود در مخزوم متاع مردم بعاریت میگرفت
و انکار می نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع ید او فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر غارتگر و نه بر مختلس قطع ید
و نه در میوه بر درخت و نه در پیه خرما دزدی را که مقر بود بدزدی پیش آنحضرت صلعم آوردند نزد او
متاع نبود فرمود گمان نمیبرم که دزدیده باشی گفت آری دزدیده ام بروی همان سخن را دو بار یا سه بار
اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد لهذا ناچار امر کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند فرمود
آمرزش خواه از خدا و توبه کن بسوی او وی گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب
علیه سه بار و در روایتی آمده که ببرید او را و ببرید دست او و داغ دهید آن را و فرمود
تاوان نزنند سارق را بعد از اقامت حد بر وی و سندش منقطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از میوه
آویخته بر درخت پرسید گفت هر که رسید آن را بدهن خود از حاجتمندان و بکنار نگرفت بر وی
هیچ نیست و هر که بچیزی ازان بیرون آمد بر وی تاوان و عقوبت است یعنی قیمت آن و اگر
بعد از جای دادن خرمن بدر برد و ثمن مجن رسید بروی بریدن دست است یکی چادر صفوان
بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم امر بقطع ید او کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کردم
فرمود چرا پیش از آوردن من عفو ننمودی سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند دزد است
فرمود دست او ببرید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار
سوم آورده شد باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردند شافعی گفت قتل در بار پنجم منسوخ ست

باب در بیان حد شارب و بیان سکر

مردی شرابخوار را نزد آنحضرت آوردند به دو شاخ خرما قریب چهل بار بزد و ابوبکر نیز همچنان کرد
چون عمر خلیفه شد از مردم مشوره جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حدود هشتاد تازیانه ست
پس عمر همان مقدار امر کرد علی مرتضی گفت تازیانه زد آنحضرت صلعم چهل بار و ابوبکر چهل بار و عمر
هشتاد بار و همه سنت ست و این احب ست بسوی من مردی شهادت داد بر یکی که وی او را
دید که قی می کند خمر را عثمان گفت وی قی نکرد تا آنکه شراب خورد و آمده که فرمود در بارهٔ شارب خمر که
تازیانه زنید او را چون باز نوشد باز حد کنید چون بار سوم نوشد باز تازیانه زنید چون بار چهارم
خورد گردنش بزنید و ذکر کرد ترمذی که آنچه دال ست بر نسخ قتل در کرت چهارم و ابو داود آنرا صریحا
از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روی او بپرهیزد و قائم
کرده نشود حدود در مساجد انس گوید فرود آمد تحریم خمر و نیست در مدینه شرابی مگر از تمر عمر گفته خمر از
پنج چیز ست انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد و زیاده چیست اگر نیست
این نه بس که تا آدمی زنده ست عقل بخبر دارد و آنحضرت صلعم گفته هر مسکر خمر ست و هر مسکر حرام
و هر چه بسیار او نشه آرد اندکش حرام ست و ساخته می شد نبیذ از برای آنحضرت صلعم در مشک
پس امروز و فردا و پس فردا می آشامید و شب سوم خود می نوشید و دیگران را می نوشانید و
آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت ع وللارض من کاس الکرام نصیب و فرمود
نهاده ست خدا شفای شما در آنچه بر شما حرام ساخته ست طارق بن سوید گفت خمر برای
دوا بسازم فرمود آن دوا نیست ولکن دا ست

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تازیانہ نزنید زیادہ بر دہ سوط مگر در حدی از حدود خدا و اقالہ کنید ذوی الہیئات را لغزشہای
آنہا مگر حدود و علی مرتضیٰ گوید بر پا نکنم بر احدی حدے پس بمیرد و در نفس خود چیزے از ان بیابم
مگر شارب خمر کہ اگر اتفاقا بمیرد دیتش بدہم و ہر کہ مقتول شد نزد مال خود وے شہید ست و فرمود
باشند فتنہا پس باش دران بندہ خدا کشتہ شدہ و مباش کشندہ و در وی دلیل ست بر ترک
مقاتلہ و عدم وجوب مدافعہ از نفس و مال نزد ظہور فتن و تحذیر ست از دخول اندران گویم این
زمان احق ست بامتثال این امر و فرمود اگر مطلع شد یکے در خانہ تو و تو او را اذن ندادہ پس
سنگریزہ زدی او را بر تو گناہے نیست و در روایت دیگر آمدہ کہ نیست دیت و نہ قصاص ناقہ
براء در حائط مردی در آمدہ تباہش ساخت آنحضرت صلعم بر اہل اموال حکم بحفظ آن در روز نمود
و بر اہل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جہاد

ہر کہ مرد و غزا نکرد و نہ حدیث کرد بدان نفس خود را دے بر شعبہ از نفاق بمیرد و فرمود جہاد کنید
مشرکان را بمال و جان و زبانہاے خود عائشہ پرسید کہ بر زنان جہاد ہست فرمود آرے
جہادی ہست کہ دران قتال نیست و آن حج و عمرہ ست مردی آمد و دستوری خواست در جہاد
فرمود مادر و پدر تو زندہ اند گفت آرے فرمود درین ہر دو جہاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
بجا آر و در روایتے آمدہ برگرد و اذن خواہ از انہا اگر اذن دہند ترا و جہاد ورنہ نیکی کن با آنہا و فرمود
من بیزارم از ہر مسلمان کہ می ماند میان مشرکان و راجح ارسال اوست و فرمود نیست ہجرت بعد
فتح مکہ یعنی بسوی مدینہ ولکن جہاد و نیت ست و فرمود ہر کہ قتال کند تا کلمہ خدا بلند گردد این
قتال در راہ خدا باشد و آمدہ کہ منقطع نمیشود ہجرت تا دامیکہ قتال کردہ شود دشمنان و این دلیل ست
بر ثبوت ہجرت و بقاء او تا یوم القیامہ ولکن واجب نیست بر وجوب و ضرور ست کہ مہجر مامن باشد ورنہ
کجا رود و چہ کار کند و چہ کند آنحضرت صلعم بر بنی مصطلق غارت آورد و آنہا غافل بودند پس

مقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل ست بر جواز استرقاق عرب و آورده که چون
امیری کرد کسی را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بتقوای خدا و با مسلمانان که همراه او بند
بخیر و می گفت غزا کنید بنام خدا و در راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکنید و عهد شکنی
ننمایید و مثله نکنید و طفل را نکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شوے بسوی یکی از سه
خصال دعوت نما هر خصلت را که بپذیرند قبول کن از انها و باز مان از ایشان و بخوان ایشان را
بسوے اسلام اگر اجابت کنند بپذیر باز بخوان ایشان را بسوی تحول از دار خود بسوی دار مهاجرینا
و ایشان را است آنچه مهاجرین را است و بر ایشان ست آنچه بر انها ست پس اگر ابا نمایند
از تحول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
که جاری میشود بر مؤمنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
اگر ازین هم انکار نمایند جزیه خواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیر و باز مان و اگر انکار آرند استعانت
کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کدام قلعه را محاصره کنے و خواهند که ایشان را ذمه
خدا و رسول دهی پس مده و لکن ذمه خود و یاران خود بده چه اگر ذمه خود و اصحاب خود بشکنی آسان تر است
از انکه ذمه خدا و رسول بشکنی و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آر
چه نمی دانی که حکم خدا را در باره ایشان برسے یا نه و چون اراده غزو فرمودے توریه بغیر آن کردے
و چون در اول روز قتال نکردے قتال را تا زوال شمس و وزیدن بادها و نزول نصرت تاخیر نمودے
وسے را صلعم از شبخون زدن بر مشرکان پرسیدند که در ان زنان و کودکان هم ضائع می روند فرمود
هم منهم یکے در روز بدر همراه آنحضرت صلعم شد فرمود برگرد که من بمشرک مدد نمی جویم و در
بعض مغازی زنے را کشته دید پس انکار کرد قتل زنان و صبیان را و فرمود بکشید شیوخ مشرکان را
و باقی دارید کودکان ایشان را اصحابه مبارزه کردند روز بدر ابو ایوب گفت این آیه و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة در حق ما معاشر انصار فرود آمده و این را بطریق رد گفت بر کسیکه
انکار کرد بر کسیکه حمله آورد بر صف روم و در انها در آمد و آنحضرت صلعم نخل بنی نضیر را برید و بسوخت

وفرمود خیانت نکنید که خیانت و غلول عار و عارست بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سلب مقاتل
را ماند عبدالرحمن بن عوف گوید دو جوان که مبادرت کردند در قتل ابوجهل آنحضرت صلعم را خبر نمودند
بقتل او فرمود کدام یک از شما او را کشته است هر یکی گفت من کشته ام فرمود سیفهای خود را از
خون او پاک کرده اید گفتند نه هر دو را نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب وی
بمعاذ بن عمرو داد و بر اهل طائف منجنیق نهاد و روز دیگر در مکه داخل شد بر سر مبارکش مغفر بود
چون آن را بکشید مردی آمد و گفت عبدالله بن خطل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
او را و اسیر کس را روز بدر بطریق صبر کشت یعنی بی آب و دانه گذاشت تا آنکه بمردند و فدا کرد دو
مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شوند دماء و اموال خود را نگاه دارند و این
دلیل است بر تحریم دم و مال کافری که مسلمان شد و در باره اساری بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
زنده بودی و در باره این پلیدان و گندگان سخن نمودی از برای خاطر خاطرش ایشان را
رها می کردم و این موافق آیه قرآنی است فاما منا بعد واما فداء روز اوطاس چند زنان
یافتند که شوهران داشتند پس تحرج کردند حق تعالی این آیه فرو فرستاد والمحصنات من النساء
الا ما ملکت ایمانکم و این دلیل است بر فسخ نکاح مسبیه استثناء در آیه متصل است و نیز دال است
بر جواز وطی پیش از اسلام آنحضرت صلعم فوجی بسوی نجد گسیل کرده بود شتران بسیار غارت
کردند هر یکی را دوازده دوازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر تنفیل داده شد و روز
خیبر اسپ را دو سهم و پیاده را یک سهم داد و در لفظی آمده که مرد را با اسپ او سه حصه بخشید یک سوار را
و دو اسپ را و فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس در بدایت غزو تنفیل ربع و در رجعت تنفیل ثلث
فرمود و این نفل بعض سرایا را خاصة می داد جز قسمت عامه جیش و صحابه عسل و عنب را می خوردند
و بر نمی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد روز خیبر طعام بدست آمد هر که آمدی بمقدار کفایت
گرفتی و برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دابه فی سوار نشود تا آنکه لاغر
ساخته باز گرداند و نه جامه از غنیمت مسلمانان بپوشد تا آنکه کهنه گردانیده باز پس نماید و آن

بر مسلمانان بعض ایشان و در لفظی آمده که کمترین ایشان یعنی هیچ زن و غلام و در روایتی دیگر است
که ذمه مسلمانان یکیست متولی می‌شود بدان ادنای ایشان و در روایت دیگر است یجیر علیهم اقصاهم
یعنی آنکه دورترین ایشان است و حاصل همه الفاظ یکیست و ام هانی را فرمود قد اجرنا من
اجرت یعنی امان دادیم هر که را تو امان دادی و فرمود بدر کنم یهود و نصاری را از جزیرهٔ عرب
تا آنکه نگذارم مگر مسلمان را و بود اموال بنی نضیر از آنچه داد فی خدا بر رسول خود چه مسلمانان
بران اسپ و شتر ندوانیدند پس خاص بود بآنحضرت اهل خود را از ان نفقهٔ یک سال می‌داد و
باقی را عدةً فی سبیل الله در کراع و سلاح می‌نهاد و دران صرف می‌کرد مراد بکراع دواب است
و بسلاح آلات جنگ گویم سلاطین و رؤسا که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست
دارند و آن را جیب خاص خوانند از همین جا ست والله اعلم در غزوهٔ خیبر گوسفندان از غنیمت آمد
طائفه را از اهل غزا بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یکی از ادلهٔ تنفیل است و فرمود
من عهد نمی‌شکنم و قاصدان را بند نمی‌نمایم و هر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی قتال بشد
خالی شود بدست شما در وی است و هر قریه که عصیان خدا و رسول کرد خمس آن خدا و رسول راست
پس آن شما را یعنی بعد از خمس

باب در بیان جزیه و هدنه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیه از مجوس هجر ستاند و در سندش انقطاع است مراد بمجوس آتش پرستان اند
چون خالد بن ولید اکیدر دومه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلعم خونش نریخت و بر جزیه مصالحه فرمود
و معاذ را بیمن فرستاد و امر کرد که از هر حالم دیناری یا برابر آن جامهٔ معافری در جزیه بگیرد و فرمود
اسلام بالا است یعنی برتر باد یان در هر امر و بالا کرده نمی‌شود یعنی هیچ دین برتر از مرتبه او و فرمود ابتدا مکنید یهود و
نصاری را بسلام و اگر یکی را از ایشان در راهی پیش آیید او را بسوی راهی تنگ مضطر سازید و در حدیبیه مصالحه
فرمود بر وضع حرب تا ده سال تا مردم ایمن شوند و بعضی از بعض باز مانند و دران مصالحه این هم بود که هر که

از شما آید او را بر شما باز نگردانیم و هر که از ما رود و او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود
هر که از ما رفت خدا او را دور افگند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالی زود فرجی و مخرجی دهد
و هر که معاهد را کشت وی بوی جنت نشمد با آنکه رائحه او از چهل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از حفیا تا ثنیة الوداع و فاصله میان این دو جا پنج یا
شش میل ست و همچنین بدوانید اسپان غیر لاغر را از ثنیه تا مسجد بنی زریق و ابن عمر درین سابقان
بود و فصل میان این هر دو جا یک میل ست و تسبیق کرد در اسپان قرح یعنی پنج ساله و فضیلت
داد در غایت و فرمود نیست سبق مگر در خف یا نصل یا حافر یعنی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که اسپ
خود میان دو اسپ در آورد و او مسبوق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون ست
پس قمار باشد و سندش ضعیف ست و بالای منبر در تفسیر آیهٔ واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة ارشاد کرد الا ان القوة الرمی این را سه بار گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی ست

کتاب در بیان طعام

حرام ست اکل هر ذی ناب از سباع یعنی درنده و هر ذی مخلب از طیر یعنی هر خداوند چنگال و نهی کرد
از لحوم حمر اهلیه روز خیبر و در لحوم خیل اذن داد و در لفظ رخصت داد و صحابه در غزوات جراد میخوردند
ابو طلحه سرین خرگوشی فرستاده بود بپذیرفت و از قتل چار دابه منع فرمود مورچه و مگس شهد و هدهد
و صرد یعنی لتورا مراد تحریم قتل ست یا اکل و کفتار یعنی بجو را صید قرار داد و خار پشت یعنی ساهی را
خبیثی از خبائث فرمود و سندش ضعیف ست و از اکل مردار خوار و شیر او نهی نمود و گوشت گورخر
را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد در مدینه آهی را نحر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود
و بر مائده وی صلعم سوسمار خوردند یعنی و منع نکرد و از کشتن غوک بنا بر دوا نهی فرمود

باب در بیان صید و ذبائح

هر که گرفت سگ را جز سگ باشه یا صید یا زرع کم شد از اجر او هر روز یک قیراط و چون
سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بر وی پس اگر سگ آن را نگاه دارد و صیاد زنده دریابد
ذبح کند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ دیگری با او بود و کشته شد
پس نخورد چه نمیداند که کدام یک از آن هر دو او را کشته است و همچنین چون تیر انداز یعنی تیر بشکار
بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و در آن جز اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب
یابد نخورد و آنحضرت صلعم را از صید معراض پرسیدند یعنی تیر بی پر که آن را گز خوانند فرمود اگر
بحد رسید بخورد و اگر بعرض رسیده کشته است وقیذ است نباید خورد و تا دام که مرغی بسهم غائب
شده بود نکرده است در خورد اکل است عائشه گفت ای رسول خدا اقوامی ار گوشت می آرند ندانیم
که نام خدا بر وی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گویید و بخورید رواه البخاری و این دلیل است که
حلت ذبیحه غیر مسلم و از انداختن سنگریزه بدو انگشت که آن را خذف خوانند نهی کرد و فرمود که نه صید
میکند و نه دشمنی را خسته میسازد و لکن دندان می شکند و دیده را کور می کند و فرمود چیز جاندار
را نشانه نباید گرفت زنی گوسفندی را بسنگی گلو بریده بود وی را امر باکل آن کرد و این دلیل است
بر صحت تذکیه زن و هم بر صحت ذبح بحجر چون رگها ببرد و خون را روان سازد و لهذا فرمود هر چه
انهار دم کند و نام خدا بر وی برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان استخوان است
و ناخن کارد حبشه باشد و نهی از ذبح دابه بالصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شی احسان نوشته است
پس چون بکشید نیکو بکشید و چون ذبح نمائید نیک ذبح کنید کارد تیز باید کرد و ذبیحه را راحت باید داد
ذکاة جنین بیان ذکاة مادر است مسلمان را نامش کافی است اگر تسمیه نیز در ذبح فراموش کرد
نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و سندش ضعیف است و نیز حدیث آمده ذبیحه مسلمان حلال است ذکر
کرد نام خدا را بر وی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت ذبیحه و استقبال ذبیحه شرط نیست۔

باب دربیان اضاحی

جناب نبوت صلعم در اضحیه دو گوسفند نر فربه با قیمتی سیاهی بسفیدی آمیخته شاخدار را ذبح میکرد و تسمیه و تکبیر مینمود یعنی بسم الله الله اکبر می گفت و پای مبارک خود بر پهلوی وی می نهاد و بدست شریف خویش ذبح می فرمود و در لفظی آمده که امر فرمود تا دو دنبه چتکاری شاخدار که در سیاهی می رفت و در سیاهی می خسپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کارد تیز کن و گوسفند را بر پهلو خوابانیده ذبح نمود و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد صلعم و ارشاد کرد که هر که سعت دارد و اضحیه نمی کند وی بمصلای ما نزدیک نشود و راجح وقف اوست برابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید ذبح کرده باشد وی بجای آن گوسفند دیگر ذبح کند و هر که ذبح نکرده است وی بنام خدا ذبح نماید و فرمود جائز نیست در ضحایا چهار نوع کور و بیمار و لنگ و کلان لاغر که مغز ندارد و این عیبها دران نمایانست و ذبح نکنید مگر مسنه یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس جذعه از میش ذبح باید نمود یعنی شش ماهه و زیاده و علی را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و کور چشم و بریده گوش را از پیش یا پس و گوش شگافته را دراز باشد یا مشدیر قربانی نکند و گوشت و پوست و جل را بر مساکین قسمت نماید و جزار را در مزد هیچ ازان ندهد صحابه همراه آنحضرت صلعم در حدیبیه بدنه و بقره را از طرف هفت کس نحر کردند پس این جائزست والله اعلم

باب دربیان عقیقه

آنحضرت صلعم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش در عقیقه ذبح کرده و درینجا دلیلست بر صحت عقیقه از غیر اب با وجود پدر باز صحابه را امر فرمود تا آنکه از طرف پسر دو گوسفند برابر و از طرف دختر یک گوسفند ذبح نمایند و فرمود هر کودک گروستا بعقیقه خود روز هفتم از جانب او

ذبح نمایند و موی سرش بتراشند و نام نهند و بوزن موی سر او زر یا سیم صدقه کنند و نزد ولادت اذان در گوش راست وی بگویند و در یسری اقامت خوانند و این مستحب ست والله اعلم

کتاب در بیان سوگندها و نذرها

عمر فاروق رضی سوگند بپدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نهی می کند شما را از آنکه سوگند کنید بپدرها هر که حالف باشد حلف کند بخدا و رنه خاموش ماند و فرمود حلف بآبا و امهات و انداد مکنید و سوگند بخدا نخورید مگر آنکه راست گو هستید و سوگند تو بر همان ست که یار تو بران تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمین بر نیت مستحلف ست و چون بر یمینی حلف کرد و دید که غیر آن بهتر ازان ست باید که کفاره دهد و همان که بهتر از وست بجا آرد و در لفظی آمده فأت الذی هو خیر وکفر عن یمینك و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینك ثم ائت الذی هو خیر و اسنادش صحیح ست و هر که حلف کرد بر یمینی و ان شاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و کود یمین نبوت باین لفظ لا و مقلب القلوب و یمین غموس را در کبائر شمرده و آن سوگند دروغی ست که بدان مال مسلمانی را بگیرد و لغو یمین که در کتاب خداست دران مواخذه نیست گفتن مردست لا والله و بلی والله و او تعالی را نود و نه نام ست هر که احصایش کند داخل شود بجنت و این اسما را ترمذی و ابن حبان سوق کرده اند و تحقیق آنست که سرد آن ادراج ست از بعض روات و بسط این اجمال از کتاب الجوائز و الصلات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و وی محسن را جزاك الله خیرا گفت پس مبالغه کرد در ثنا و از نذر نهی فرمود و گفت خیری نمی آرد همین ست که از بخیل مال می ستانند و کفارهٔ نذر همان کفارهٔ یمین ست یعنی در مطلق نذر بی تسمیه و تخیین کفارهٔ نذر معصیت و نذر یکه بران طاقت ندارد همین کفارهٔ یمین ست و راجح وقف این خبر ست بر ابن عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند و در لفظی آمده نیست وفا از برای نذر در معصیت خواهر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانهٔ کعبه برهنه پا رود فرمود که برود و سوار شود

وخدا بتقا داخت تو کاری ندارد او را بگو که خمار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفارهٔ
این نذر سعد بن عباده گفت برمادرم نذر بود پیش از قضای آن بمرد فرمود از وی قضا کن
مردی نذر نمود که شتری در بوانه نحر کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود آنجا بتی هست که آنرا می پرستند
گفت نه فرمود آنجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نه فرمود نذر خود وفا کن که نیست وفا
نذری را که در معصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی
دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا مکه را بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز گزارم فرمود
همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شانک اذن یعنی تو دانی
و کار تو فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام ومسجد الاقصی و مسجدی
متفق علیه واللفظ للبخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم و در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی
ثلثة مساجد و بالجمله وفاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه منحصرست و حدیث مشیرست
بمنع سفر از برای غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور مستحب بلکه مسنون ست
اگرچه قبر غیر مسلمان باشد و مسئله از کمال وضوح مستند این همه زلازل و قلاقل خود که در زمن قدیم
و حدیث بر سر آن رفته و از سوء فهم علماء سوء نوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
ما کرهه الله عمر فاروق رض در جاهلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت صلعم
فرمود وفا کن نذر خود وی شبی در آنجا باعتکاف بسر برد و در حاشیهٔ ام گفته بلغ کاتبه
عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا بسمعه ولده محمد والشیخ شمس الدین الملیجی
والشیخ عبد الله الابشیطی والشیخ شهاب الدین بن العطار والشیخ محمد ابن محمد الحلبی
واجاز بروایته ولله الحمد آورد این عبارت درینجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخهٔ
منقول از نسخهٔ حافظ ابن حجرست رحمه الله تعالی

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند دو در دوزخ و یکی در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم کرد وی
در جنت ست و مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جور نمود در حکم وی در نار ست و مردی
که حق را نشناخت و قضا نمود در مردم بجهل وی در آتش دوزخ ست از ینجاست که بسیاری
از بزرگان دین از اختیار قضا در مسلمین بگریخته اند و باین رگذر آفتها دیده و تکلیفها برداشته
رحمهم الله تعالی منهم امام الاعظم ابو حنیفه رضی الله عنه و درین حدیث نعی سخت ست
بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه راجعون فما اصبرهم علی النار آنحضرت صلعم فرمود
هر که متولی شد قضا را وی مذبوح شد بغیر سکین و نزدیک ست که شما حرص کنید بر امارت و آن
ندامت باشد روز قیامت چه نیکو ست شیر دهنده و چه بد ست باز دارنده رواه البخاری یعنی
اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش مینماید سه این مشهور عشوه دنیا که این عجوزه بسی کاره
می نشیند و محتاله میرود حاکم چون حکم کرد و دران اجتهاد نمود و صواب آورد او را دو اجر باشد و اگر خطا
کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل ست بر آنکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضای
مقلد و افتای او شک نیست که او را از قضاة نار می گرداند اجرؤهم علی الفتیا اجرؤهم علی النار
همین معنی دارد والله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منهی عنه ست و لهذا جناب مرتضی
را فرمود که چون قضیه آرند نزد تو دو کس پس قضا مکن برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود دانی
که چه حکم می باید کردن علی گفته فما زلت قاضیا بعد یعنی بعده در هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم ران
ماندم و فرمود شما خصومت می آرید بسوی من و بعض شما الحن می باشد از بعض در حجت خود و من
قضا می کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چیزی از حق برادرش بدهم آن پاره از آتش دوزخ ست
که از برای او بریدم و داده ام و چه قسم پاک شود انتهی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار کنند
قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از سختی حساب بیند که تمنا کند که وی میان دو کس
در تمام عمر خود کاش قضا نمی کرد و در لفظی آمده که در دانه از خرما حکم نمی نمود و فرمود هرگز رستگار نشود

قومی که کار و بار خود بزن داد یعنی ولایت زن غیر صحیح ست و هرکه را او تعالی والی امرے از امور مسلمین
کرد و وی باز حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از حاجت او و لعنت فرمود بر راشی
یعنی رشوت ده و بر مرتشی یعنی رشوت ستان و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاه کنم شما را به بهترین شهود آنکه گواهی میدهد پیش از خواستن و بهترین زمن شما زمن من ست یعنی
عهد صحابه پس بهتر زمن کسانیکه نزدیک اند بایشان یعنی زمن تابعین پس آنانکه نزدیک بایشان یعنی تبع تابعین
باز قومی باشند که گواهی دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت ننمایند و نذر کنند و وفا نسازند و ظاهر شود
در ایشان فربهی و این دلیل ست بر غلبهٔ شر بر خیر بعد از قرون مشهود لها بالخیر و دران زمن فربهی
و جائز نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر برادر مسلمانش و نه گواهی قانع از برای
صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه گرفتاری می شدند مردم در
عهد نبوی بوحی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شما را باعمال ظاهره شما و آنحضرت صلعم گواهی
دروغ را از اکبر کبائر شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آرے فرمود بر مانند این
گواهی ده یا ترک کن و سندش ضعیف ست و حکم فرمود بیمین و یک شاهد و اسنادش جید ست
و اخذ بدان منتهین سه قاضی شهر عاشقان باید که بیک شاهد اقتصار کنند

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بمجرد دعوی خود شان داده شوند بسیار مردم دعوی خونها و مالهاے مردم کنند و لکن
واجب ست سوگند بر مدعا علیه و در لفظے آمده بینه یعنی گواه بر مدعی ست و یمین بر منکر آنحضرت صلعم
بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در بارهٔ یمین تا کدام یک حلف
کند حدیث دلیل ست بر شرعیت قرعه در هچو امور و هرکه جدا کرد و برید حق مرد مسلمان بسوگند خود

واجب کرد او تعالی بر وی نار و حرام ساخت بر وی جنت را مردی گفت اگرچه اندک چیزی بود فرمود
اگرچه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر یمین تا بدان مال مردی مسلمان جدا کند و وے
دران یمین فاجر ست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سبحانه بر وی خشمناک باشد و دو مرد
در یک داعیه خصومت کردند و هیچ یکے را گواه نبود میان هر دو حکم بنصف نصف فرمود و گفت هر که
حلف کرد برین منبر من بیمین آثمه وی بگرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس اند که سخن نا
نکند و نگاه نفرماید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا در قیامت و باشد از برائے
ایشان عذاب الیم یکے آن کس که بر آب زائد در دشت ست و مسافر را ازان منع می کند دوم مردے
که کالائی خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بخدا که وے آن را بکذا و کذا
گرفته و خریده است و خریدار وی را راستگو پنداشت حالانکه چنان نیست بلکه وی دروغگو ست
سوم مردے که بیعت کرد با امام مگر از برائے دنیا پس اگر امام از ان چیزی بار بخشید وفا کرد و اگر نداد
وفا نکرد دو مرد در اخصومت شد در یک ناقه هر یکے گفت نزد من زاییده است و هر دو بیّنه آوردند
آنحضرت صلعم بکسے داد که وے در دست او بود و این دلیل ست بر آنکه قبض دلیل ملک باشد در امثال
این مسائل یمین را در کرد بر طالب حق یعنی بر مدعی نیز حلف کرد بن مدعا علیه عائشه گوید در آمد
رسول خدا صلعم روزی بر من شادان می درخشید خطهائے روی مبارک او و گفت ندیدی که مجزز
مدلجی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقدام بعضها من
بعض و این دلیل ست بر اعتبار قیافه در ثبوت نسب حدیث متفق علیه ست

کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را برهاند خدا بهر عضوے از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ
و هر مسلم که آزاد کند دو زن مسلمه را باشند آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان
که آزاد کند زن مسلمه را باشد فکاک او از نار ابوذر آنحضرت صلعم را پرسید کدام عمل فاضلتر ست

فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه او و گفت کدام رقبه افضل ست فرمود گران بها تر و نفیس تر
نزد اهل خود و هرکه حصهٔ خود در غلامی آزاد کرد اگر مالی دارد که ثمن آن عبد را رسد این بنده
را قیمت بعدل کنند و شرکا را حصه دهند و بنده آزاد گردد و ورنه آنچه از وی آزاد شد شد
و حصهٔ شرکا هنوز در بندگیست و در روایتی آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کنند و از وی
بلا سختی و تکلیف بروی سعایت و دادوش خواهند و گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مدرج ست
و پاداش نمی دهد هیچ پسری پدر را مگر آنکه او را مملوک یابد و آزادش کند و هرکه مالک شد ذی
رحم محرم را وی آزاد ست و راجح وقف اوست بر سمره بن جندب مردی را شش مملوک بود نزد
موت همگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت ایشان را طلبید ایشان را سه حصه کرد
و میان آنها قرعه انداخت و دو را آزاد و چهار را رقیق گردانید و او را سخت درشت فرمود این حدیث
دلیل ست برآنکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت ست که از ثلث نفاذ می یابد نه از زیاده و هم دلیل است
بر صحت اثبات حکم بقرعه سفینه غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد باین شرط که تا زنده است
خدمت رسول خدا کند و نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که فروخت و فرمود ولا لحمه است
همچو لحمهٔ نسب نه بفروخته رود و نه در هبه شود

باب در بیان مدبر و مکاتب و ام ولد

مردی از انصار غلامی را از پس پشت خود آزاد کرد و مالی دیگر نداشت این خبر با آنحضرت صلعم
رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبدالله او را بهشت صد درهم خرید کرد و در
لفظی آمده که محتاج شد نعیم و بروی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفروخت آنحضرت صلعم
هشت صد درهم باو داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده است مادام که بروی از کتابت او
درهمی باقی ست و هر زن که او را مکاتب ست و نزد مکاتب مالی هست که ادا می تواند کردن زن را
باید که از وی در پرده شود و دیت مکاتب بقدری که از وی آزاد شده است بحساب حر است و بقدر

رق موافق دیت عبد عمرو بن حارث برادر جویریه ام المومنین گفت نگذاشت رسول خدا صلعم نزد
مرگ خود دیناری و درهمی و نه غلام و نه کنیز و نه هیچ چیز مگر بغلهٔ بیضا و سلاح و زمینی که آن را
صدقه کرده بود و درین جا دلیل است بر تنزه جناب مقدس او صلعم از دنیا و از ادناس و اعراض او و
خلوی قلب متعالب شریف وی از برای اشتغال با آخرت و هر کنیز که بچه آورد از سید خود وی آزاد است
بعد از موت سید و سندش ضعیف است و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کرده اند و هر که مدد کرد مجاهدی را
در راه خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا مکاتبی را در آزادی گردن او سایه دهد او را خدا تعالی
روزیکه هیچ سایه جز سایهٔ او سبحانه نباشد اللهم اجعلنا منهم

کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از مساوی اخلاق و ترغیب در مکارم اخلاق است

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است چون او را ببیند سلام کند و چون وی را دعوت کند بپذیرد
و چون از وی نصیحت خواهد اندرز فرماید و چون عطسه زند و الحمد لله گوید در جوابش یرحمک الله خواند
و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بمیرد همراه جنازهٔ او برود و فرمود کسی را ببینید که فرود تر است
از شما یعنی در دنیا و نه ببینید بسوی کسیکه فوق شماست یعنی در دنیا چه این درخورد تر است بآنکه نعمت
خدا را خوار شمرید بر نیکخوئی است و اثم آنکه در سینه خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون
سه کس باشند دو کس باهم سرگوشی نکنند بدون آن سوم تا آنکه مردم باهم بیامیزند که این گرفتگی
محزون می سازد او را و بر نخیزاند مردی مردی دیگر را از مجلس تا خود بجای او بنشیند ولکن فراخی
و گنجایش کنند و چون طعام خورد دست نساید تا آنکه خود بلیسد یا دیگری را بلیساند خرد
سلام کند بر بزرگ و گذرنده بر نشسته و اندک بر بسیار و سوار بر پیاده و کافی است سلام یکی از

جماعه و جواب یکی از جماعه و یهود و نصاری را ابتدا بسلام نکنند و اگر در راهی پیش آیند بیچاره سازند
ایشان را بسوی راه تنگ و این حدیث بیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری دراز بجید
منسوخ گشته هر که عطسه زند باید که الحمد لله گوید و برادر مسلمانش او را یرحمک الله خواند و وی
در جوابش یهدیکم الله و یصلح بالکم گوید و فرمود آب را استاده ننوشید و نعل پوشیدن
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
در نعل و آخر بود در نزع و در یک پاپوش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند از ید هر که جامه خود
براه کبری کشد خدا بسوی او نمی نگرد و هر یکی از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و بپوش و صدقه
کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان بر و صله

هر که دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او وی را باید که بصله رحم
پردازد چه قاطع رحم بجنت نمی در آید و خدا حرام کرده است نافرمانی مادران را و زنده درگور کردن
دختران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه داشته قیل و قال و کثرت سوال و اضاعت مال را و
خوشنودی خدا در خوشنودی والدین ست و سخط خدا در سخط و ناخوشنودی مادر و پدر و فرمود
والذی نفسی بیده ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر مسلمان خود
آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم دیریست که این شرح در میان اهل اسلام مهجور گشته
فائده ابن مسعود رسول خدا را پرسید کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه خدا را همتا گردانی
حالانکه وی ترا آفریده است گفت باز کدام گناه ست فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بخوف آنکه با تو
بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و از کبائر ست دشنام دادن مرد والدین خود را
و آن چنان ست که مادر و پدر کسی را دشنام دهد پس وی مادر و پدر این کس او دشنام گوید

دهن خویش بدشنام میالا اصابت باد کین در قلب هر کس که دست باز دهید و فرمود حلال نیست مسلمان را که جدا دارد برادر خود را زیاده بر سه شب ملاقی شوند بیکدیگر و برگردانند این و آن و بهتر این هر دو کسی ست که ابتدا بسلام کند و هر کار نیک صدقه ست و هیچ نیکی را حقیر نباید گرفت اگرچه برادر مسلمان را بروی گشاده ملاقات کند و چون شوربا پزد آبش بیفزاید تا خیر همسایگان گیرد و هر که دور کرد کدام سختی از مسلمان دور کند سختی را از وی خدا روز قیامت و هر که آسان کرد بر تنگدستی آسان کند بروی خدا در دنیا و آخرت و هر که بپوشید پرده مسلمانی در دنیا بپوشد پرده او خدا در دنیا و آخرت و خدا در مدد بنده است مادام که بنده در مدد برادر خود است و هر که راه بر نیکی نمود او را اجر باشد مثل فاعل او و هر که پناه جوید بخدا او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی باید بخشید و هر که احسان نماید مکافاتش باید کرد اگر هیچ نیابد او را همین دعا باید کرد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا و میان هر دو چیزها ست که مانند ست بیکدیگر و اشتباه می شود که حلال ست یا حرام و بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس هر که پرهیز کرد شبهات را وی دین و آبروی خود را بری نمود و هر که دران بیفتادی در حرام افتاد چنانکه شبان گرد صحرای محفوظ می چراند نزدیک ست که دران بیفتد آگاه باشید که هر پادشاه را یکی حمی ست و حمای خدا محارم اوست و در تن آدمی پارهٔ گوشت ست اگر نیک شد همه تن نیک گردید و اگر تباه شد همه تن تباه گردید آگاه باشید که آن دل ست غرضکه مدار صلاح و فلاح همه تن و بدن در ظاهر و باطن بر حضرت دل سلمه الله تعالی ست قرآن میگوید الا من اتی الله بقلب سلیم و فرمود هلاک شد بندهٔ دینار و بندهٔ درهم و بندهٔ جامه اگر داده شد خوش ست و گرنه ناخوش آنحضرت هر دو دوش ابن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا چنانکه گویا تو مسافری یا رهگذری و بود وی حضرت ابن عمر که میگفت چون شام کنی منتظر صباح مشو و چون صبح کنی نگران شام مباش ع غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش شاید همین نفس نفس واپسین بود و گفت بگیر از صحت خود برای بیماری

وا ز زندگی خویش از برای مرگ خود ست ۞ برگ عیشی بگور خویش فرست ۞ کس نیارد ز پس تو پیش فرست ۞
مانا بقومی از آن آن قوم ست ابن عباس روزی در پس آنحضرت بود فرمود ای غلام خدا را
نگاه دار تا ترا نگاه دارد چون او را نگاه داری رو بروی خودش یابی و چون سوال کنی
از خدا بکن و چون یاری خواهی از وی تعالی بخواه ۞ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا
که نیم بندهٔ دیگر نه خدای دگر ست ۞ یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق بجهاد بر آمده بود نزد مقابلهٔ
عدو یا خالد بن الولید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه دران معرکه تشریف داشت و
مشتغل بود بغزو بانگ زد که چه می گوئی بگو ایاك نعبد و ایاك نستعین وی همچنین گفت حق تعالی
دشمن را هزیمت و سلطان را فتح داد و لله الحمد مردی آمد و گفت ای رسول خدا مرا کاری فرما
که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود زهد کن در دنیا دوست گیرد ترا خدا و زهد کن در آنچه
نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بندهٔ تقی غنی خفی را یعنی آنرا
که پرهیزگار و توانگر و گوشه گیر ست از خلق ۞ دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی ۞ فراغتی
و کتابی و گوشهٔ چمنی ۞ من این مقام بدنیا و آخرت ندهم ۞ اگرچه در پیم افتند خلق انجمنی ۞
و فرمود خوبی اسلام آدمی ست ترک دادن او کار بیفایده را و پر نکرد ابن آدم هیچ آوندی
بدتر از شکم ۞ این شکم بی هنر پیچ پیچ ۞ صبر ندارد که بسازد بهیچ ۞ همه بنی آدم خطاکار و
قصوروار اند و بهترین ایشان توبه کنندگانند و سندش قول بیت اللهم تب علیّ ع توبه
کنیم و بشکنیم توبه دست ورتشکنیم ۞ خاموشی حکمت ست و فاعل آن کمتر اند و این موقوف ست بر
لقمان حکیم ۞ بخاطر هیچ مضمون بهتر از لب بستن نمی آید ۞ خموشی معنیٔ دارد که در گفتن نمی آید ۞

باب در ترسانیدن از خوبهای بد

دور دارید خود را از حسد که وی می خورد نیکیها چنانکه نار که هیزم را می خورد نیست پهلوان
آنکه مردم را بر زمین می افگند پهلوان کسی ست که مالک جان خود ست نزد غضب ۞ خشم ظلم تاریکیهاست

روز قیامت فرمود پرهیز از ستم کردن و بخل نمودن که همین شح پیشینیان را هلاک ساخته است
و اندیشناک ترین چیزے بر این امت شرک اصغر است یعنی ریا ٥ کلید در دوزخ است آن
نماز است که در چشم مردم گزارے دراز نمود و نخل ریا در هر عبادت برابر است جز صوم و انتها این منافق
سه چیز است دروغ گفتن و خلاف وعده نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
بمسلمان فسق است و قتال و کفر دور دارید خود را از گمان که دروغ ترین سخنها همین گمان است
و فرمود هیچ بنده نیست که خدا تعالی نزدی شبانی رعیت خواسته و بمرد وی روزی که بمرد وی
خائن رعیت بود مگر آنکه حرام کرد خدا بروی جنت را آنحضرت صلعم فرمود ای خدا هر که والی
چیزے شد از است من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و این دعاست برو الی ظالم
و فرمود چون مقاتله کند یکی از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی یکی وصیت خواست
از جناب نبوت هر بار همین فرمود که خشم مکن و فرمود مردانی که خوض می کنند در مال خدا بغیر حق
ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و آنجناب بار تعالی روایت فرموده که اے
بندگان من حرام کردم من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
و این حدیث را شرحی دراز است در کتاب ریاض الریاض فی غیبت آنست که ذکر برادر مسلمان
بچیزے کند که او را ناخوش می آید و اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بهتان است
یعنی بدتر از وے است و فرمود حسد نکنید و بهار چیزے نیفزایید و باهم دشمنی ننمایید و غیبت نکنید
در پس پشت یکدیگر و بیع ننماید بعض شما بر بیع بعض یا بغی نکند بعض بر بعض و باشید بندگان خدا برادران یکدیگر
مسلمان برادر مسلمان است ستم نمیکند او را و خوار نمی سازد او را و خرد نمی شمرد او را التقوی ههنا
و اشاره کرد بسوی سینه سه بار یعنی جای تقوی دل است که در سینه بوده است ٥ شعر حبیب
همارا دل سینه ہے [illegible] عرش [illegible] سینه بہتر ہی منزل ہے [illegible] آز بدی این قدر بس است که یکی برادر
مسلمان خود را حقیر دارد همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است خون او و مال او و آبروی او
[illegible] اللهم جنبنی منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء والادواء و معنی

واضح ست و فرمود خصومت مکن با برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را
که خلاف آن بکنی و دو خصلت ست که جمع نمی شود در مومن بخل و بدخلقی و دو کس که یک دیگر را
دشنام دهند و بال آن بر بادی ست تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده ست و هر که گزند رساند بکسی
یعنی نه بجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا یعنی او را
و خدا دشمن می دارد بیهوده گوی بد زبان را و نمی باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
بذی و فرمود مردگان را بد نگویید که رسیدند بانچه پیش فرستادند و نمی در آید در بهشت سخن چین
و هر که بند کند غضب خود را باز دارد خدا ازوی عذاب خود را و فرمود در نمی آید در بهشت مکر کننده
و نه بخیل و نه بدخلق و هر که گوش نهد بسخن قوم و آنها از وی ناخوش اند بریزند در گوش او سرب گداخته در
روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد کسی را که باز داشت او را عیب او از
عیبهای مردم گویم در مثل ست که عیب مردم نمودن عیب بمردم نمودن ست و هر که بزرگ شمرد
در نفس خود و تکبر نماید در رفتار خویش پیش آید خدا را و وی بروی خشمناک باشد و فرمود
شتابکاری نمودن از طرف شیطان ست و نحوست بدخلقی ست و نمی باشند لعنت کنندگان
روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی و هر که سرزنش کند و عار دهد برادر خود را بگناهی
نمیرد تا آنکه خود آن را بجا آرد و سندش منقطع ست و وای بر کسیکه سخن دروغ میگوید تا قوم را
بخنداند وای ست او را وای ست او را و کفارهٔ غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندش
ضعیف ست و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده ست

باب در بیان ترغیب در خوبیهای نیک بزرگ

آنحضرت صلعم فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی راه می نماید
بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و دور دارید خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی فجور

و نیز بر راه می نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا کذّاب یعنی بسیار دروغگو و دور دارید خود را از گمان بد که گمان اکذب حدیث ست و تجسس نکنید در رازها گفتند
چاره نداریم از مجالس خود که در ان سخن رانیم فرمود پس اگر باز نمی نشینید و می نشینید پس بدهید حق راه او گفتند حق راه چیست
فرمود پوشیدن چشم و باز داشتن اذی و رد سلام و امر بمعروف و نهی از منکر و هر که خدا با او خیر میخواهد
او را فقیه و فهیم می گرداند در دین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت ست لا غیر و نیست چیزی در میزان
گران تر از حسن خلق و حیا از شاخی و شعبه ایست از ایمان و آنچه دریافته اند مردم از سخن نبوت اولی
از الجمله این ست که چون شرم نداری هر چه خواهی بکن و مومن قوی دوستدارتر ست بسوی خدا
از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر ست یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
ترا نفع دهد و مدد جو از خدا و عاجز مشو و اگر برسد ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
کردمی چنین شدی و لکن بگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف لو می کشاید
عمل شیطان را و وحی کرد او تعالی بجناب نبوت صلعم تا که تواضع کنند مردم تا آنکه بغی نکند هیچ یکی
بر هیچ یکی و فخر نماید احدی بر احدی و هر که رد کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
رد کند خدا نار را از روی او روز قیامت نقصان نکرد هیچ صدقه در مال و نیفزود بنده بعفو
از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکرد احدی مگر آنکه بلند رتبه کرد او را خدا تعالی سے دیکھا تو
خاکساری ہے عالی مقام ہے ؛ جون جون بلند ہم ہوئے پستی نظر پڑی ؛ و فرمود ای مردم
فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانید طعام را و بپیوندید رحمها را و نماز گزارید در شب و مردم
خفته باشند در آئید بجنت بسلامت از عذاب سے رہین دیدہ شب زندہ دار خواب نوشین سے کہ
تلخ کر دیا ہے تو خواب شیرین را ؛ و لکن حال ما این ست که سے ہے دل مردہ اگر رات کو جاگے
تو کیا ؛ چشم بیدار تو ہے پر دل بیدار نہیں ؛ اللہم غفرا و فرمود دین نصیحت و خیر خواہی کردن ست
و این را سہ بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و ائمہ مسلمانان
و عامہ ایشان سے نصیحت گوش کن جانان کہ از جان دوست تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

وفرمود بسیار ترین چیزی که در آمدنده در بهشت است ترسیدن از خدا و حسن خلق است و چون شما
نمی توانید که همه مردم را باموال خود گنجید بایستی باید که از شما بسط وجه و حسن خلق آنها را گنجید و مومن
آیینه برادر مومن خود است و مومن مخالط با مردم و صابر بر اذای آنها بهتر است از مومنی که مخالط
مردم نیست و نه شکیبا بر ایذا ایشان و فرمود اللهم احسنت خلقی فحسن خلقی یعنی خدایا نکو ساختی
من خوب ساختی پس چنان که سیرت من نیکو و خوب بساز ع همچو رودی خویش نیکو ساز خوی خویش را

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرماید من با بنده خود هستم تا یاد من می کند و هر دو لبش بذکر من می جنبد و هیچ عمل کردنی آدم
که نجات دهنده تر باشد او را از عذاب خدا بهتر از ذکر خدا و نه نشست قومی در مجلسی که در آن ذکر خدا
کنند مگر آنکه گرداگرد می گردند فرشتگان ایشان را تا آسمان سجده کنند و هر سینی که در و [illegible] کس
باید دو نفس بهر خدا نشینند و می پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در جماعت
که نزد او بیند و نه نشست قومی در جائی که ذکر خدا نکنند و درود نفرستند بر نبی صلی الله علیه و سلم مگر آنکه حسرت
باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له ده بار و [illegible]
که چهار بردار از اولاد اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله و بحمده صد بار آمرزیده شود
از وی خطاهای او اگر چه مثل کف دریا باشند و خبر بریره را گفت که بعد از تو چهار کلمه گفتم که اگر آنها را
با گفتن تو امروز وزن کنند برابر شود آن سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه
و زنة عرشه و مداد کلماته اخرجه مسلم و فرمود باقیات صالحات این است
لا اله الا الله و سبحان الله والله اکبر والحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخرجه النسائی
و احب کلام نزد خدا چهار کلمه است هر کدام که شروع کنی زیانت نکند سبحان الله والحمد لله
و لا اله الا الله والله اکبر رواه مسلم و ابو موسی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس راه نمایم
ترا بر کنزی از کنوز جنت لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که و لا ملجأ

من الله الا الیه و فرمود دعا همین عبادتست و در لفظی آمده که دعا مغز عبادتست و هیچ
شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست و دعائی که میان اذان و اقامت کنند مردود نمیشود و رب
شرمناک و جواد است شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالی برگرداند
و آنحضرت صلعم چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو نمی آوردی آنها را تا آنکه بروی خود
بآن هر دو دست بسودی و مسح نمودی مجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که سندش حسن است
و قریب‌ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلعم روز قیامت کسی است که بسیار
درود خوان است بروی علیه السلام گویم اصدق ترین مردم درین شیوه زمرهٔ اهل حدیث است
کثر الله سوادهم و رفع عمادهم و اهلك من عاداهم که هر دم و در هر درس و تالیف و در تصنیف
وظیفهٔ ایشانست ص ورد زبان و مونس جان است نام یار بیک دم نمیرود که بکار نمی‌شود
و فرمود سید الاستغفار که بنده آنرا بگوید این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء
لك بنعمتك علي وابوء لك بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت و این
در بخاری است و نبود که ترک نمیفرمود این کلمات را بیگاه و بیگاه اللهم انی اسألك العافية
في ديني ودنياي واهلي ومالي اللهم استر عوراتي وامن روعاتي واحفظني من بين
يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي واعوذ بعظمتك ان اغتال
من تحتي و می‌گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة
نقمتك وجميع سخطك اخرجه مسلم و می‌فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبة الدين وغلبة
العدو وشماتة الاعداء و مردی را شنید که می‌گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك
انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود بدهد و چون بدان دعا نموده آید بپذیرد
و هنگام صبح چنین می‌گفت اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحيا وبك نموت واليك

النشور وشل آن شب هنگام برمی گفت لکن بجای الیک النشور الیک المصیر سے فرمود واکثر دعاء وی صلعم این بود ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و آزا وعیه جناب مبارک اوست صلعم این دعا اللّٰهم اغفر لی خطیئتی وجهلی واسرافی فی امری وما انت اعلم به منی اللّٰهم اغفر لی جدّی وهزلی وخطائی وعمدی وکلّ ذالک عندی اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر وانت علی کل شئ قدیر متفق علیه و می گفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی اخرتی التی الیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی من کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر اخرجه مسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه و می گفت اللهم انفعنی بما علمتنی وعلمنی ما ینفعنی وارزقنی علما ینفعنی و در روایتے دیگر آمده که در آخرش می گفت وزدنی علما الحمد لله علی کل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار و عائشه رضی الله عنها را این دعا بیاموخت اللهم انی اسألک من الخیر کله عاجله و اجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بک من الشر کله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی اسألک من خیر ما سألک عبدک ونبیک واعوذ بک من شر ما استعاذ به عبدک ونبیک اللهم انی اسألک الجنة وما قرّب الیها من قول او عمل واعوذ بک من النار وما قرب الیها من قول او عمل واسألک ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا اخرجه ابن ماجة عن عائشة وصححه ابن حبان و شیخین از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم دو کلمه اند که محبوب اند بسوی رحمن سبک هستند بر زبان گران اند در میزان و آن دو کلمه این ست سبحان الله وبحمده سبحان الله العلی العظیم قال فی الام اخر الکتاب قال مصنفه الشیخ العالم العامل العلامه قاضی القضاة شیخ الاسلام امتع الله بوجوده الانام فرغ منه ملخصه احمد بن علی بن محمد بن حجر فی حادی عشر من شهر ربیع الاول سنة

ثمان وعشرين وثمانمائة حامدا لله تعالى ومصليا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم
ومكرما ومبجلا ومعظما وكان الفراغ من تعليق الكتاب المبارك صبيحة يوم الاحد
المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع وخمسين وثمانمائة غفر الله لكاتبه ولوالديه
ولاهله واقاربه ولكل المسلمين آمين وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا
محمد وآله وصحبه وسلم انتهى بحروفه واقول قد طبع هذا الام في هذه الايام سنة ۱۲۹۹
الهجرية ببلدة بهوپال المحمية فان شئت ان تقف على ادلة ما في هذا المختصر باسرها رواية
وتخريجا فراجع فانها ما يشفيك ويكفيك وبالله التوفيق وبيده ازمة التحقيق

خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كل باب

مسئله عوام اهل اسلام را عمل نمودن بر ظواهر کتاب وحدیث خیر الانام صلعم اگرچه علوم خمسه اجتهاد
نمی دانند جائز ست واین چنان می توانست که از عالم بحدیث حکم خدا ورسول در حادثه پیش آمده
بپرسند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون همین معنی دارد وعامه اصحاب جناب نبوت مآب وقرون
ثلثه مشهود لها بالخیر همین راه می رفتند آری قیود نامسعود که یاران را از برای اقتدا واسوه حسنه
بکتاب عزیز وسنت مطهره تراشیده اند اراجیف سوقه بیش نیست هرگز رائحه از آن در دواوین اسلام
استشمام نمیتوان کردن سه سرور خاطر احباب ز آثار زراری ست بدمن وتفرج باغ محدثان
تنها. د دیگر راجح آنست که افتا وقضا مقلد مذهبی خاص از مذاهب اسلام جائز نیست وهرکه
عارف کتاب وسنت وبالغ بمبلغ اجتهاد در مسائل دین ست او را قضا جائز باشد وهیچ زمانه
قائم بحجج الله خالی نیست لا اقل از مولفات ممتعه نافعه ایشان سه فلولا کم ما عرفنا الهوی
ولولا الهوی ما عرفناکم دیگر اعراب بادیه نشین که جز مجرد تکلم بشهادت عملی از اعمال اسلام
وفریضه از فرائض دین بجا نمی آرند حکم ایشان حکم کفار ست لهم ما لهم وعلیهم ما علیهم
بتطویل بحث درین شان واشتغال بنقل برهان از باب ایضاح واضح وتبیین بین باشد

و دیگر جمعی گفتند که جمله اہل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگرچه عصات باشند مغفور اند و قومی
دیگر که افقه ست از برای ادله و نصوص حکم کرد که مطیع ایشان مغفور است ان شاء الله تعالی
و عاصی ہمچو دیگر عصات است و رفع عقوبت از ہمگنان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت دلیلی ندارد بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن یا
نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و یا
فاطمة بنت محمد لا اغنی عنك من الله شیئاً غرضکه بندگی باید پیمبرزادگی منفعت نیست
و دیگر مختار در بارهٔ مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار سکوت ست
و این قدر بار السند ست که ایشان از خیر قرون و افضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد
کنیم و دانیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف وی بر باطل و لکن بغی مخرج باغی از دائرهٔ اسلام
و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه پس بما مردم که بعد از سیزده صد سال آمده ایم چه رسد
و چون سباب آحاد مسلمین فسق ست و قتالش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم من بعدی غرضا فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی
ابغضهم و دیگر اجتماع در مساجد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدریس حدیث و کتابت علم دین
و قرات قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سائر اتفاقات ممنوع نیست اگر خالی ست
از معاصی و بدع و سلیم ست از مناکیر شرعی اقرؤا علی موتاکم یس و نحو آن ثابت ست معهذا
احوط آنست که قصر بر ما ورد به الشرع نماید و در محفل نو ایجاد و مجلسی تازه بنیاد که محتوی بر مناکیر و مشتمل بر
بدعات باشد ننشیند و تا تواند از آن بگریزد که در اتیان بدعات امید عقاب ست نه رجای
ثواب ست ؎ اگر ترا تماشای عید خود طلبند ز خلیل ما جوابی بگو که بیا ہم و دیگر حلف بغیر خدا
ہمچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک ست اگر زبان کسی بدان مبادرت
کرده ست زود باستغفار و لا اله الا الله گفتن تدارکش می باید نمود و دیگر سنت تقیه [illegible]

بر سر باید که جمهٔ دارد چنانکه سید الائمه داشت اگرچه تراشیدن همه موی سر روی جواز دارد لاسیما در
حج که حلق افضل از قصر ست در حق مردان در هدی نبوی گفته لم یحلق النبی صلعم راسه الشریف
الا اربع مرات انتهی و تحلیق سیما خوارج ست وهم کلاب النار و توسط لحیه یا عفا از طول و عرض
مسنون ست گو ارسال هم روا باشد ہ لی حبیب وله لحیة طولها عمدا بلا فائدة کانها
بعض لیالی الشتاء طویلة مظلمة باردة و قص شارب تا آنجا ست که اطراف لب
نمایان گردد نه آنکه او را از بیخ و بن تراشند و جواز حلق مرجوح ست دیگر تادیب رعایا و برایا بمال
نزد وقوع جنایت و عصیان و مانند آن مقصور ست بر موارد خود تقیس علیه نیست و ادلۂ آن مواضع
همچو مخصص عموم ست از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللاضی
و جز آن یکجا ذکر یافته فراجعه دیگر در مال جز زکوة حقی دیگر نیست مگر آنچه ادله خاصه دران آمده مثل
وجوب ضیافت و سد رمق محرم الدم و قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده و قوله سبحانه جاهدوا
باموالکم و انفسکم و نحو آن دیگر عمائر حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت رباء
بر قدر احتیاج مستحدث ست باتفاق مسلمین و اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نهم از
هجرت احداث چهار مصلی کرده و در رفع مناره مقصدی صالح دارد که شنوانیدن اذان ست
یکسان نیست پس اگر کدام مفسده معارض او نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حاجت
نهی آمده دیگر استعمال شجرهٔ تنباک حرام نیست چنانکه فهمیده‌اند استصحابا للبراءة الاصلیة و
تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در خبائث بمسلکی از مسالک حلت غلط مبین ست چه
اصل در همه اشیا اباحت و حلت باشد تا آنکه دلیلی بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تحریم ذلک
نظر بقیمی گفته تنباکو چیزی ست که عاشقان آن را می کشند و معشوقان می نوشند و منکران را در
بینی در آرند دیگر خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادلهٔ صحیحهٔ کتاب
و سنت ست این قدر بس باشد که منزه از مکان و زمان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده
اعتقاد را موافق ظواهر آن درست سازد و بهالج التشبیه بکلمة اجمالیة لیس کمثله شیء و حکم این

جز یکی از دو وقت
السر درد یا بیماری
بنابر شک دردی
بجا نشستن موقوف

جمله صفات یکی ست خواه استوا بر عرش باشد یا اثبات ید و عین ونحو آن و تنزیه وی از صفات
وی سبحانه وتعالی در باب موحدان ست و جانگزاے میشند عالی ورا صفت رسانان مشبهان ٥
ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم ٭ کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست دیگر اختلاف علما در
دین از طرف همین تقلید خریده در زمن و قرون مشهود لها بالخیر اتباع سنت بود و بس لیس و این بدعت
در آغاز صد چهارم از هجرت نمود اگرچه راه بسیاری از کسان زد و انبوهے کثیر را لاشه ساخت
ورنه در میان آیات کتاب و حدیث نبوت تا به تعارضی و تنافی و خلافی نیست ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا این همه شت و شتت که می بینی در افراخ است قاتلهم الله
انی یؤفکون دیگر اسماء خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توقیفی ست کم و بیش را دران راه
گذر نیست آن الحاد و ران پرحذر باید بود و قصر بر مورد باید کرد در دلائل الخیرات ونحو آن بعضی از الفاظ
تراشیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند ٥ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر ست
شمشاد خانه پرور ما از که کمتر ست ٭ دیگر حدیث حفظ چهل حدیث بجمیع طرق خود ضعیف ست بحجت
نمی ارزد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیزے نیست
زیراکه احکام اسلام همه متساوی الاقدام ست و بر چهل حصر چرا ست است مامور ست برسانیدن سنت
اگرچه یک حدیث باشد بلغوا عنی ولو آیة نص ست درین باب دیگر عبادت بطمع جنت و ثواب و ترک
معصیت بخوف نار و عقاب صحیح ست کتاب و سنت بران دلالت دارد یدعون ربهم خوفا و
طمعا و اما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى و اگر شنوی یکے
از اصحاب باطن مستقط این خیال فتد بد نیست لکن سخن در انست که فنا و بقا مقصود بالذات نیست
انچه مطلوب ست همین استسلام باحکام ظاهر اسلام ست و بس دیگر حدیث الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة بر اطلاق خود ست بعد از استثنا انبیا و رسل و کبراء ال و معهذا دران
دلالت نیست بر انکه دیگرے سید جنتیان نبود چه حدیث خبر ست نه صیغه حصر دیگر عشق زنان و
بے ریشان را وسیله وصول بسوی خدا و حب او تعالی گردانیدن گمراهی و نوعی از بت پرستی ست

بدایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بحکایتش پرداخته و تزوج آن در اسلام یکی
از مکائد شیطان رجیم ست چه در کتاب عزیز امر بغض بصر از یکدیگر وارد شده و عدم غض بین
نظربازی و شاهد پرستی ست و در ان اتخاذ آنرا وست جز او سبحانه افرأیت من اتخذ الٰهه هواه
و مخالفت این فعل با قوله تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله از اوضح واضحات باشد دیگر
حب الدنیا رأس کل خطیئة در حقیقت قول جندب بجلی ست گو باسناد حسن تا حسن بصری مرفوعا
مرسلا هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث وارده درین باب ست مثل الدنیا ملعونة
و ملعون ما فیها الا ذکر الله او عالم او متعلم و نحو آن و شکی نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیان
و جفا همین دوستی این پنجی سرا ست ع دیوانگی دوستی از بوی تو می خیزد ** هر فتنه که می خیزد
از کوی تو میخیزد و لولا الحمقاء لخربت الدنیا دیگر کفار مخاطب اند بفروع اسلام و معاقب اند
بر ترک آن و دال ست بران قوله تعالی ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین الآیة و قوله تعالی
و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوٰة و نحو آن دیگر نفی توحید و صفات فی الجملة قول فلاسفه
معتزله و جهمیه و غیر ایشان ست و اثبات او سبحانه در جهت فوق مذهب کلابیه و اشعریه و کرامیه و اهل حدیث
و جمهور صوفیه و فقهاء مذاهب اربعه ست الا اثنا عشریه و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند
و در باب قدر جبریه و در صفات نوعی از تجهم دارند و اقوی مذاهب درین باب مذهب محدثین
اهل سنت ست توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق ست بدون
تعطیل و تاویل والله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست درمیان کسانیکه تنزیه باریتعالی بالفاظ منحوته
متکلمین میکنند و درمیان کسانیکه آلهه باطله از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
کم شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم فی
خوضهم یلعبون دیگر مورد اسم لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عترت و ذریت در احادیث
و کلام علماء و فقهاء واحد ست و مراد بدان کسی ست که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را بکسیکه صدقه بروی حرام ست از قرابت وی صلعم

ودیگر آن تعمیم کرده اند و اول مفهوم لغوی ست و ثانی اصطلاح شرعی **دیگر** لفظ آل ذات اہل بیت
و ازواج و ذریت و در بعض صیغ صلوة در احادیث صحیحه واقع شده و ہست مامور ست بتصلیه بر ایشان
و تارک آن غیر آتی ست بما مور به و ترک لفظ آل از سلف در کتب حدیث بنا بر دفع مفسده [illegible]
آنست که نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند **دیگر** صلوة بر صحابه و ملائکه و
دیگر صلحا بتبعیت انبیاء علیهم السلام ثابت ست بلا خلاف و قوله صلعم اللهم صل علی آل
ابی اوفی و نحو آن دلالت دارد بر عموم و نزد بعض باول ست و ماثور آنست که صحابه را بعنوان
و اہل علم را برحمت و اہل احسان را بتقدیس یاد کنند ہمه جائز ست چه مقصود دعاست از برای
میت بهر عبارت و لفظ که باشد و لکن القاء فرق در نبی و غیر او خوشتر ست **دیگر** درود فرستادن
بر رسول خدا صلعم واجب ست فی الجمله بغیر حصر و اقل چیزے که بدان اجزاء و امتثال امر حاصل می شود
یک بار ست خصوصا در نماز و فضائل صلوة و مزایاے کثرتش بیش از بیش ست تا آنکه بعد از تلاوت
کتاب الله هیچ وظیفه بتکرار در فرد نمی رسد و بها وجدوا ما وجدوا و اسعد مردم باین سعادت
زمرهٔ اہل حدیث ست کثر الله تعالی سوادهم **دیگر** راجح آنست که تلاوت قرآن کریم افضل
اذکار ست و بعده صلوة و سلام ست بر آنحضرت صلعم و آل شریف او خصوصا در مواطنی که نص بران
وارد شده و تارک صلوة بر آل غیر آتی ست بصلوة مامور بها **دیگر** در حدیث ثقلین که تمسک بکتاب
و عترت آمده است مراد بدان صلحاء عترت و علماء ذریت اند که بر طریقهٔ ماثورهٔ جد امجد خویش ثابت
دارند نه ہر جاہل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فانظروا کیف تخلفونی فیهما اشارت میکند
بحسن سلوک با این ہر دو بمزید فریب عالم اہل بیت بر غیر وے **دیگر** نسب اولاد آباء ست نه بامہات
اگرچه مداخلت مادر درین باب ثابت ست مگر بنی فاطمه که بنی نبی اند صلعم و مگر ولد الزنا که فراش آن ست
نه عاهر را و اول بنا بر مزید حرمت سادات ست و ثانی بوجه کمال خست و دناءت و اتصال نسب و صهر
بحضرت نبوت صلعم شرف نمایان دارد و منقطع نشود در دنیا و آخرت لکن نفع آن مقصور ست بر مومن
آل و کافر را هیچ سود ازین انتساب دست بهم نمیدهد ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص عام ست

درین باب و دیگر در ایوای کفار در جزیرهٔ عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهور برآنند که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بدلیل آیهٔ سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان تا آنجاست که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیرهٔ عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی از حجاز وارد شده سوم مجوس و اهل صحف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد یعنی وجوب اجلا از جزیرهٔ عرب و آن عبارت است از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط آنست یا ما بین عدن تا اطراف شام طولا و از جدة تا ریف عراق عرضا والله اعلم و دیگر عمل بر مذهب که بر خلاف حدیث ثابت است حرام است و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول است پس نیست طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق و هر چهار ائمه نهی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در بارهٔ تقلید خود یا تقلید غیر خود نکرده و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار تقلید وارد نشده بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بذم آن ه اسکه دیدهٔ تحقیق دهر یک مقلد را چو عینک تا یکی هر سو بچشم دیگران بیند و دیگر هندوستان دار الاسلام بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد علما اختلاف کردند در آنکه دار الاسلام است یا دار حرب مذهب حنفیه آنست که دار اسلام است و مذهب محققین آنست که دار حرب است و مسئله از معارک است و اگر دار حرب است پس هجرت از آن بسوی دار الاسلام واجب باشد لکن یا من کجا و اقامت جهاد و نفس دار حرب محتاج است بسوی دلیل بین و دلیل نیست و دیگر موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و جز آن موجب سبکی بودن ایمان با آنان است و من یتولهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم فهو منهم و هر که از دل بیزار است و اعتقاد عظمت این امور ندارد باقی است بر اسلام لکن فاسق و مرتکب کبیره است و هر که از ته دل دوستدار و راضی است حکم وی ظاهر است و دیگر مدح کفار فاسق و عاصی و مرتکب کبیره است و آنهم وقتی است که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظهٔ کفر کافر

در روی باشد و اگر بنا بر صفت کفر ست خود کفرست در حدیث شریف از مدح مومن فاسق نهی
آمده تا بمدح طاغوت و اهل آن چه رسد و دیگر هجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط امن
چنانکه واجب ست همچنان عکس آن ممنوع و لکن آمد و شد در انجا از برای تجارت بصورت امان
جائز و در صورت عدم امان منهی عنه و توطین بهیچ حال روا نیست بلکه دران اندیشهٔ زوال ایمان ست
والله اعلم و دیگر تارک هجرت بعد از وجوب با وجود عدم عذر و مانع آثم ست و عاجز و مکره معذور اند
ان شاء الله تعالی و دیگر قیام بملک اسلام اگرچه حکام آنجا فاسق و ظالم باشند اولی ست از
قیام بملک کفار هرچند دران امن و امان باشد و آنچه معتبر ست در انتشار هجرت وجود امن ست در
اعمال باحکام اسلام و اذلیس فلیس و دیگر اگر در جنازهٔ مسلمان حاضر شود و یکی مدعی اسلام ست
و دیگر مدعی کفر تقدیم نماز بر مدعی اسلام باید کرد گو آن دیگر فقیه باشد و این سفیه بدلیل آنکه وی
بعلم خود منتفع نشده و این با وجود جهل کار درست بسته نموده و دیگر یکی از دو خصم حکم شریعت را خواستها
و آن دیگر حکم کفر می خواهد اگر این خواستن بنا بر کراهت و استخفاف شرع ست کافر ست ورنه فاسق
واجب التعزیر بدلیل و یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به و دیگر مصافحه هر دو دست
در هیچ حدیث صحیح نیامده بلکه در اثری از آثار صحابه وارد شده و لا حجة فیه بلکه آنچه ظاهر می شود آنست که
بیک دست بود و حرکت عنیف و بطش کبیر که امروز عامه می کنند نزدیک ست که بدعت باشد و دیگر
سماعی که خالی از منکرات باشد نه حرام ست و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت ست و باخبار و آثار
صحیحه ثابت و با مزامیر حرام ست اما احتراز اولی ست زیرا که وقوعش بندرت بوده و اشتغال بدان از برای
غالب نفوس اماره داعی ست بسوی سبل جهل و ضلالت و فسق بالتمام بابتیل ۵ کسانی که یزدان پرستی کنند ۱۲
بر آواز دولاب مستی کنند ۱۲ و دیگر عبد الوهاب نجدی عالمی بود از علمای حجاز مذهب حنبلی داشت
ایجاد کدام مذهب جدید نکرده مؤلفاتش در توحید و رد بدعت و شرک بوده است جمعی که خود را منسوب
می کنند بسوی او این نسبت بدعت است مسعود امیر درعیه تبعیت وی برای بود و اطراف ملک خود
تا حرمین شریفین غزو کرده بود لکن این هنگامه در ۱۸۱۸ع و ۱۲۳۳ هجری خاموش شد و در [illegible]

از علین و اثرش چیزی نرسیده و گمان جمعی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در نقیر و قطمیر تابعین
بر جادهٔ او هستند اکذب حدیث است چه بر هیچ یکی از افراد امت اسلام جز طاعت خدا و رسول صلعم
اتباع احدی از علما از قول قدیماً و حدیثاً در اجتهاد و در قیاس مسئله واجب نیست تا به عبدالوهاب
مسکین این مسکین چه رسد دیگر حبط عمل بمجرد ردت نیست بلکه به موت بر ردت است و چون عود
کند باسلام ثواب عملهای سابق او بسوی او عاید گردد و گناه در ردت محو شود الاسلام یجب ما قبله
دیگر اجرای قصاص را دار اسلام شرط نیست در دار حرب هم جائز است و در یاستهای اسلامیه
واقعه در هند و جز آن دار اسلام است اگرچه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنابر تحقیقی که در مجالس الابرار
و در مختار کرده والله اعلم دیگر اسمای ایام و شب‌ها در جاهلیت دیگر بود و در اسلام همین است که امروز
مستعمل است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر است بعضی از هبوط آدم
علیه السلام گیرند و بعض از طوفان و بعض از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خدا است صلعم و بدایت آن از عمر فاروق شده و همگنان حساب آفتاب کنند و اسلام
بماهتاب و هر صورت جنت است و هر صورت نار دیگر قیام لیالی رمضان باحادیث صحیحه ثابت شده
لکن تحدید بیست رکعت بازیاده نیامده و خود شارع بر یازده رکعت نیفزوده و بیش یا دت ناجائز
نیست بلکه چندانکه نفل بیشتر ثواب اکثر اما اتباع سنت بهار دیگر دارد دیگر سلف تنصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احدی در آن مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث در جانبیت بودند
ازین علم و لکن پسینیان چندان توغل کردند که این وسایل را حکم مقاصد دادند و خلط عجیبی غریب
و عجیبی در علوم دینیه رو داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته فلاحول ولا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم است که استخوان پوسیدهٔ هزار سالهٔ یونان را چون سگ لیسند
و فروغ عالم افروز فنون شرعیه را ترک داده دستار یکی ضلالت و بدعت افتند اولم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب این جرأت از کسی آمده که چشم دهٔ محبت دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
دیگر جهر بسمله در نماز و ترک جهر بدان هر دو ثابت شده و افضل قنوت سنت نزد وجود نوازل خواه

و نماز صبح باشد یا در پنجگانه بحسب اقتضاء وقت و مصلحت کار جمع نمودن تا در مدت سه ماه آمده لکن از عزائم نیست و افضل طول صلوة و مناسب ابا خفی اوست و کمیت و کیفیت مفردا و در جماعت موافق حال ماموین و مداومت بر وضو افضل ست از ترک آن همچنین قصر افضل ست در سفر بامداومت جمع در حالت سیر و قیام بعض شب افضل ست از قیام تمام شب مگر احیانا لاسیما در عشر رمضان و افضل صیام صوم داود ست و وصال و سرد آن علی الاتصال منهی عنه و از خصائص نبویست لها احادیث من ذکراک تشغلها عن الشراب و تلهیها عن الزاد ٭ و مداومت بر لبس خشن و اکل خشن از فضیلت در چیزی نیست بلکه هر چه میسر آید خوب ست قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم و ما انا من المتکلفین و این تکلف عام تر ست از اهمال و تخشین امری بذاته و بی تکلفی و بی ساختگی در جامه و نان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن رواتب ست جز دو رکعت صبح و وتر و در حالت نزول ترک جمع و فعل رواتب احسن باشد و فطر در سفر رخصت ست و صوم بشرط توانائی جائز و افضل در برای جنب نوم بر وضو ست گو بی وضو هم روا باشد و تا تواند در مسجد بحالت جنابت نوم نکند اگر چه با وضو باشد و درست ست تیمم نزد عدم ما یا تعذر استعمال یا تیقن خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و خلیفه وضو ست در جمله احوال و افضل در اغمام هلال رمضان اکمال عدت شعبان ست و صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلعم و هر چه مواظبت کرده ست بران رسول خدا صلعم در جمیع احوال است را مواظبت بران همه در همه حال سنت ست بحسب اختلاف اختصاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و تحمل بر ایذا است آنها افضل ست از اختیار عزلت و فرار از زحمت و گاهی فضیلت یکی بر دیگری باعتبار وقتی دون وقتی باشد چنانکه درین هنگام آفت فرجام و ترک سبب مع الجمع یا سبب با تفرقه علی الاطلاق در سایر اوقات نیست بلکه بحسب اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار رحمن بر عرش و نزول او هر شب بسوی آسمان دنیا و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت ست مجاز نیست و تشبیه ظاهر منفی ست بکلمه اجمالیه لیس کمثله شیٔ

وتاویل دران وصرف آن از ظاهر فرع تکذیب وتعطیل باشد وحق آنست که جمله کمالات کائنات
ظل کمالات ونعوت جلال وجمال صاحب عرش عظیم ست وحقائق ودقائق آن خاص بحضرت
الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست ۵ عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا که انچه جز
هستی ست هیچ وانچه جز حق باطل ست **دیگر** حمد وصل ایمان وسوال مقبورین وتوبه واستغفار
وسید استغفار ودعاهم ثابت ست وانکارش انکار منصوص ثبوت ملبس بدان حرمان ست
از مراتب کمال ایمان وتمام احسان **دیگر** رفع سبابه در تشهد نماز ثابت ست بسنت صحیحه واز
اوضاع اصابع انسان نود ونه صورت بازاء عقود اعداد وضع کرده اند ولکن انچه در رفع مسبحه مسنون ست
عقد پنجاه وسه ست وجز آن نیز آمده واین اشارت نزد قول الا الله از تهها دست می باید **دیگر**
مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست وهرکه قائل وجوب قرارت فاتحه خلف امام ست قائل ست
بان وهو الحق گو جمهور مخالف آن باشند وبسمله آیت ست از فاتحه واز دیگر سور جز سوره برات
دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض ست بنص صحیح صریح محکم غیر متشابه غیر منسوخ
ونیست نماز مر کسی را که آنرا نخوانده واستماع وانصات در غیر اوست زیرا که این کریمه در باره نماز
بالخصوص نیامده وحدیث مخصص اوست اگر عام مش گیرند واحادیث وجوب قراتش بحد تواتر رسیده
آری سوای فاتحه چیز دیگر نخواند که از ان منع صریح آمده وادله منع مقتدی از خواندن فاتحه
در پس امام همه واهی ست ونیست دالی باثبات مقصود وغالبش از محل نزاع اجنبی افتاده وهمه را
جواب شافی وکافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلک الا الجمود علی التقلید
او التعصب الغیر السدید **دیگر** اختلاف کرده اند در جنتی که هبوط آدم از انجا شده نزد جمعی
آن جنت در ارض بود وپس از سکانی آباد بمکانی ویران افتاد ونزد دیگران همان جنت ست
که اسلامیان روز آخرت در انجا در آیند وادله هر دو فریق بسیار ست آما بر بطلانی صحیح صریح که ثلج
صدر کند وعطش اضطراب برد در میان نیست پس اولی توقف ست از خوض در امثال این
مسائل والله اعلم **دیگر** هبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده واز ینجا اولاد وذریت او

باقالیم دیگر شتافته متوطن گردیده وبعض اخبار وآثار در فضائل هند وارد شده والفاظ هندی جزو قرآن شریف
گشته ولکن این روایات خالی از شذوذ وغرابت بلکه نکارت نیست ع گر نیست از بهشت فزون
بوستان هند به آدم ز ناز ونعمت جنت چسان گذشت **دیگر** استعاذه از هدم وتردی وغرق و
حرق وفقر باحادیث صحیحه ثابت شده اگرچه در بعض آنها اجر شهادت نیز ثابت ست پس مصاحب
این سپنجی سرا راخوردش نخواهد اگر بے خواسته با وجود استعاذه وفرار از مواقع آن ابتلاء رود به اجر
موعود وتکفیر ذنوب مقرر ست **دیگر** صلاة ظهر را در فارسی نماز پیشین وعصر را نماز دگر ومغرب را
نماز شام وعشا را نماز خفتن وصبح را نماز بامداد گویند وهر یکے را ازین نمازها اول واوسط وآخر ست
وشناخت اوقاتش از شارع بر وجهی آمده که در دریافت آن بدوی وقروی وصبی وزن وپیر
وبرنا همه یکسان اند وحدیث اقدام در صیف وشتا ضعیف ست وافضل اداے او ست بر میقات
در اول وقت ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا **دیگر** وجود کواکب ثابته وسیاره
محقق ست بکتاب وسنت در آسمان دنیا وآنچه اهل هیئت برین هر دو اصل افزوده اند
عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتصار بر مورد طریق سلامت باشد ودر کتاب وسنت ذکر
شمس وبروج او وذکر قمر ومنازل وی وذکر نجوم وکواکب وقوس ورعد وبرق وجز آن آمده و
سیوطی در هیئت سنیه بجمع آن پرداخته وفیه الرطب واليابس **دیگر** غیبت مسلمان حرام ست
در هر حال وبر هر حال ومواضع استثنا مخرج ست بادله کتاب وسنت وضرورات را مخارج نشان
داده اند فارتفع الاشكال **دیگر** سبب شفعه شرکت وخلطه ست نه مجرد همسائگی جداگانه ونیست
تعارض میان احادیث باب مگر نزد کسیکه عارف نیست بکیفیت استدلال وتوانا نیست بر مدارک
شرعیه پس در هر چه شرکت ماند وبود ست خانه باشد یا چمن شفعه دران ثابت ست باحکامها
وهر چه قسمت پذیرفته وطرقش مصروف گشته وحدودش مقرر گردیده دران شفعه را سانیست
دیگر رفع قبور حرام ست على الاطلاق وامر بتسویه آن بصحت رسیده وقبر نبوی را که یک شبر بلند کرده اند
ودیدند فعل صحابه ست نه قول نبوت وبنا کردن بر گور وافروختن چراغان بر وی وگچ وگل نمودن

آن و اندا ختن جامه بران و نوشتن بران و نشستن بالای آن خواه از برای سیر باشد یا
جز آن و پامال نمودن قبر و گرد اگشتن و نذر و دست نذر و نیاز نمودن و آوردن و جانوران را بنام
اصحاب قبور ذبح نمودن و از برای زیارت اموات سفر فرمودن و پالان جستن و بنا برای عرس
گرفتن و عیدگاه ساختن و امثال این امور همه ظلمت بر ظلمت ست و بعضی ازین چیزها بسرحد کفر
و لعنت و شرک و بدعت و فسق و فجور میرساند دیگر نماز وتر بجهند وجه ثابت شده یک رکعت و
پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و در روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت ست و اگر ثابت شود
بیک تشهد بلا فصل آمده و در آخر شب افضل ست و جا تمند را در اول شب جائز و درین باب تقیید
تقیید باول و آخر شب نیامده پس بر اطلاق خود باشد دیگر وجه اختلاف در میان صحابه و تابعین
در مسائل فروع و بنا عدم تدوین کتب سنت و فقه حدیث ست هر یکی بحسب معلوم خود کار می کرد
و بعضی را صحبت نبوت بیشتر میسر شد و بعضی را کمتر و نیز و عدم دلیل بر آمد کار با جتهاد بود و لکن
بعد ازانکه سنن مدون شد و صحیح از ضعیف ممتاز گردید ابقا اختلاف یعنی چه غایت ما فی الباب آنکه
در مشتبهات استبرا کند و حلال بین را بگیرد و حرام بین را ترک دهد این طریق سلامت بسی
نزدیکتر ست سلوکش فرماید و از جدل و خلاف همچو تیر از کمان بدر رود و لا یزالون مختلفین
الا من رحم ربک پس ناچار از وقوع در اختلاف مرحوم ست و واقع در آن خیر یابون دیگر
سبب اختلاف فقها رتباین افهام و رای ست و بعد مسافت قری و عدم علم با حادیث مصطفی
بنا بر عدم تدوین دواوین سنت و اختیار اخبار مرسل و موقوف و مرفوع و منقطع و ضعیف و شاذ
و منکر بلکه موضوع و مختلق و جز آن بحسب تیسیر و عدم تنبه و لکن بعد از تهذیب و تنقید سنن حاجت
باین مکر و فن باقی نیست حمیت سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را منکر و منکر
را معروف گردانیده است و سنت را بدعت و بدعت را سنت وانموده فانا لله و انا الیه راجعون
دیگر سبب اختلاف در میان اهل حدیث و اهل رای کثرت روایات و قلت اوست و از اوایل
از طبقه محدثین کشش و کوشش بسیار در تنقیح متون و طرق نموده و جمعی دیگر از علما سعی در اجتهادات

فرموده تا آنکه آخرها بر تقلید مردے از گذشتگان اقتصار نموده اند وبعد از قرون مشهود لها بالخیر
زلازل و قلاقل بسیار و رعد و برق بیشمار در دانشمندان خزیده و نوبت خلاف و جدل
تا جائیکه رسیده است رسیده حتی که زوال آن جز بظهور مهدی و نزول عیسی علیهما السلام
متصور نیست ٥ خوشنودی تست مطلب ما * یا رب رحمی بیار سببا * و دیگر انتساب
بسوی مذهبی از مذاهب بوجهی که خروج را از آن مذهب مکروه و ممنوع دانند بدعت ضلالت است
در سلف احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مائة اولی و ثانیه را اجتماع بر تقلید
مذهب واحد بعینه نبود همین و دگر نه مردم بودند علماء و عامه عامه در مسائل غیر مختلف فیها صفات وضوء
و غسل و احکام نماز و روزه و جز آن از آباء و معلمین بلا دخود می آموختند و در واقعه نادره
بلا تعیین مفتی استفتا می نمودند و بجا می آوردند و در علما جمعی بودند معن در تتبع کتاب و سنت
و متصلب از برای اقتدار باد لّاین هر دو و گروهے در امور متوقف فیه باجتهاد می پرداخت
لکن هدایت بترک آن نزد تیسر وجود دلیل می کردند و آن جمود بر تقلید نهی می فرمود و بعد از
دو صد سال هجرت ملة اهل اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذهب مجتهدے بعینه
کمتر بود و مجتهد گاہے مستقل بود و گاہے فی المذهب و در صد چهارم راه و رسم تقلید فی الجمله
شیوع گرفت اما نه باین جمود ولهذا و که امروز هست آن همه التزام والتیام نزد زوال دولت اسلام
از خلفاء و دار السلام صورت گرفته و کان امر الله قدرا مقدورا و باین هگذر مردم یمین و شمال
شتافتند و چیزهائے تو در دیانت ایشان پیدا آمد و روز افزون شد مثل جدال و خلاف
در فقه و کلام در عقیده و همه بر غیر اساس است و سراپا وسواس * و دیگر شرک در الوهیت و در عبادت
و در ربوبیت و شرک در نیت و ارادت و در تعطیل و تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
و بالعکس آن توحید در الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت است بادلة کتاب و سنت و چنانکه توحید
راس جمله طاعات است همچنان شرک سر جمله سیئات توحید مکفر ذنوب شود انشاء الله تعالے
و شرک محبط جمله حسنات گردد بلا ارتیاب کتب و رسائل توحید هیچ تجرید مفید و نحو آن کفیل بیان

این مسائل واحکام ست دیگر اتخاذ انداد و اعتقاد در بعض عباد از اهل قبور و جز ایشان از احیاء
بداشتن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن با ایشان در آنچه خاصهٔ پروردگار ست شرک ست
یا کفر جز خدا احدی معبود و مسجود و مستعان و مستمد به در هیچ زمان و مکان نیست ع غیر حق هرچه
دلیت را برود به سد راه تو همان خواهد بود دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی ما بین
عرش و سماء سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر تا
و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجره و زلازل و جبال و بحار و انهار و بحر نیل و فرات و
جیحون و سیحون آمده و بعض قوی و بعض ضعیف و بعض شاذ و بعض غیر ثابت ست پس آنچه در مرفوعات
صحیح آمده در خورد قبول ست همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر او ست لائق توقف ست
بنا بر عدم دلیل و هرچه سر بسر بقول فلاسفه ست یا ماخوذ از اسرائیلیات غیر حری ست بقبول گو بعضی
ازان بیانات اصلی داشته باشد اما ما مامور نیستیم بتصدیق و تکذیب آن و اقتصار بر ما ورد و عدم
تفوه بما وراء آن طریق مامون ست دیگر رنگ کردن موی سر و ریش بحنا و کتم و سائر الوان
جز سواد مندوب بلکه مامور به ست و سواد منهی عنه ست احادیث صحیحه درین باب وارد شده و دران
تنظیف شعر ست از شبه آمیخته بدان و مخالفت اهل کتاب ست و خضاب دست و پای در رنگ
زنان حرام ست بر مردان و روایات وارده در اباحتش همه واهی ست دیگر حلیت زر و حریر
از برای زنان است ست پس مردان را استعمال و تحلی بذهب حرام باشد و سیم را والعبوا بها
کیف شئتم آری اکل و شرب در آوند سیم مردان را هم منهی عنه ست و لکن حرمت سائر استعمالاتش
محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خور و نوش قیاس مع الفارق ست دیگر مردان را همه
الوان جائز ست جز معصفر بدون فرق میان شسته و خام و حلهٔ نبوی سرخ محض بوده مخطط بود و بصفرت
صبغ فرموده و زنان را رخصت ست در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب رسالت قمیص و عمامه
و ازار بود و در سراویل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر جر ثوب بطریق ناز و نخوت وعید فرموده
خز حلال ست و حریر حرام و راجح در مشوب بغیر عدم استعمال ست دیگر حجاب و احتجاب در ازواج مطهرات

و در حق زنان است مستحب ست و غض بصر مرد از زن و زن از مرد مامور به ست و از ابدای زینت از برای
غیر بعول نهی آمده مراد به زینت حلیه و کحل و خضاب و نحو آن ست که اجنبی را دیدن آن روا نیست
تا چه رسد بدیدن ذراع و ساق و عضد و عنق و راس و صدر و اذن که ابدای اینها جائز نبود و دیگر ختم صحیح بخاری
از برای شفای مریض و دفع دیگر نوازل و تلاوتش بطریق وظیفه روا ست وجهی از برای منع آن
معلوم نیست چه این ختم و قرائت در حکم دعا ست و سنت صحیحه بدعا وارد شده و محروم از دعا محروم از نفع
و ده است و موفق بدان صاحب استجابت و وفا و اهل علم و ذکر تجربه کرده اند اثر و نفع این ختم را در
دفع مکائد شیطان و رفع حوادث ازمان والله اعلم و دیگر بدعت در لغت اختراع شی بر غیر مثال ست
و در شرع آنچه امر شرع بدان وارد نگشته نه دلالة و نه اشارة و نه قولا و نه فعلا و هر بدعت ضلالت ست
و هر ضلالت در نار و تقسیمش بسوی حسنه و سیئه بلا دلیل ست و ایجاب تقسیمش ایجاب بدعت است والله اعلم
و دیگر تارک صلوة عمدا بوجهی که وقت نماز بدر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگزاردن آن نپرداخت
کافر ست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیحه وارده درین باب پسند اولوا الالباب نیست در حدیث
آمده بین الرجل وبین الکفر الصلوة رواه الجماعة الا البخاری و این دلیل صریح و نص صحیح ست
بر آنکه ترک نماز از موجبات کفر ست و دیگر وقت نماز فوت شده همانست که یادش آمد و این ادا ست
نه قضا اگر بنسیان یا بنوم نگزارده است و اقتضای مقام آنست که عامد را قضا نبود ولکن قوله صلعم
فدین الله احق ان یقضی بعموم خود شامل این صورت میتواند شد اگرچه دلیلی خاص صریح درین باب
موجود نیست و دیگر بر وجوب ترتیب در قضای فوائت دلیلی صحیح نیامده و مجرد فعل دلالت نمی کند
بران مگر آنکه بعموم صلوا کما رأیتمونی اصلی استدلال کنند ولکن این استدلال خالص نیست از
شوب اعتراض و معارضه و قضای آن در جماعت مستحب می نماید و دیگر زنان را گزاردن نماز در مسجد
رخصت ست ولکن خانهای ایشان بهتر ست از برای ایشان و منع ایشان از مساجد نمی سزد
این قدر بسند ست که خوشبو مالیده نیایند و در شب بیایند و فرق نمودن در زن جوان و پیر
بی دلیل ست و در خصوص حضور ایشان در مصلی دلیلها آمده مگر آنکه اندیشه کدام مفسده یا فتنه باشد.

که دفع مضرت مقدم است بر جلب منفعت و دیگر صدقه و زکوة حرام است بر بنی هاشم و موالی ایشان و اما
بعض ایشان بر بعض نیز نا روا است و حدیثی وارد در بارهٔ صدقهٔ بعض ایشان بر بعض غیر
ثابت است و بنی هاشم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نیز بعض صدقهٔ تطوع
جائز است نه فرض ولکن احادیث دالّه بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و دیگر
وقف در راه خدا منجملهٔ قربات است که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او را و حضر
اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سود نمیگردد در مصالح مسلمین جائز است و
ازین وادی است آنچه در کعبهٔ مکرمه یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف وی صلعم نهاده اند تا با دقاق شاهان
و دیگر چه رسد و دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صریح بلا علت امر بسفر از برای زیارت قبور نیامده و مجرد
حدیث بر زیارت افادهٔ انشاء سفر نمی کند و آخبار وارده درین باب همه ضعیف یا مکذوب یا موضوع است
و سفر زیارت شامل جملهٔ قبور است خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل امت حجت نیست و نه در قول
احدی جز شارع و دیگر تشیید مساجد غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زخرفت
آن بجوز زخرفت اهل کتاب منع نموده و مراد بتشیید رفع بنا و تطویل اوست و زخرفت بمعنی زینت است
پس تشییدش داخل بدعت باشد و بدعت ضلالت است و دیگر ثواب قرب و صدقات و هدایا
از احیا باموات میرسد ولکن اقتصار بر صور وارده احب است و اولی بسنت ثابته و زیادت بران
غیر ضرور است و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و نماز از ولد و صیام از وی و از غیر ولد و دعا از
ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان را مسنون است اما بدون شد رحل
و زنان را ممنوع نه در زیارت دعای ماثور بخواند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مدرک اسلام
بطریق صلهٔ ارحام اما استغفار را برای وی نا روا است و لعنتی که بر زوارات قبور آمده مراد بدان
مکثرات زیارت اند و زن اگر جزع و فزع و بی تابی و کار غیر معروف نکند امید است که ماذور نشود
والله اعلم و دیگر ادلهٔ شرعیه منحصر است در دو چیز یکی کتاب عزیز دیگر سنت صحیحه و این هر دو دلالت
دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بدلیلی از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و احقاق

این هر دو با آن هر دو نبی ایجاب شارع ست و جمهور فقها اتفاق کرده اند بر ترجیح ادله قول عام
ایشان که دلیل شرعی چهار ست مجروح ست با دلائل ساطعه و مجاب ست بنحو دیگر که در اصول فقه
مذکور ست ۵ دیگر حسد و کبائر از انبیا بعد از نبوت ممتنع ست و قبل آن نزد جمهور غیر ممتنع
و صغائر و صغائر مختلف نیست اکثر بجواز رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
در شرع نفیا و اثباتا موجود نیست ولکن ظواهر ادله قاضی ست بوقوع لابد ست از تنبیه بر آن و ازالۀ آن
یا قبل از وفات ۶ دیگر اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد و انّی لهم ذلک پس معتبر در آن اجماع
اهل آن فن ست نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقها و در اصول قول اصولیان
و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قس علی ذلک و عدم حجیت این فرق
سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین رهگذر از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند ۷ قیاس را انواع ست معتبر از آن همان قیاس
جلی ست پس نص و قیاس حجت ست در امور دنیویه و استحسان نوعی از بدعت باشد ۸ دیگر
قول و فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصا نزد مصادمت
با ادله قرآن و متفاوت با حدیث رسول الانس و الجان و هر که اثر را حجت گفته حجتی نیره بر آن نیاورده
و معلوم ست که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول و فعل شاهد و متابع شرع ثابت
می تواند شد ۹ دیگر سد ذرائع ثابت ست بسنت صحیحه و منع از آن ناجائز و مذهب مالک درین
باب ارجح مذاهب ست نظر بدلیل و این طریق نزدیکتر ست بتقوی و طهارت و حافظ است
از وقوع در حیل ۱۰ دیگر رویت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت ست و نزد بعض حجت نیست و
ثانی راجح ست و کریمۀ اکمال دین و اتمام نعمت و جز آن دلیل ست بر آن و هر چند تا کلام ضابط
باشد اما بروی و بر غیر او حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتقض نمیشود ع چون کلام آفتاب
همه را آفتاب گویم * نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم * از اینجا ست که چون بعضی از مردم
مسرت آنحضرت صلعم را احتفال بمولد در خواب دیدند کار بر مشائخ است نکار آن نمودند که فرحت

بر ربعیت اعنی چه در آن خراب اهل علما اسماع با عدم فقه با عکس القضیه نمودند و دیگر مجتهد کسی ست که استفراغ وسع خود
در استحصال ظن بحکم شرعی نموده ولا بد ست که عاقل باشد و او را ملکهٔ اقتدار بر استخراج احکام از ماخذ حاصل بود
و این را چند شرط ست یکی علم بنصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد باحکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث محوج ست انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بسند ست و همچنین در سنت تحدید بپانصد حدیث قول عجیب ست و صحیح همان
مقدار کفاف باشد دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا برخلاف اجماع نزد کسیکه قائل
بحجیت اوست فتوی ندهد سوم علم ست بلغت عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث نبی را هبر
نرود و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست تمکن بر استخراجش از مؤلفات ائمه و مواضع آن کافی ست
چهارم علم ست باصول حدیث و فقه بر قدر ما تمس الیه الحاجة و چندانکه باع دران طویل افتد
کار بآسانی گراید پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ این هر دو اصل اصیل و آئین بغایت سهل ست
چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر ازان چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد باری
در طاقه می تواند ضبط کرد و توسیع دائرهٔ این باب که صنیع فقهاء رأی ست چیزی نیست و
قصور درین مراتب خمسه موجب نزول از رتبهٔ اجتهاد ست و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگر ست غیر این مختصر و دیگر تقلید در لغت انداختن قلاده است در گردن غیر و تقلید
هدی انداختن ناقه و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن ست بقول کسی بغیر حجت پس عمل بسنت
خارج ست ازین تعریف زیرا که از وادی قبول روایت ست نه قبول رای و حمل لفظ اطاعت و
اقتدا و اسوه و اتباع و اعتصام و تمسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاهت مستدل ست چه
بودن این الفاظ بمعنی تقلید نه حقیقت لغویست و نه حقیقت شرعیه بلکه مجاز اصطلاحی
نیز نیست ع سارت مشرقة و سرت مغربا شتان بین مشرق و
مغرب و دیگر اینکه تقلید در مسائل شرعیه فرعیه نزد بعضی جائز و نزد بعضی دیگر مندوب و
نزد بعضی آخر واجب و نزد بعضی از ائمهٔ دین مکروه یا حرام ست و قول ثانی راجح ست و کتاب و سنت

بران دلالت واضحه دارد والتزام مذهبی خاص بدعت ست بلاشک وشبهه وایجابش ایجاب
بدعت وائمهٔ اربعهٔ فقها نهی کرده اند از تقلید خود وتقلید دیگران هر که باشد وهر کجا که باشد
وقضاء غیر مجتهد در احکام دین ممنوع ست بنص القضاة ثلثة وجز آن ومجتهدان در مذهب حنفیه
از عمری دراز منقرض گشته اند ودر شافعیه وحنابله بسیار گذشته وائمهٔ حدیث مثل اصحاب
صحاح ستة وجز ایشان بالغ بودند بمبلغ اجتهاد مطلق وهمچنین جمعی کثیر وجمی غفیر از خدم وحشم ملت
مطهره در قطرین ونحو آن وهنوز اثری ازان وبعض افراد باقی ست ولا یخلو زمان عن
قائم بحجة الله لعباده ٭ وقصر اجتهاد مطلق بر چار کس از افاضل امت تحجر واسع ست ٥ هنوز
آن ابر رحمت درفشان ست ٭ می ومیخانه با نام ونشان ست ٭ دیگر جمعی گفته که اصل در
اشیاء اباحت ست ونزد بعض منع ونزد بعض توقف واول حق ست وادلهٔ کتاب وسنت
بران دلالت دارد مگر آنکه تخصیصی آید وبراهین منع وتوقف را جوابهای شایسته وبایسته گفته ام
که در محل خود مذکور ست ٭ دیگر معنی تعادل ادله تساوی هر دو ست در قوت وضعف ومعنی تعارض
مخالفت ست ومفهوم هر دو ومعنی ترجیح فضل یکی بر دیگری ست ومقصود بدان ایثار حق
وطرح باطل ست واختیار قوی وترک ضعیف وتعارض در کتاب وسنت در ظاهر باشد نه در
نفس الامر وآن ظاهر را علمای حدیث مدفوع نموده اند وتوفیق وتطبیق بخشیده تعارض را تهافتی
که غیر مدفوع ست در مؤلفات فقها ست خصوصا اهل آرا ووجوه ترجیح قریب بصد وجه است که
در ارشاد الفحول وحصول المامول وهدایة السائل مذکور ست ٭ دیگر قرآن شریف مشتمل ست
بر حروف وصوت بنص سنت وحدیث وباتفاق ائمهٔ سلف ومخالفین این مسئله محجوج اند بادلهٔ قاطعه
بر ثبوت آن وتشبیه بکلام غیر صالح ست بلکه احتمالی دارد ودر نفی مماثلت هیچ شی با وسبحانه
در اوصاف ونعوت ذات مقدس لاهوت آنچنان کامل آنست که سر بقبول امثال این مسائل
فرود آرد وخوض را دران روا ندارد که مامور ستیم بتفویض نه بخوض در کشف حقائق صفات
بلکه واجب بر ما سلوک سبیل سلف صالح ست که از هجوم لا یعنیها در عافیت گذشته اند ٭ دیگر

سخن در کرویت عرش بنا بر انکار استوا رحمن بالای آن هنجار حکمای پیشین و رفتار فلاسفهٔ
یونانیین و شیوهٔ متکلمین مبتدعین ست جز زیان ایمان سودی و دیگر نمی آرد اعتقاد موافق ظواهر
کتاب و سنت کافی و منجی ست و این قدر بحث و انهماک و خوض در آیات ذات و صفات تشبیه
غیر مرضیهٔ جهمیه و افراخ ایشان ست و معهذا ائمهٔ حدیث بر تقدیر کرویت عرش نیز اثبات صفت
استواء و احاطه و فوقیت و علو و رفع مکانت کرده اند و لله الحمد و ابن سینا و اشباه و نظائر او را
منسوب بسوی جهل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکمای پیشین نموده و قدتم الرسالة دیگر قومی در ترک
اوامر و نواهی و عدم اهتمام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقضی شده سعید در شکم سعید ست
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیدهٔ اهل کتاب ست چه ادله وارداند بر اتیان اوامر
و ترک نواهی و عمل بارکان داخل ست در مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مومن ببعض و کافر
ببعض غیر مومن ست بخدا و رسول اگرچه متنزه باشد بشهادت در ظاهر دیگر انبیاء و رسل واسطه اند
میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان دادهٔ ایشان کرده وی بندهٔ مقرب
خدا و ناجی روز جزا ست و هر که بر خلاف ایشان رفته وی ملعون و ضال و محجوب از قرب
ذو الجلال ست انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع مضار
و جلب منافع و حصول رزق و شفاء مریض و نحو آن شرک ست این کار خدا ست کار بندگان
مصطفی نیست بنده بنده است گو بر آسمان پرد و خدا خدا است گو بر آسمان دنیا فرود آید ع
العبد عبد وان ترقی والرب رب وان تنزل دیگر شفاعت مقید ست باذن و ثبوتش
از کتاب و سنت هر دو ست مگر هیچ کس نمیداند که وی در آن شفاعت می در آید یا خیر و اگر
در آید در بارهٔ وی پذیرا میشود یا نه امید داری با عمل صالح نشان دانشمندی ست و یاس
با وجود عمل علامت کفر و خواهش درجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری مشرکان که عبادت
اوثان و اصنام کرده اند و می کنند اگر ایشان را واسطه و وسیله نجود در نجات و قرب خالق نمیپنداشتند
نیست پس ما با ایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان ست ما اشبه اللیلة بالبارحة دیگر

هر درد را درمان ست چون دارو راه وارسید در دم باذن خدا شفا دهد بهم رساند قرآن شفا
و رحمت ست از برای اهل ایمان و دعا را از قضا و مخ عبادت ست آدوار قلب و قالب را
همین دو علاج ست دوا و دعا و تخلف شفا در حصول مدعا مبنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
منفعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تفویض درد و دوا افضل ست و اعراض از دعا
حرمان مردم در تمادی آداب و شروط دعا تقصیر می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت می نمایند
حالانکه این قصور خود از طرف ایشان ست نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق مقال
و اکل حلال ست و آن که حدیث یمد یده الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام
و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک نص قاطع و برهان
ساطع ست درین باب و نیست دعا و دوا منافی توکل بر خدا او دیگر جمعی مدار کار خود بر رجا
نهاده ست و بنصوص رحمت و عفو و مغفرت بهره دست خود آویخته و در سبق رحمت بر غضب
مست لایعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا رجا یا قدر نهاده فهمیده اند که ایمان همین تصدیق مجرد ست
و عمل در آن داخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان ست و بعض را صلاح آبا و
اسلاف مغرور گردانیده و بعض بر شفاعت انبیا علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت
جهل بسیط و قلت علم و فهم ست او تعالی چنانکه نکته نواز ست همچنان نکته گیر هم هست ایمان میان
خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پله کار نمیدهد و از یک پای بسته چه آید و از دست شکسته چه
گشاید صفت جمال با جلال همعنان ست و غفار با قهار هم وزان کیس آنست که عمل می کند و
بیشتر میترسد و گول آنکه نمیکند و امید دارد حسن ظن دیگر ست و غرور و اغترار دیگر کتاب و سنت
کفیل مواضع خوف و رجا ست و بهزار اول این هر دو هیچ امر مخفی نیست الا بر غفلا و دیگر تنقیح در سیاق
حدیث بدعت فتنی زبان می کند که داعی باشد بسوی آن و اذ لبس علیه آری هر که منکر امر متواتر
از شرع و معلوم از دین بالضرورت ست رد آن شخص مردود باشد ورنه اصل عدالت در روات و
رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق ست پس لیس و قیود دیگر مجروح ست و صحابه متفق اند

برقبول روایات ونساق التاویل پس تشیع ونصب واعتزال ومانند آن قادح در قبول روایت
نیست اگر دعوت وکذب ونسیان درمیان نباشد واین ضابطه اعتراضات بسیار راکه برروات اخبار ست
ازهم می پاشد دیگر سخن اقران وامائل که مخالف هم اند در مذهب وعقیده در خور قبول
در حق یکدیگر نیست این مذهب شوم باب عداوت وتعصب را برهمگنان کشوده واز مجلس رای
انصاف بدشت اعتساف بیرون برده الا من عصمه الله تعالی ونقول اهل علم در تایید این حکم
وتوثیق این فتوی بسیار ست واین جرح وتعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی ودشمنی
باهم سبب جدال وقتال بسیار ورد مسائل واحکام بیشمار گردیده وتوجیح یکی در دیگری بموجب شرعی
ودعوت ضرورت دینی بنا بر حسد وبغض ا وکسب نام در زمرهٔ سفهاء اول دلیل ست بر عزت
اسلام وبرد بول دین واوضح سبیل ست از برای خندیدن اعدای اسلام وچیره شدن مخالفین
بر محبان ایمان عصمنا الله سبحانه عن ذلك دیگر حفاظ حدیث را چند طبقه ست یکی صحابه
دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث وافر بود ومحدثان سربر آوردند
بعده کذب وفسق فاشی شد ورخنه در کار وبار دین افتاد چهارم طبقهٔ اقران قاضی ابو یوسف
حنفی ست و درین وقت نیز عدد حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری وقتا فوقتا علم حدیث
رو بکمی نهاد تا آنکه شد آنچه شد وعقل بجای نقل نشست ع پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز
بسوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبی ست مگر شرذمهٔ قلیل در شاذ آخرین والحمد لله علی
کل حال دیگر طریق معرفت احکام ومسائل دین تلاوت کتاب وتدریس حدیث مستطاب
ومطالعهٔ کلام علما این هردو علم شریف ودانستن علم لغت ست واما کتب علم کلام وفقه راسی
لبس ملبس حق ست بباطل وشبه خطا ست بصواب طالب دین وعلم را کور وکر میسازد ودرگو
تقلید شوم انداخته از برکات وانوار قرآن وحدیث محروم میدارد ع محال ست سعدی که
راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان صح الزیادة
والنقصان دیگر صحیح ست ایمان کسی که اقرار دارد بظواهر اسلام اگرچه باخبر نیست از جمیع عقائد

وهمین ست حق بحت وجزم محققین متوقف اسلام بر معرفت حقائق ودقائق علم کلام که جزمند برد
ور معارف علمیه آنرا نمی تواند فهمید از ابطل باطلات ست شریعت سمحه سهله بیضا که شب او چون
روز باشد ازین خرافات برکران بوده وسلف صالح از دریافت این زیادات وزوائد ملی
شکم درعافیت گذشته که بزهد وورع کوش وصدق وصفا ÷ ولکن میفزاے بر مصطفی ÷
دیگر توحیدی که کتاب وسنت بدان وارد شده نفی شرک ست بانواعه واخلاص عبادت وربوبیت
والوهیت ست باقسامه از برای او سبحانه وهموار ه انبیاء علیهم السلام بابطال توحید فلاسفه وجهمیه
وقدریه واتحادیه پرداخته اند وعقل ونقل هر دو دال ست بر بطلان آن کل ما خطر ببالك
فالله تعالی سوی ذلك توحیدی بهتر از توحید قرآن وتجریدی اکمل تر از تجرید سنت سید الناس
وجان در میان نیست لبیس وراء عبادان قریة ولا عطر بعد عروس **دیگر** داعی بسوی تفرق
در دین وباعث بر اختلاف اعظم در مسلمین وموجب تباین در شرع مبین همین دخول رای ست
در شریعت حقه پس بسیار مردم پیش از ظهور این آراء فی الجمله باهم متفق بودند وهمگنان را عمل
بر نصوص کتاب وسنت وادله قرآن وحدیث بود وقتی که فنون راے ظاهر شد مردم فرق متفرقه
واحزاب متحزبه گردیدند الا من عصمه الله تعالی واین داء عضال در اسلام از اهل کتاب خزیده
موسی علیه السلام توریت را تفسیر کرد ونامش مشنا نهاد واین تفسیر مرفوع بود دو کس از یهود پیدا آمدند و
آراء خود در مشنا آمیختند وکم وبیش نمودند ونسخها ازان شهرت گرفت آن را انجمله یکی تلمود نام دارد
اختلاف در دین یهود وتفرق در شریعت موسوی از همین جاے پیدا شد آن مشنا بمنزله قرآن اند
در ملت اسلام وتلمود بان بشابه مقلدان اند درین دین مبین که رق الزجاج ورقت الخمر ÷
فتشابها فتشاكل الامر ÷ فكانما قدح ولا ماء وكانما ماء ولا قدح ÷ **دیگر** هر فرقه
از مبتدعه معتقد آنست که وی بر حق ست ومخالف او بر باطل وخود را تابع نامه آسمانی ورسول ربانی
می پندارد ولکن فرقه ناجیه همانست که پاشے بر کتاب وسنت ومقتدی بسلف است ست پس پس
چه میزان اعتدال سنت وبدعت وحق وباطل وصواب وخطا همین قرآن کریم ودو اوین حدیث بقیست مطهر

لاثالث لهاهرچه درین ترازو سره آمد سره ست وهرچه ناسره آمد ناسره است این معیار از برای دریافت نیک وبد وصحیح وغلط جمله احکام ظاهر وباطن کافی ووافی وشافی ست وما انا علیه واصحابی بدان منادی ست کیش بدعت شده تا شیوهٔ یاران نواب بغیر سنت نبود چارهٔ بیماری دل **دیگر** محبت عزوجل از اعظم فرائض ست بر عباد آیات واحادیث بسیار بران دلالت دارد وآثار این محبت ایثار کتاب اوست بر جمله کتب بعده محبت پیغمبر ست صلعم وآین نیز فرض ست برامت واثر این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگنان بعد محبت عباد صلحا ست از اهل حدیث بحسب مراتب قرب وبعد هر یکے از اتباع وابتداع وآثار این محبت اخذ ست بقول کسیکه سخن او موافق حکم خدا ورسول ست ورد هر حکم که برخلاف اوست از هر که باشد وهر کجا که باشد ست دعوا اکل قول عند قول محمد فما آمن فی دینه کمخاطر **دیگر** دعای او تعالی نوعی از انواع عبادت ست بدلالت کتاب وسنت پس داعی غیر الله وطالب امری ازان امور که بدست قدرت او تعالی ست عابد غیر الله ست وبعثت انبیاء ورسل از برای همین اخلاص وتوحید وافراد او سبحانه بعبادت بوده نه از برای کار دیگر ودر سورهٔ فاتحه سی دلیل ست برین اخلاص وافراد ولهذا خواندن آن در هر رکعت نماز خواه تنها گزارد یا در پس امام فرض ست تا منبه باشد بر تجرید عبادت از برای او سبحانه واستعانت از وی **دیگر** رد شرک وبدعت واثبات توحید ورسالت نه خاص بدعوت نجدیه ست بلکه همواره اهل علم در هر زمان ومکان ارشاد عباد بسوی اخلاص در دین وتنفیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند وقرآن از برای همین کار آمده ورسل بنا برین مقصود مبعوث گشته وهر مولود بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر موحد متبع بالقاب مستحدثه مثل نجدی ووهابی ابعد اقوال ست از مقتضای عقل ونقل **دیگر** تقلید اموات مردم را گور پرست وپیر پرست ساخته است وبسبب انواع کفریات وضلالات گشته وتفرقهٔ عظیم در جماعت مسلمین انداخته اگر همگنان قصر بر تمسک بحبل متین کتاب وسنت مطهرهٔ جناب رسالت مآب می کردند اینهمه فتور وقصور صورت نمیگرفت ولو شاء لهداکم اجمعین ولکن المهدی من هداه الله

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه ست وهمه باطل همچنان شرک مشرکان نوعها دارد گاهے
شرک در ذات کنند وگاهے در صفات وگاهے در عبادات تعطیل اسماء وصفات از اقبح
انواع شرک ست فرعون در همین عقیده گرفتار بود جهمیه آمدند ودست بدامن او زدند الکفر ملة
واحدة وغالب متکلمین اسلام بدولت ایشان جادهٔ تاویل سپردند وتفویض را که منهاج سلف ست
برکران گذاشتند وشد آنچه شد واین همه ضلالت بالای ضلالت وبدعت بر بدعت ست **دیگر**
علم البسط وتکسیر وعلم اوفاق واستخراج اسماء ملائکه علویه وسفلیه ازان حادث ست در دین دلیلی از
کتاب وسنت بلکه از افعال واقوال سلف امت بران معلوم نیست بلکه مظنون آنست که این نوع
سحر ماخوذ از یهود باشد که اوفاق را معلق به تبرات می کردند وآزاد را الواح نحاس وزر وسیم ورق
وپوست آهوی نوشتند وبه مشک وزعفران وخون مرغ ونحو آن امداد این زعم میساختند واستعمال
بخورات نیز نمودند ونقشهای نگاشتند واین همه مخالفت بین دارد باخلاص عبادت وموافق ست
بطریقه سحریه هفتاد هزار کس که بحساب بجنت روند همان اند که ارتقا واسترقا نمیکنند واکتوا نمی نمایند
دیگر درجه اعلی وارفع عدم استرقا وارتقا ست وکسانی این منزلت بحساب بجنت درآیند وعدد
ایشان هفتاد هزار ست باهر یکی الف هفتاد هزار دیگر باشند ونزد حضرت صمدی جز رقی ست بآیات
واحادیث وبآنچه در زبان عربی باشد ومفهوم گردد ومشتمل بر کلام الله لفظاً ومعنی شرکیه بود وماورای آن
همه در خورد کالای بدبرش خاوند ست ما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون
دیگر احادیث وارده در ثبوت تعدی در بعضی اشیا با وجود امر بفرار از مجذوم نزد آن مخصص ست
بعموم حدیث لا عدوی ولا طیرة وتاویل آن ای لا عدوی الا فی هذه الاشیاء ودر اصول مقرر
شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل تاریخ **دیگر** وجود جن وشیاطین ثابت ست بنصوص کثیره
جلیله از قرآن وحدیث وجاحد آن جاحد اسلام ست بلکه در انسان هم شیاطین اند وباوجود این ملاحده
دهریه ونیچریه که در مردم نمود ارائه انکار از وجود شیاطین یعنی چه **دیگر** اختلاف در دین وتفرق بر
مذاهب مذموم ست بر لسان شارع هفتاد ودو ملت از همین جا ناشی شده ونجات در فرقهٔ واحده

بهمین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بذم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آن احادیث بحد تواتر رسیده و حدیث اختلاف امتی رحمة لا اصل له ست نزد اکابر محدثین و اگر ثابت هم شود مفید اهل بدعت و تقلید نیست بلکه حجت ست بر ایشان **دیگر** خلود اهل نار در نار بمعنی دوام بلا انقطاع ست نه بمعنی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و شیخ اکبر ابن عربی فهمیده اند و ظواهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست **دیگر** هجرت از ظلم و کفر واجب ست در هر زمان و مکان اگر مامن بدست آید مامن آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا نکیر علی رؤس الاشهاد کنند و با وے تعرض نروند یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون و درین باب چند حدیث آمده و مستضعف معذور ست و همچنین قادر غیر واجد مامن انشاء الله تعالی **دیگر** قرآن بسنت و سنت بقرآن منسوخ میشود دلائلش در اصول فقه مذکور ست و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله رو داده **دیگر** در تصانیف امام غزالی رح لا سیما احیاء علوم الدین چهار ماده فاسد ست ماده فلسفیه و ماده کلامیه و ماده ترهات صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چهار پاک نمایند صحیفه نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع مغتفر ست انشاء الله تعالی بعض علماء اسلام باصلاح و تجرید این کتاب ازین مواد فاسده پرداخته اند ولله الحمد **دیگر** احادیث وارده در ذم سحر و قتل ساحر عام و مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و مفهومش آنست که حکم جمله سحرها علی اختلاف الانواع یکے ست اما اهل علم دران تفصیلها کرده اند پس اعمال و تعلم سحر هر دو حرام ست مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعض در اثم و اهم **دیگر** تعلم علم نجوم و کلام مصطلح حرام ست بر اهل اسلام اگرچه از برای معرفت اوقات صلوة و حساب شهور و سنوات و دریافت ذات و صفات رب الارض و السموات چرا نباشد ستارها زینت آسمان دنیاست و آله رجم شیاطین و علامات طرق و هرچه غیر این فوائد ازینها و منافع گویند و ثابت نمایند همه الجبل باطلات ست دلیلی قاطع و برهانی ساطع بران دلالت نمیکند

سه تو بر اوج فلک چه دانی چیست ؛ چون ندانی که در سرای تو کیست

دیگر حدیث خلق آدم علی صورته معانی بسیار دارد تا آنکه بده معنی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

سنی واحد ست یعنی آفرینش در طول قامت بمقدار شصت گز شده شل دیگر سپنے آدم
که او طفل میشوند باز شاب باز شیخ و همین را علامه شوکانی ترجیح داده وحدیث دیگر موید آوست
دیگر معنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة آنست که اگر یکی
باوجود امام بی بیعت او بمیرد و مردن او همچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بغی ست و بغی بر
امام حرام و کبیره و هم دران مفارقت جماعة اهل اسلام ست واین یکے از موجبات جاهلیت باشد
واگر امام وقت موجود نیست امید ست که مصداق این خبر نبود ولکن نصب امام برامت واجب ست
سمعًا و ترک آن ترک واجب و اما امامت ائمه در اقطار متباعده صحیح و اطاعت اهل هر قطر از برائے
امام قطر خود ثابت و دخل یکے در قطر دیگرے بغی منهی عنه دیگر خواندن قنوت و جز آن از ادعیه
برای رفع طاعون و وبا جائز ست زیراکه قنوت از برای نوازل آمده و وبا اعظم نوازل ست و
حقیقت طاعون در شرع وخز جن و رجز و عذاب و دعوت نبی ست نه فساد آب و هوا دیگر حنفیه راکه
در مرجیه شمرده اند این ارجا اگر باین معنی ست که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بران مترتب
میشود پس بعض سلف نیز برین عقیده گذشته اند واگر باین معنی ست که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
صریح و مذهب قدریه ست دیگر جان و مال کافر غیر مستامن در دار الاسلام معصوم ست بنا بر تقاء
بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه ور نه در دار الحرب عصمت آن نیست دیگر رای در شریعت
تحریف ست و در قضا کار ست و همین ست معنی قول بعض اهل علم که تغیر در فتوی بحسب ازمنه و امکنه
واحوال باشد و کیف که مصالح دیگر ست و شرائع دیگر و هر یکے را ادله و تفاصیل ست که در محیط بالغه
جز آن مذکور شده دیگر احادیث درباره کفاره ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بمحن و اضطبار
بران بسیار آمده و همه فاده که اجر بر ابتلا و بر صبر می کند و خدا با صابران ست و صابران را اجر بحساب
ده هزار آنکه اگر خاری بخلد خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصبر خلق بر محن حضرات رسل اند
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل اللهم وفقنا دیگر صفق بایدی و رقص بارجل و صعود و جثه
و تمدد و تقلص و رفع و خفض همراه ذکر خدا بلسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر شنیدن مرد بدعت سیئه

وجرات شنیدو از جالبات سخط الهی ست مستحب از برای این کار نیست حیف ست که بعضا ازین انواع
در مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند واحدی تعرض نمی کند **دیگر** شفاعت سید الشفعا صلعم
روز قیامت از برای اهل کبائر از امت اسلام ثابت ست با دلۀ صحیحه متواتره باذن و تحدید و انکارش
انکار شرائع دین باشد ولکن هیچ کسی نداند که وی بالخصوص بر ایمان بمیرد و درخور شفاعت
گردد و لا یشفعون الا لمن ارتضی وارتضا امر مبهم ست واثر شفاعت حطّ عقوبت ورست
در حق گناهگاران و رفع منزلت ست در حق نیکوکاران و شفاعت را مواطن باشد و از برای
جلب او اسباب ست اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام
بدع در دین و ماندن میان خوف و رجا ست و جز انبیا قرآن و حجر اسود و شهدا و علما و صلحا
هم شفاعت یکدیگر کنند مگر بهان اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد
دیگر خلق افعال و حسن و قبح و خیر و شر همه با بداع الهی ست اختیار عبا درا دران دخل نیست و
عقل کلیل ست در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود ست و تاویل آن صرف بموجب و انکار
صفات تعطیل و معطل عابد عدم ست و مئول عابد صنم و مشبه صاحب تجسیم ست و معترف بظاهر صاحب
قلب سلیم ست ه وهذا الحق لیس به خفاء + فدعنی من بنیات الطریق **دیگر** صبر و حلم
باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه ست و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و آئین هر دو
صفت معدود ست در خصال خیر و شمائل فاضله و بران ترتب اجر غیر ممنون و محبوبیت خدا است
و صبر در جزا و اجر و ثواب اعظم ست از حلم **دیگر** اولا استنجا در استنجا مطلق ست نه مقید بفرج
اعلی و اسفل لیس شامل هر دو باشد و دلیلی تخصیصش باسفل معلوم نیست گو بحجر و تطهیر آب
در فرج اعلی کافی باشد **دیگر** میان حدیث نهی انتفاع از میته باهاب و عصب و حدیث انما حرم
من المیتة اکلها تعارض نیست چه ثانی عام ست و اول خاص و الحاق غیر میته بمیته چیزی نیست
و نه دلیلی بر نجاست میته جز خوک موجود پس اکل و بیع میته حرام ست بدون فرق میان جمیع اجزا
تا اهاب و عصب که مخصوص ست ازین عام **دیگر** حبوب و ثمرات که نزد دوس دران بول و روث

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت ست و استصحاب این اصل واجب تا آنکه ناقلی بیاید
و نقل کند و معهذا کشت کاران زرع و خرمن را تا امکان از بول و روث نگاهبانی نمی کنند تیسیرا
دوس دواب غیر ماکول اللحم محکوم بالطهارت ست و قول بخلاف آن وسواس **دیگر** لحم و دم آب
حلال و پاک ست و همچنین خون آدمی و دلیل بر دعوی مدعی تحریم و نجاست او ست و لا دلیل
و ما را قیام بمقام منع کافی ست و دم مسفوح حرام ست بنص قرآن نه نجس **دیگر** کذب و نمیمه و دیگر معاصی
ناقض وضو نیست و اخباری که در باره نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج ست **دیگر**
واجب در وضو غسل قدمین ست نه مسح و وجوب این غسل بحدیث صحیح و فعل رسالت صلعم ثابت
شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و انکار ثبوت مسح از ان مبنی بر
تعصبات و حمایات مذاهب ست بلکه آنچه ثابت ست هر دو قراءت نصب و جر ست والله اعلم
دیگر مطلق مرض بنا بر حرج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو بلا توهم زیادت مرض مفید تیمم نیست
آری اگر گزند میرساند گو آب موجود ست تیمم در مرض جائز باشد **دیگر** دائم الحدث نماز در جماعت
گزارد گو حدث میکرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل ست بلکه حدث دائم در حکم
طهارت کامل ست نه طهارت ناقص **دیگر** ترک اکل و شرب اشیاء حلال بر صاحب حدث بنا بر
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نهی آمده و تجربه
شد یا دست علت بدون افضا بسوی ضرر بیّن و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین نصی بر حرمت
اکل تراب موجود نیست و منع از آن بنا بر ضرر ست بحسب تجربه اطبا **دیگر** جائز ست امامت
صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهاره چه جماعت همین سنت مؤکده ست نه فرض ست و
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مرد بی علت می کند **دیگر** صاحب حدث مستمر که نماز
در جماعت گزارده نمازش مجزی ست و حکم باعاده او ابتداع محض و شک فاسد و تنطع کاسد ست
لم یأذن به الله و لا رسوله صلعم **دیگر** جنب و حائض قرآن نخوانند و بر منع مس مصحف از برای
غیر طاهر دلیل بیّن نیست گو احتیاط مستحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند مجروح ست **دیگر** سجده را

مسافرخانه گرفتن و مسکن ساختن با کشف عورات و کثرت صیاحات و شغل دیگر مصلین و تلویث مسجد
با دران و آخر سلاخ این مردم ممنوع ست و انعقاد این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم دران ناجائز
بلکه تنزیه مساجد علی العموم در کمتر ازین امور زائده تا باین امور در مساجد فاضله چه رسد و دیگر مصلی را
طهارت جامه واجب ست نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و ادلهٔ وارده درین باب
همین افادهٔ وجوب می فرماید نه جزم بشرطیت اما فقها درین باب مسامحت کردند و آنچه نهی ثابت
گفت بدان جزم نمودند و دیگر هرکه نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح ست اگرچه
اثم غصب بر وی باقیست چه دلیلی بر نفی صحتش در شرع نیامده و لا سبیل الی ما لا دلیل علیه
و دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع ست بدلالت احادیث صحیحه بدون فرق میان قبر منبوش و غیر
آن و میان آنکه در انجا فرش گسترده اند یا نه و آن قبر در مسجد ست یا در خانه و غلبهٔ اسم مسجد بران
رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسما را تاثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلا ربا را اگر نفقه
یا منفعت نامند و باده را اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نشود و زنا با محارم زنهار موجب سقوط
حد نگردد و دیگر رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت ست بقول و فعل شارع علیه السلام بلا اختلاف و در
مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچهار صد خبر و اثر و نیست دلیلی بمنع یا نسخ
یا ضعف آن بدست مخالف و دیگر جهر و اخفاء بسمله در نماز هر دو ثابت ست بعضی اول را ترجیح داده اند
و بعض ثانی را و راجح آنست که احیانا چنین کند و احیانا چنان و جمود بر صورت واحده موجب
اهمال دلیل دیگر ست بلا دلیل و دیگر موتم در پس امام جز سورهٔ فاتحه قرآن دیگر نخواند قرآن و حدیث
دلیل ست بران فاستمعوا له وانصتوا و اذا قرأ فانصتوا و لا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب و تخفیف
و تطویل در قرارت نماز بحسب ماثور از فعل نبوی ست صلوا کما رأیتمونی اصلی و دیگر ترتیب سور
واقعه در مصحف بحسب تقدم و تاخر در نزول نیست که قرارت سورهٔ متاخره در رکعت اول و متقدم در
رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این قسم قرارت بحدیث صحیح و فعل آن در عهد نبوت بدلیل صحیح بوده و
مخالف درین مسئله از زمرهٔ اهل علم و شعور نیست و دیگر هرکه نماز فریضه در خانه گزارد باز در مسجد آمد و

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافلہ ست بحکم شارع علیہ السلام فانھا لکما نافلة اگرچہ
احتمال مرجوح دارد کہ ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود و دیگر حدیث من کان لہ امام فقراءة الامام
لہ قراءة ضعیف ست بنا بر تفرد امام ابوحنیفہ رح و حسن بن عمارہ باسناد آن دارقطنی گفتہ وھما ضعیفان
یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت ہم معارض حدیث قراءت فاتحہ خلف الامام نیست کہ این عام ست و
آن خاص و بناء عام بر خاص ضابطہ مقبول و معمول بہا ست و دیگر خواندن توجہ و استعاذہ در پس امام
نزد قراءت او لا باس بہ ست و نہی سوشین از قراءت خلف امام متناول آن نیست چہ مراد بدان قراءت
قرآن ست لیس الا و رفع یدین در سجود ثابت نشدہ و دیگر مجرد سجود بدون نماز یکی عبادت مستقلہ نیست
و بران اجر کثیر مترتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معروف ست و حمل بعض آن بر سجود کائن در نماز
یا بر نفس نماز مجاز ست و لا بد ست دران از علاقہ و قرینہ و دلیل و آن سجدہ بی نماز یکی سجدہ تلاوت
دیگر سجدہ شکر ست مثلا و کثرت سجود مقرب ست بسوی معبود و موثر ست در استجابت دعا نزد خدا
امام شوکانی در آخر عمر سجدہ ہای بسیار طویل می کرد ؎ ولو ان نفسی مذ براھا ملیکھا مضی
عمرھا فی سجدة لقلیل و دیگر صلوة بر آنحضرت صلعم در نماز نزد فقہاء واجب ست و در غیر نماز
غیر واجب و لکن دلالت ادلہ بر وجوب واضح نیست و ادلہ وجوب صلوة بر سامع ذکر شریف جناب نبوت
صلعم مفید مشروعیت او ست در ہر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة منجملہ اذکار ست حدیث
ان فی الصلوة شغلا معارض او نباشد و دلیلی مخصص مصلی از عمومات نیامدہ و دیگر صلوة ماثورہ کہ
اہل علم بران اتفاق کردہ اند ہمان ست کہ در احادیث تعلیم مطلقا و مقیدا بنماز بطرق صحیحہ ثابت
گشتہ و ہر چہ ازان اصح ست احق ست با ایثار بر غیر خود و صیغہ درود کہ در نماز می خوانند اصح
صیغ ست و دیگر جمع میان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکہ حرام ست نزد جمہور و ہو الحق و ادلہ جواز
آن ہمہ مجروح ست و دلیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان سنن رواتب
و عدم اتیان بدان جز دو رکعت صبح ثابت شدہ و دیگر رفع الیدین در دعا بعد از مکتوبہ چنانکہ
ائمہ مساجد می کنند بالخصوص وارد نشدہ لکن عمومات ادلہ بی شبہہ قاضی ست بجواز آن چہ رفع یکی از

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود بهمین یک انگشت اشارت میکرد
و دعامی نمود در دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس انجا که وجود دعاست منع رفع یدین را دلیلی
نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و تمسک بفقدان مخصصات عمل بر عمومات متعین ست
نزد اهل اصول **دیگر** حدیث ذو الیدین در بارهٔ کلام در نماز و سجدهٔ سهو صحیح معمول به ست و دلیل ست
برانکه کلام ساهی و جاہل بلکه عامد مبطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز ست ورنه در کلام
عامد بسوی فساد رفته اند **دیگر** سجدهٔ سهو در نماز بهر زیادت و نقصان بود و در روی ترغیم شیخ
ابی مرّه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا مسنون یا مندوب
اسم نقصان بر ترک آن صادق ست و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس هر دو را
سجدهٔ سهو باشد **دیگر** امامت فاسق در نماز جائز ست اگر چه در پس غیر فاسق افضل باشد چه بدعت
و فسق تا صاحب خود را بسر حد کفر نرسانیده ست از گزاردن نماز در پس او و خوردن ذبیحهٔ او مانع نیست
و اگر موجب بطلان بودی لابد شارع بران متنبه میفرمود و اذ لیس فلیس **دیگر** حدیث من ادرک
رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة دلیل ست برانکه هر که رکعتی از نماز در یافت
که دران ام القرآن نخوانده است وی مدرک رکعت نشد چه تمام رکعت همان ست که با فاتحه باشد
و مسئله نزد فقها از مضائق افهام و مزالق اقدام ست و هر طرف جمعی از سلف و خلف شتافته ولکن
حق از همه اکبر ست و آن همین عدم اعتداد ست برکوع با امام نزد فوت فاتحه شوکانی رح اول قائل
بود بقول فقها و بعده مائل شد بجانب قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد **دیگر** تفریق
جماعت در مسجد واحد درست نیست و اگر این انفراد و تجمیع در حال قیام جماعت کبری ست خود اشد
منکر و اعظم بدع باشد و همین چهار مصلی در مسجد حرام بدعت شنیعه است شاه عبد العزیز دهلوی رح هم بدان در
تفسیر خود تفوه فرموده خدا رحمت کند بر کسیکه این تفرقه را تألیف بخشد و این خرق را التیام دهد
دیگر صلوة تحیت نزد در آمدن مسجد پیش از نشستن واجب ست با دلهٔ صحیحه گو بروز جمعه در حالت
خطبهٔ امام باشد و توقی از سه اوقات کراهت نماز نزد دخول مسجد بنا بر توفیق میان این احادیث

مسالک مستحسن ست تا عمل بهر دو دلیل درست بهم و هر اهمال کدام حجت صورت نه بندد **دیگر** نماز جمعه مثل
نمازهای پنجگانه فرض عین ست جز خطبه که روز جمعه مسنون ست نه شرط صحت نماز و این همه قیود و شروط
که فقها از برای این نماز آفریده اند و از شکمهای کلان خود ها زاییده هباء منثورا و قول مهجور ست
هرگز دلیلی صحیح از ادلهٔ کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه بر اکثر ازان از شریعت حقهٔ اسلام
استشمام نمیتوان کرد و تا بد و سه کس هم منعقد میشود همچو دیگر نمازها و شهود در خطبهٔ جمعه سنت ست نه واجب
و ادامت بر فعل افادهٔ وجوبش نمی کند غایتش آنکه سنت مؤکده باشد **دیگر** تحدید مسافت از برای
سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر ست در آنقدر مسافت مسیرت نماز قصر
می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این قصر عزیمت ست نه رخصت و ظاهر ادله عدم فرق ست میان
سفر طاعت و سفر معصیت **دیگر** در تحدید مدت اقامت در سفر که دران قصر نماز ست اقوال سلف
و من بعدهم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام بگزارد و ما تردد
تا بست شب قصر نماید **دیگر** مسافر تا تواند اتمام مقیم نکند زیرا که خالی از خطر نیست یکی خلاف با
ادلهٔ وجوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منهی عنه ست و اگر ناگزیر در پیش مقیم
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین **دیگر** جمع میان دو نماز در
مزدلفه بادلهٔ صحیحه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر باحادیث صحیحین و غیرها ثابت ست و جمع تقدیم
بادلهٔ حسنه در ماورای صحیحین ثبوت پیوسته و کذلک جمع از برای مطر و در جمع بغیر مطر و عذر اهل علم
را سخن ست و حق عدم جواز اوست **دیگر** حدیث عدم نماز بر جنازهٔ مدیون منسوخ ست بفعل نماز
بروی نزد فتوح بر آنحضرت صلعم **دیگر** تشییع جنازه بتهلیل بر سبیل بنا و بدعت در زمن نبوت و در سه
قرن خیر بلکه در عصور ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجه مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر
علامهٔ شوکانی رح در فتح ربانی گفته که دران حرجی نیست بنا برانکه ذکر سنت و سنت در هر حال بدون
فرق میان شخص و شخص و زمن و زمن و مکان و مکان و جهر در رفع صوت بدان موجب کراهتش
نیست اگر چه خلاف اولی ست انتهی ولکن اولی نزد فقیر قصر ست بر مورد **دیگر** اختلاف کرده اند که

ذکر بجهر روا است یا بهمین اخفا می باید و هر طرف جمعی رفته و سخنی گفته و حق آنست که هر جا که در شرع
ذکر بجهر آمده آنجا جهر کنند و هر جا که بسر آمده آنجا اسرار نماید و بذلک یحصل التوفیق بین الادلة
والخروج من المضائق المضلة و مساجد اولیست بذکر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود از برای
همین اغراض ست و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها **دیگر** درس
کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود اشتمالش بر احادیث صفات جائز ست مجرد این
وهم که عامه مستمعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امرار بر ظاهر حمل بر تشبیهات خواهند نمود
دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه شهرت آن بفعل نبوی ست و ماذا بعد الحق
الا الضلال **دیگر** احتفال بمولد رسالت صلعم بدعت ست و حکم بدعت معلوم و استحسانش از بعض
اهل علم گو بلا قید تاریخ و یا باشد و خالی از منکرات بود بدعت دیگر ست سلف ازین جنس بدع در عافیت
گذشته اند و ابتلا خلف بدان موجب نزول محن و شجن بر اسلام گردیده صفات ثابته جناب نبوت
و تذکار حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتمده حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد ست
از برای درس و تدریس و تعلیم و تبلیغ امت حاضره و آتیه چه کمی دارد که شان رفیعش محتاج بمثل این احتفالات
مستحدثه و انعقادات مستهجنه باشد هر که را اشتغال بتصلیه و تسلیم ست وی هزار درجه بر محفل بابن
بدعت شرف دارد تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صالح این بزم را نمی شناخت
سپس خلف ناخلف بزم برخاستند و باثبات این بزم بافتعال ادلهٔ مختلقه پرداختند و تضلیل و
تبدیع یکدیگر با خطوات شیطان مقتدا آمدند و انتهی الامر الی ما نری و نعوذ بالله من سوء الفهم
دیگر اعتقاد نفع و ضرر بقبور و التماس آن و افروختن چراغ بران و طواف نمودن بدان و سجده بردن
بسوی آن همه شرک و معصیت کبری ست و بر بعضی ازین چیزها لعنت آمده و ذکر کفر معتقد سود و
زیان در بین احجار و اموات خود شکی نیست اعاذنا الله منه سه ؏ تا چند گاه از چوب و گراز
سنگ تراشی * بگذار خدا ایکه بصد رنگ تراشی * **دیگر** ذبح آنست که نام خدا بر زبان رانند
و چون جانور روان سازند پس ذبیحه هر مسلم بر هر مذهب که باشد و در هر کدام بدعت که هستند چون نام خدا

بروی برده شد حلال است گو در وقوع تسمیه از مسلم و عادم ثبوت آن نزد ذبح ابن عباس و دم
عائشه را نزد ابن التیاس امر باعادهٔ تسمیه و اکل ذبیحه فرموده پس تسمیه فرض است بر
ذابح نزد ذبح و اعادهٔ آن نزد اکل بر متردد و آنکه تسمیه گفتن بسم الله است و بر تحریم ذبیحه
کافر که انهار دم و ذکر اسم الله کرده دلیلی نیست آری اگر این ذبح وی از برای غیر الله است
بی شبهه حرام باشد اگرچه از مسلم چرا نبود و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بی دلیل است
و دیگر حلت زکوة بر فقیر است و غنی را در ان حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
یا پنجاه درهم یا ثمن آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب است گو یک درهم ندارد و
نزد بعض آنکه وی آنچه عنده عشا است و راجح قول ثانی است پس صدقه گرفتن بر مالک
پنجاه درهم یا قیمت آن حرام است و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان و دیگر اموال مغصوبه باقی است بر ملک اهل او تا آنها را
دفع کنند اگر معلوم اند و هر یکی حق خود شناخته باشند و نزد خلط بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر مالکان آن
نیست و قریه معلوم است متولی آن قریه یا عالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
نماید و اگر جهل کلی است مال خدا است در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای او است آن را در
محاویج ایشان صرف سازد و اگر محاویج نباشند در مصالح غزو بذل نماید و اگر در ان اموال مال زکوة است
آن را در مصرف زکوة خرج کند و دیگر تحریم زکوة بر آل محمد صلعم از قطعیات شریعت است و مخالف این
حکم آنچه مصالح متمسک باشد نیاورده و تعلیل بعدم حصول خمس علیل و بی دلیل است و تا حصول و فاسقا
بودن غنی محل مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بر بنی هاشم و هر که زکوة بر وی حرام است او را
استحلال آن بنا بر عقوبت [illegible] مزکی را رفاست غرض که صرف زکوة مزکی از اهل معاصی به مصارف
شرعیه واجب است و اخذ آن ظلماً منهی عنه است و دیگر هاشمی بهاشمی زکوة ندهد و هر که تجویز آن
کرده [illegible] در خود و احتجاج نیاورده و مجرد اقوال علما در اثبات جواز آن نزد مستفید بدلیل و تارک
قال و قیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلعم شامل ما نحن فیه است

غیر خدا بدان متعبد نشده چهارم آنکه صوم صبر ست و صابران را اجر بحساب دهند پنجم آنکه غیر ایشان
عبادت اصلا اطلاع وی ست بهم نمید ششم آنکه در وی ریا نیست دیگر احادیث وارده در فضل
رجب همه منقضی ست اللهم مگر آنکه رجب از شهور حرم ست و آمده که صم اشهر الحرم ولکن این حدیث
نیز ضعیف ست دیگر شک نیست که اجر طاعت با مشقت بزرگتر از اجر طاعتی ست که در آن تکلیف
نیست یا کمتر ست نصوص کتاب و سنت و قول جابر است تقاضای این مدعا می کند دیگر حج قریب
از میت قریب در احادیث آمده لکن بعد از تادیه حج خود و اما حج از طرف اجنبی پس بلا دلیل ست
و هر چه بران از مسئله اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجرد قال و قیل ست دیگر زن مفقود را چنانچه
ذکر کرده اند که تربص بکند از انها آثاری از علم نیست و انتهاض حجت بقول احدی از امت گو صحابی
باشد مسلم نه و قیمت نزد اعواز نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بضرر عدم نفقه ادله آمده
و نزد و تزوج بدیگر تواند بسوی تزوج اول نمی تواند شد بنا بر بطلان نکاح بفسخ و رفع عقد دیگر زن را
میرسد که اگر شوی کابین او نمیدهد از وی ممتنع گردد و با وی مباشر نشود چه این مهر ثمن بضع اوست
و استحلال فرجش بهمین صداق بوده احق ما یلزم الوفاء به ما استحللتم به الفروج و حاکم را نمیرسد
که کابین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خواه قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهم دیون ست [illegible]
همچنین اگر شوی فقیر ست زن می تواند که از وی ممتنع شود تا آنکه اکتساب نموده مهرش بدست آورد
و تفرقه مهر و معجل و مؤجل عرفی دلیل ست اعراف مخالفه مناهج شرع بر احدی حجت نیست دیگر در طلاق
یا فسخ بودن خلع اختلاف ست هر طرف گروهی متابعت کرده تا آنکه علامه شوکانی نیز مدتی دراز
شتافته گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این اول دلیل ست بر سعت علم [illegible]
رضی الله عنه و لکن فسخ بودن آن نه طلاق فی الجمله رجحان دارد [illegible]
و نزد بعض ایجابی و ثانی اظهر ست و جهی موجبه از سیاق ارشاد در نیافته [illegible] دیگر در تقدیر
نفقه واجبه زنان بر شوهران اختلاف کرده اند و بیشتر و کم و بیش آن را [illegible] و حق آنست که تحدید
درین باب نیامده و آنچه آمده ست همین کفایت ست بقدر معروف و عرف هر دیار جدا است [illegible]

مقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواسات نفس کند و مصارف دوا و فواکه و توابل و مثل آن همچو
برگ تنبول و طیب و شانه و کحله و مانند آن مراعات نماید و این مختلف ست باختلاف اشخاص و عادات
و احوال و ازمان و امکنه و عسر و یسر زوج غرضنکه واجب بر منفق از برای مستحق النفقه همانقدر ست که کافی
باشد او را بمعروف و تا گزیرست صون مال از غیر راشدات بدلیل و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و در
زنان هوشمندان کمتر اند و گولان بسیار و خود عقل راشدات ایشان نیمهٔ عقول رجال باشد تا بسفهاء
ایشان چه رسد **دیگر** حدیث کیف و قد قیل دلیل ست بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور برضیعه
اوست و شهادت یک زن کافی ست تا بشهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
کار بسته اند و بنابر عدم مبالات بدان در محرمات شرعیه افتاده **دیگر** زنان در عهد نبوت متبرقعات
و متقنعات و متلفعات بیرون خانها می برآمدند و بمساجد نماز می کردند و مراد بعدم ابدا زینت که در
قرآن شریف واقع شده مواضع زینت ست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم نیست و آیت
حجاب خاص در بارهٔ ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان امت و قصهٔ فضل خثعمیه در حجة الوداع در
آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر با جنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد
بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف و سنا دست و جز قبل و دبر دلیلی بر
عدم جواز نظر بعضو دیگر وارد نشده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده ست و نظر بسوی مخطوبه ثابت
شده و بر نظر طبیب و حاکم و شاهد دلالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کنند مواضع حاجت
را از وی ببینند **دیگر** امر بوضع جوائح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت ست در حدیث
و شامل هر جائحه باشد و قحط و برد و هر آفت سماوی داخل ست زیرا که عموم جائحات خلاف در آفتی ست که از طرف
آدمی باشد مثل سرقه و افساد زرع و نحو آن همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزروع گو
ممکن الزراعه باشد و همچنین بیع وفا و بیع رجا و سهر و در اصل رست که در جای خود ذکر یافته فراجع و تامل
منه ما کان جائز و لم یجز **دیگر** بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در
اجناس متفقه ذکر شش چیز آمده پس ربا منحصر باشد در همان اجناس ستّه که زر و سیم و گندم و جو و

خرما و نمک ست و قیاس دیگر اشیا بران بی دلیل و الحاق بدو باشد اگر خبر بران مجرد قال قیل
دیگر بیع وقف نزد مس حاجت جائز ست بشرطیکه در کار وقف آید و همچنین نقل او از مکانی بمکانی دیگر
بنابر بقا یا اصلاح دیگر تسویه اولاد در هبه واجب ست نه مندوب و اولهٔ صحیحه بران دلالت دارند
و خلاف دران خلاف امر ست با رسول خدا صلعم و تخصیص بعض و ترک بعض جور و ستم ست دیگر
زعفران و جوز هندی و افیون و نحو آن لاحق ست بمسکرات اگر قول قائل بسکر این چیزها و حالی
از احوال بصحت رسد و اگر مسکر نیست بلکه مفتر ست نیز حرام بود آری نزد فقد این هر دو وصف صحیح
از برای تحریم بس نیست و همچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در هند نوشیدن می فرمایند
خوردنش روا ست تفتیر و سکری دران متحقق نشده و اگر ثابت شود فالحکم الحکم دیگر مشی در
بازار بدون ازاری که ساتر شرمگاه بود بی شبهه حرام ست و انکارش بر هر مسلمان واجب گدایان
این کار بسیار می کنند خذلهم الله و ازینکه امر ست بلباس و در ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم برهنه
نشینند الله احق ان یستحیی منه دیگر در نهی از حلق تمام راس دلیلی نیامده اگرچه خلاف سنت ست
و از سیما خوارج ست و جز نسک وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر بالقای
شعر فرموده و مراد بدان شعر راس ست نه شعر ریش اگرچه در کفر روییده باشد و حدیث وارده
حلق راس ضعیف ست دیگر در اکرام حبوب ماکوله دلیلی صریح نیامده احادیث نهی استنجا از طعام
و نحو آن اشارت می کند بسوی تحفظ از اهانت غله و حدیث اکرموا الخبز لا اصل له ست و گاه استنباط
حرمت اطعمه از حدیث لعق اصابع می کنند اگرچه فی الجمله بعدی دارد و در نهی از ترک لقمه برای
شیطان تعلیل ست از برای تشریف و اکرام لقمه ساقطه از دست انسان دیگر تنحی در مجالس از برای
اهل فضل جائز ست بدلیل فافسحوا یفسح الله لکم و اما قیام پس بنابر تحیت و سرور ثابت چنانکه
با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنابر مجرد تعظیم پس مفهوم احادیث عدم جواز اوست و بعض اهل علم آن را
و مثل آداب حسنه ساخته اند اما شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرد تعظیم مطلقا منع نموده و هو الحق
ان شاء الله تعالی دیگر بوسیدن دست و پا و تن و میان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جائز ست

وقیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بدعت افتد دیگر در اعراف متعارفه واقعه
در اعراس وختان وقدوم آئب از سفر حج وغیره واجتماع اهل بیت در مسجد یا مسکن قول فصل
آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیه است جائز واگر مشتمل ست بران ناجائز مثل
تغنی باصوات مطربانه مزامیر وحضور باده وادارت آن ودر هر چه اشتباه رود واستبرا ازان واجب
دیگر تصویر جاندار کشیدن سخت حرام ست بهر نهج که باشد ادله صحیحه کثیره طیبه در تحریمش وارد
شده ونهی از تصویر کشی مختص ست بحیوانات وحکم تصویر امحاء اوست اگرچه صورت پیغمبر یا صلحاء یا دیگر
انبیا رچرا نباشد وقرام عائشه دلیل بر تجویز صور نیست بلکه تصویر بر مصور حرام ست بهر حال وهر که
آنرا افراش کرد وی گو یا انکار بر منکر کرد وباستهانت وی پرداخت دیگر آنکه گفته اند که تحریم مطلق
سماع باجماع ست این قول صحیح نیست بلکه دلیل برخلاف آن قائم ست واخبار وآثار بسیار
در جوازش وارد شده ودر حرمت معازف وآلات لهو ولعب خود سخنی نیست معهذا اتقی کسی ست
که اوقات خود صرف این کار نمی کند وبدان انکار می کند خصوصا درین زمن سیئات سماع سلف
مشتمل بر ابیات ذکر حرب وضرب ومدح صفات جود وکرم وشجاعت وضیافت بود وتشبیب
بذکر دیار ومواضع ووصف انواع نعم می کردند قصائد سبعه معلقه ونحو آن غالبا همین حالت دارد
وامروز اشتغالش بر ذکر قد وخد ودلال وجمال وهجر ووصال وضم ورشف بلکه تهتک و
کشف ومعاقرت عقار وخلع عذار ووقار باشد فاین هذا من ذالک دیگر پوشیدن جامه
سرخ بحت مردان را حرام نیست حله حمرا از همین جنس بود نه مخطط چنانکه ابن قیم بسرح گمان برده بلکه
هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته وزنان را همه لونها درست ست واستعمال صفرت
خود از فعل نبوت ثابت شده آری هر سرخ که از عصفر باشد حرام ست بر مردان دیگر هر حیله که بحرام
رساند خواه آن را در بیع وشرا تراشند یا در غیر آن حرام ست مگر حیله که شرع بدان وارد شده
مثل خذ ضغثا فاضرب به ولا تحنث غرضکه حیلها مقصور ست بر مورد وقیاس بران جائز نیست تساهلت مردم در
حیل کار تا آنجا رسانیده که نیمه شریعت در فقه رای حیل گردیده ونعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله

دیگر ہنڈوی حرام نیست چہ زر زائد در برابر اجرت ابلاغ ست نہ بر عین نقد و اختیال در جوازش
غیر ضرور خصوصا درین عموم بلوی و کراہت ہنڈوی ہمین جہت ست کہ منفعتی باین قرض می کشد
یعنی ایمنی از خطر راہ و نزد اشتراط این منفعت شبہ ربا ست پس چرا شرط کند دیگر ربا خواہ جلی باشد
یا خفی محاربہ است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از روای سد ذرائع باشد و بیع حلیہ بنقد زائد
ربا نیست بلکہ عمل العامل ست بر عمل او دیگر ہر چہ دران ورثہ را ضرر ست حیلہ باشد یا تعلیق یا وصیت
یا وقف باطل ست شرعا بادلہ خاص و عام و نیست وصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض
شرعیہ و در مسئلہ عول دو قول ست شوکانی رح بسوی ہر دو رفتہ لکن آخر میل بجانب ثبوت
عول نمودہ دیگر جہاد را شرطہا ست اگر دست بہم داد جہاد ست ورنہ فتنہ باشد و جہاد فرض کفایت
بر اہل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلاء کلمۃ خدا و از کشتن زنان و
کودکان و شیخ فانی و امثال ایشان نہی آمدہ و پیش از جہاد دعوت بسوی یکی از سہ خصال
لازم ست و آن قبول اسلام ست یا جزیہ یا سیف دیگر رضاعی کہ اقتضاء تحریم می کند پنج رضعہ ست
نہ کمتر ازان و مدت رضاع دو سال ست بس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد بس می کند کیف
و قد قیل دیگر آیات واردہ در زیادت و نقصان عمر متعارض یکدیگر نیست ہر یکی را محمل جداست
و از اسباب درازی عمر ست صلہ رحم و فضا دو گوتہ باشد معلق و مبرم دیگر اتصاف بایمان
در حالت تلبس بشرک ثابت ست لقولہ تعالی وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون و این
دلیل ست بر اجتماع شرک با ایمان و شرک اکبر کبائر ست و غیر مغفور پس در اہل شرک می توان گفت کہ
ما یؤمن اکثرہم بان اللہ ہو الخالق الرازق الا وہو مشرک باللہ بما یعبدہ من الاصنام وغیرہا
و اہل تفسیر را در آیۂ مذکورہ دوازدہ تاویل ست اینکہ نوشتیم ارجح اقوال ست واللہ اعلم دیگر ہفت طبقہ
بودن زمین مسلم ست بنص کتاب و سنت و آنکہ در ہر طبقہ ازین طبقات او ادم و نوح آدم اند مثل این طبقہ
ظاہرہ پس جز اثر ابن عباس کہ متردد ست میان صحت و ضعف اسناد و متن دلیلی دیگر بران موجود
نیست و اثر صحابہ در اثبات ہمچو اعیان اثری ندارد تا آنکہ مرفوعی صحیح بیاید و رفع اشتباہ فرماید خوض

در امثال این مسائل از باب علم لا ینفع وجهل لا یضر باشد دیگر حلال بین ست وحرام بین ومیان هر دو
مشتبهات ست و در تعیین مراد مشتبهات اقوال اهل علم مختلف آمده واحسن بیان درین باب
تقریریست که در دلیل الطالب مرقوم ست مقام متسع ذکر آن نیست فراجعه دیگر است مر حدیث اسلام
را حدیث نفس مغفور ست ما دام که از زبان نبر آورده وبموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
وخواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد وخواه کوتاه بود یا دراز وخواه دیر ماند یا شتاب رود وخواه مؤثر
آن بر نفس سریع باشد یا بتراخی غرضکه این همه احادیث باقسامها واختلاف انواعها معفو ست و
تفاصیلی که درین باب کرده اند دلیلی مساعدت آن نمی کند دیگر بنا اسلام بر پنج چیز بود و یعنی هر یکی
ازینها ستون دین ست و تا همه ها فراهم نیاید اسلام ناتمام ست پس اتیان بهر واحد بروجه مجزی
بدون اختلال در صورت واجبه شرعیه لازم ست و هر که کرد و ناقص کرد وی گویا آن را نکرد واگر جاهل ست
از وجوب اتیانش بران وجه ونمی داند که آموختنش لازم ست امید ست که معذور داشته ورنه تارک
نماز عمداً و مصلی بنقصان ارکان ونحو آن در حقیقت کافر غیر آتی بما مور به ست والله اعلم دیگر تفسیر
نبوتی از برای آیات واحادیث صفات هیچ ——— قبض ارض وسما بیان
سما به وابهام وکشف ساق روز حشر وقول جهنم هل من مزید ونحو آن همه حقیقت ست مجاز نیست
سلف درین باب جاده ایمان بما ورد بالتفویض سپرده اند وخلف متبع ایشان دروازه تاویل کشاده
وحق همانست که سلف بران گذشته اند ودلیلی بر وجوب تاویل نیامده واگر نیک بنگاری در یابی که تاویل
نوعی از تکذیب ست هر که ما را تنزیه باری تعالی آموخته همان این صفات را بما ظاهر ساخته تشبیه کار
سفها ست وتعطیل حرفه اهل رای واقرار بایمان وامرار آن بر صورت مرویه وارده طریقه اهل ایمان ست
و همه صفات را درین باب حکم واحد ست دیگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
کفار متعرض جان ومال آنها نیستند حکم ست امن دارند آنها را گرفتن مال شان بی رضای شان
بغصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که ستایم غدر ست چون آنها متعرض جان ومال ما نیستند
فنحن احق بمکارم الاخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد امان آمده مال شان بغصب یا سرقه ببرند آنها را گرفتن مضائقه ندارد و جائز است از اینجا باید دریافت
که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافرے چیزے بگیرد بروی ادای قرض واجب است تا غدر لازم نیاید
واگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و مجرد معذور است آثم نشود و این حیله از برای گرفتن
قرض سودی از کفار این دیار می تواند شد لکن از ارتکاب آن از تقوی بعید است والله اعلم و دیگر ذکر
لفظ مفرد جلاله چنانکه بعض فقرا می کنند سنت صحیحه بیان وارد نگشته بلکه نقل و عقل دال است بر خلاف
آن بنا بر عدم افادهٔ کلام و ذکر الهی بر وجهی باید که بجناب نبوت صلعم تعلیمش بامت فرموده و تعیینش
که نشانش داده و آن کلمهٔ طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلام است بعد از قرآن پس
سنت گذاشتن و دست ببدعت زدن یعنی چه و چون الله الله گفتن ماثور نیست هو هو و حق حق و
نحو آن سرودن چه قسم جائز میتواند شد ذکر بدون جملهٔ مفیده مهمل باشد و دیگر رموز نوشتن از برای
درود شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جملهٔ عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است سلفا و خلفا
ولا مضایقة فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصر طول امل است
پس بس غایتش آنکه نزد مرور و عبور بران آنچه در خورد تکلم است بران تفوه فرماید مثلا نزد رمز
صلعم و رح و رض و نحو آن صلی الله علیه و آله وسلم و رحمه الله و رضی الله عنه بگوید مانعی ازین تلفظ
در میان نیست و لکن دلیلے بر کراهت رمز و ابتداع قصر با وجود حصول فهم مراد وارد نشده و خود امثال
این کنایات در سنت صحیحه ثابت است و دیگر ستودن زنده تقریظ است و ستایش مرده تابین اگر این
مدح راست است جائز باشد بهر وجه که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در اواخر کتب می کنند و اگر
ناراست و در تایید خلاف سنت است منهی عنه است وصلوب بسیار دارد که از رجوع بماخذ این مختصر ظاهر
میشود و درین عصر اگر این رسم را یکے از پا بیندازد مرحوم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد
بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفرا و دیگر سرقات شعریه در حقیقت همان است که بقصد و عمد بود
و هر چه بتوارد گشته و مضمون یکے همسایهٔ مضمون دیگرے واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و
هیچ سخندان ازین توارد محفوظ نمانده است الا من عصمه الله بلکه ما برده ماثر کامل را بنابر کثرت حفظ

و تداول مبانی و معانی این حالت بیشتر دامنگیر میشود و قاصر و ناقص را کثر دست بهم می دهد و همین است
حال سرقات کلامیه و در هر دو صور محموده و مذمومه موجود است و ماخذ این نامه کفیل بیان اوست و
سخن خواه نظم باشد یا نثر مالک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و معصوم است بعصمت اسلام مگر یکه
نمی رسد که دست تعدی دران بی طیبت نفس سخنور دراز کند آری سخنور مختار است بهر که خواهد
هبه نماید و عطا کند یا نعی ازان در نقل و عقل نیست **دیگر** اقاصیص اولین و آخرین از انبیا و رسل
و احاد این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خدا است
و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل اوست بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی
در پیرایهٔ کلمات ربانی است فارتفع الاشکال و صفا مطلع الهلال **دیگر** در حدیث رفع
خطا و نسیان از امت اسلام مقال طویل است اما جمیع طرق و روایاتش قاضی است بآنکه حسن لغیره
باشد و این قسم حدیث حجت است در باب فیه پس مدلولش صحیح و ثابت است و این هر دو امر با اکراه
مکره از امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی **دیگر** در مقر ارواح بعد از موت هشت مذهب است
ارجح آنست که جانهای مومنان در علیین است و جانهای کافران در سجین و مواضع دیگر محتمل و
شیاطین مسلط بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده است **دیگر** اسلام انقیاد ظاهر
را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیهٔ دل و تصفیهٔ اندرون را اول را شریعت دانند و ثانی
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و حقیقت خوانند و کیل سلف صحیح بر هر سه قائم است
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه ازانها موافق ظاهر کتاب و سنت است آن را باید دانست باید گرفت
و هر چه فهم آن بدلالتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن و التزام یا دلالة النص و اشارة النص یا حجت
ماثوره و مقبول از سلف صالح نیست تفادی ازان بهتر است از انتهاض برای آن و کیف که معیار جمله
ظاهر و باطن ادلهٔ سنت و نصوص کتاب است پس بس هر چه درین هر دو میزان سره آمد سره است
و هر چه کاسد نمود کاسد است و اهل احسان در مرتبهٔ اعلی دانند از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر سه صفت

بوده اند وصدور کرامات از ایشان منصوص حدیث وقرآن ست اما در اختیار ایشان نیست وکشف این
جماعه والهام این عصابه ومنامات ایشان حجت شرعی نبود و دیگر مال مکتسب بدریعه تعطافهای اخبار
حرام ست واخبار نگار را اکل بباطل در وجوه این حرمت وبطلان در ماخذ این مختصر مذکور فراجعه بلکه اگر
پرچه اخبار سراپا راست گفتار باشد تاهم خالی از کراهت شدیده نیست وبالیکه باین وسیله بدست آید
اگر حرام قطعی نباشد باری در شبه بودن آن شکی بر بنا بر قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا و دیگر
چنده دادن در مواضع اباحت واجر جائز ست واز باب تعاون بر بر وتقوی ست اگر بطیبت نفس
بدون اکراه واجبار باشد ورنه اخذ آن اشد وبد وملامت بر تارک وی از وادی معاونت بر اثم و
عدوان ست وصرف آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طیبت نفس وی
حلال نیست بلکه معصوم ست اگرچه عصابه یا سوکی چرا نباشد از اکل اموال بباطل نهی آمده و دیگر
زیدیه در فروع حنفیه اند ودر اصول معتزله ومیل دارند بسوی تفضیل ومانع اند از سب صحابه چنانکه
اهل سنت وجماعت لب بتکفیر این هر دو نکشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صباح نموده اللهم مگر
آنکه ضروریات دین را انکار کنند ورنه مجرد بدعت زیدیت دلیل کفر بواح نیست بلکه در ائمه یمن الایت
کبیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر وسید ابن امیر وعلامه شوکانی که این هر سه مشائخ
سنت ومجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا وفروعا در توالیف خود از بیخ بر کنده اند ودین خالص اسلام
را که اتباع کتاب عزیز وسنت مطهره ست بوجهی تنقیح وتصحیح وترجیح فرموده که جامدی را مجال انکار و
مبتدعی را موقع قرار در دست نماند والله یختص برحمته من یشاء ؎ اذا غضبت علی کرام
عشیرتی + فلا زال غضبانا علی لئامها و دیگر حدیث تعمیر دنیا سالام به بست طریق مروی گشته
وغالب طرق او ضعیف بلکه کمتر از ان ست اما مجموع طرق خود منتهض ست از برای استدلال ؏
حسن لغیره ست والفاظ مختلف وارد ودران ذکر چهل سال وپنجاه سال وشصت سال وهفتاد سال
وهشتاد سال ونود سال وصد سال آمده واثبات فضائل ورفع نقائص هر عدد مذکور شده
تفصیل از ماخذ باید جست و دیگر موتی را در برزخ چند حال ست یکی سوال منکر ونکیر از رب وکیا

بودن دوم عذاب یا نعیم بر جان و تن هر دو سوم عرض اعمال احیاء بر موتی چهارم عرض مقعد در
صباح و مساء جز آن و این باب خیلی وسیع ست تا کتب معتبرهٔ این فن از نظر مومن نگذرد وقوف
بر جمله حالات آن عالم دشوار ست اما طایفهٔ این علم کنز اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت
حالات عالم برزخ و معاملات آنجا جهانے بزرگ را بندهٔ شکم ساخته و در گود دنیا طلبی انداخته از
برکات اسلام محروم گردانیده ست گویا خود بعد ازین خانهٔ فنا دار بقائی نیست و در سطاوی
آن فی الجمله ضعف عقیدت ست مباد و رجوع ست بسوی دهر والله اعلم دیگر حقیقت فرمسن
انچه متحقق گشته همین قدر ست که این صنیع منجملهٔ انواع سحر محرم ست و صاحبش مسخر سحره و مردهٔ شیاطین
می شود و در زوال ایمان خود مجبور ست و کمتر ست که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
دست بهم دهد و اصل این عمل منفصل ست بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام دیگر مسمریزم را که
یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام ست بر مسلمانان و از اصناف
محرمهٔ سحر سازی ست و هرچه بدان معلوم کنند موهوم و مظنون ست گو در بعض احوال مطابق واقع
باشد لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد صحت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد دیگر
در کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سور نوشته اند غالبش موضوع و بی اصل ست
و اقل قلیل ثابت و بنا را بیرادش بر تساهل در اخبار فضائل اعمال ست که چشم و گوش بند کرده
بدان آویخته اند ورنه معلوم ست که احکام شرعیه متساوی الاقدام ست فرقی در میان واجب و
محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست دیگر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کریم
اجر موعود ست اگرچه معنی آن نمی فهمند و همراه فهم معانی اجر مضاعف نقد وقت باشد و هیچ عمل العبد
قیام بر ابنیهٔ اسلام بزرگتر و افضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تالی گویا همزبان ست با صاحب کلام
و بعد از آن کثرت درود ست پس [illegible] انچه متصل اوست از دیگر اذکار ماثوره دیگر معتمد در تفسیر
کلام الله حقیقت شرعیه ست پس تفسیر مرفوع بالاثر باشد بر همه تعبد حقیقت لغویه ست بعده تفسیر صحابه
سپس هم و ظن سواء دیگر تا دیبا بال که در عرفش جر بانه نامند در مواضع خاصه از سنت مطهره

ثابت شده نه علی العموم پس حق درین باب اقتصار ست بر ثابت از شارع و قیاس را دران گنجایش
نیست مالا بد و وقوع این تادیب ثابت را نیز خلاف قیاس جوازش گفته اند اما چون شارع
علیه السلام برخلاف عمومات نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده مارا ایمان آوردن
وبران اقتصار فرمودن واجب ست دیگر مجموع آیات منسوخه پنج آیه ست نزد اکثر و نزد بعض
ائمه ازین هم کمتر و کل محل احادیث منسوخه ده حدیث ست نزد اکثر و نزد بعض محققین ازین هم کمتر
و مراد نسخ متفق علیه اهل علم ازین همین ست ورنه یاران آیات را با نصد و احادیث را تا بمئین رسانیده اند
و کار بر غربای اسلام دشوار ساخته و آن منسوخات مرقوم ست در مآخذ این مختصر دیگر رقی بالفاظ
کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم ست جائز ست بلا شبهه و شک مادام که مشتمل بر الفاظ
شرک و کفر نبود و تمائم منهی عنه ست و منه الاوفاق و تعلیق التعاویذ و اما استعمال جواهر
نه گانه و جز آن بلبس و تعلیق و اکل پس اگر از برای معالجه بشهادت طبیب حاذق ست حکم تداوی
دارد و تداوی جائز ست اگرچه تفویض افضل ست و اگر بحکم نجوم بنابر قهر اعدا و جلب منافع موهوم ست
پس زنهار گرد آن نباید گشت و روایات مرویه در فضائل جواهر همه پوچ و باد در هواست رُوات او همین
طبیبان بیمار باطن اند نه احدے از عافیت شعاران اهل حدیث دیگر شعور موتی بافعال
و حامل نعش و زائر و مسلّم خود و شنیدن آن سخن ایشان را ثابت ست بادلۀ صحیحه سنت مطهره و لکن این
حالات مقصور اند بر موارد خود و تقیس علیه امور دیگر نمی تواند شد و بنا در استمداد و استعانت از
مقابر برین سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری ست از مدارک شرعیه و کیفیت استدلالات
اسلامیه و آمده که میت جواب سلام زائر می گوید دیگر زیارت قبور مسنون ست بلا شک و شبهه و بدان
امر آمده خصوصا زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلحا
در حق کسیکه موجود ست دران بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از برای این کار نکرده و منافع دینیه در
زیارت بسیار ست از زهد در دنیا و رغبت در آخرت و دعا از برای میت و اتعاظ بحال او و عبرت
بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

یا شاذ ست و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب او ست نه امر به سفر کردن از برای آن
و در اسلاف این سفر اختیار نکرده اند و قصه سفر بلال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا از
کشور به مدینه شد وی غالبا شد رحل از برای مسجد شریف نموده و زیارت در آن مطوی ست
و باین طریق نزاع از میان برمیخیزد و روایات رطب و یابس این باب باهم متوافق و متطابق می گردد
والله اعلم ۞ دیگر جناب نبوت صلعم سه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت ست
در اسوه و زمانه ما بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شر در آن غلبه داشت و آن قرون را تحدید
نموده اند بحدود و تبیین قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بیست سال ست و
قرن تابعین از صد مذکور تا هفتاد سال و قرن تبع تابعین از زمن مسطور تا دو صد و بیست سال پس
احوال متغیر شد و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سر از سوراخ بر داشتند و اسلامیان نقل را
با عقل آمیختند و شد آنچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف ست بحجت
نمی پیوندد و حجت تقلید و نحو آن بعد از مضی همین سه قرون مشهور شد پس هر چه خلل انداز صرافت دین و
محوضت اسلام آمده ۞ دیگر نعل نبوت را خواص و منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن هر خس و خاشاک
رای و روایت آویخته و اصل درین باب تبرک ست بآثار صالحین و لکن این مسئله مقصود بست بر
ما ورد بقیاس نمی ارزد و علی الخصوص که آن نعل نقل محض بود نه اصل و تخصیص نعل نبی بعمود ست بلکه
عجب نسبت هر حبیب بگلزار بستگل باشد ۞ صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نعل
و ست بهم می دهد از مجرد بوسیدن پاپوش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی آید مدار کار و بار ایمان و
نجات اخروی بر دین پرستی ست نه بر اثر پرستی نعل باشد یا دستار نبوی مر باشد یا رشته پیچدار
ست ۞ تو تا کے گور مردان را پرستی + بگرد کار مردان گرد رستی ۞ دیگر احادیث صحیح بهاد را احکام دین
همان ست که بصحت رسید و بعد از آنچه حسن ست باقسام خود به حدی که در اصول حدیث منقح شده باشد
ضعیف بهتر از رای قوی بست و چون احکام اسلامیه متنادی الاقدام ست اثباتا و نفیا پس
قبول ضعاف در فضائل اعمال مطلقا بدون کشف از حقائق اسانید و مسانید بے دلیل و غیر مقبول ست

دیگر خصالی که موجب ظلال عرش است واحادیث صحیحه وحسنه وضعیفه بدان وارد گشته وحفاظ حدیث
بجمع وتفقد آن پرداخته بود ودو خصلت میرسد این خصال در ماخذ این مختصر مع ادله خود مذکور است
اصح اینها هفت خصلت باشد امام عادل شاب ناشی در عبادت مرد دل بسته بمسجد دو دوستدار
یکدیگر محض برای خدا خائف از خدا از خواندن زن صاحب منصب وجمال مخفی صدقه بیمین از
شمال ذاکر خدا در خلا با بکا ودر بعض احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده **دیگر** خصال مکفره
ذنوب متقدمه ومتاخره زیاده بر سی خصلت است بعض در طهارت وبعض در نماز وبعض در تامین
وبعض در نماز چاشت وبعض در قرارت بعد صلوة جمعه وبعض در نماز تسبیح وبعض در فضل صوم
وقیام رمضان خصوصا عشره اخیره وصوم یوم عرفه واهلال از ایلیا وحج خالص ونماز در مقام
ابراهیم علیه السلام ودیدن خانه کعبه وفضل آخر سوره حشر وتعلیم قرآن با ولاد وفضل تسبیح وتکبیر
وتهلیل وفضل غزو ورباط وادب وقود اعمی وسعی در حاجت مسلم وترغیب در ازاله خار از راه و
فضل مرض وغربت وفضل مصافحه وحمد عقیب لبس وطعام وزنده ماندن در اسلام **دیگر** بعد از
اتیان بارکان اسلام دانستن حرام ومکروه ومشتبه واجتناب از مشتبهات بنا بر حفظ از وقوع
در حمی که عبارت از مشتبهات است ضرور است از ضروریات اسلام بعضی ازان در اکل است
وبعض در شرب وپاره در لباس وبرخی در وطی ودواعی آن در رساله الابهر کتاب التقوی را
از برای بیان این مسائل عقد کرده واکثرش صحیح است **دیگر** طلب روزی حلال فرض است
بعد از فرائض وبهترین کسب کار دست خود است وداود علیه السلام عمل بدست خویش می کرد وزره
میساخت وابراهیم علیه السلام بزازی می کرد وعیسی نجار بود **دیگر** غالب صحابه تجار بودند انصار
کشت کاری می کردند ومهاجرین غله وجامه میفروختند زکوات حدیثه را نیز حرفها بود وانفع تجارات
در اسلام غزو است نزد وجود اسباب وشروط آن هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم **دیگر** ربا حرام است در بیع وقرض وکبیره ایست از کبائر منکر حرمتش کافر باشد واخذ وجر آن
محاربه است با خدا ورسول وربا دوگونه است یکی ربا النسیه که نقد را بنسیه فروشند دوم ربا الفضل که

اندک را بسیار فرخست نمایند دیگر شعر کلام موزونست حسن او حسن ست و قبیح او قبیح جناب نبوت
تمثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بشعر اضاعت وقت دران مکروه باشد
و در شعر حکمت ست و بعض بیان سحر بود دیگر ریا و سمعه مبطل ثواب عبادت ست و خفی ست از
دبیب نمل دقائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافیه دریافت می توان شد دیگر
غیبت یعنی غائبانه عیب کسی گفتن هرچند موافق نفس الامر باشد حرام ست و برابر خوردن گوشت
برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جز آن و نیست
غیبت مگر بد گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بد گوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد دیگر
نمیمه یعنی سخن یکی بدیگری رسانیدن که موجب ناخوشی باهم آنان باشد حرام ست ؎
سخن چین را توانم چاره کرد ٭ که تا من خود نگویم او چه چیند ٭ ولی از مفتری نتوان برآمد ٭
که او از خود سخن می آفریند ٭ دیگر کسی را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا باشاره سر یا چشم
یا ابرو یا دست یا مانند آن فسق ست و کشتن مومن کفر و خندیدن بر روی کسی بر طریقه موجب
هتک حرمت او باشد حرام ست ؎ مباش در صدد بسیار خندیدن ٭ که صبح با یک نفس
دارد دو بار خندیدن ٭ آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
و کعبه را گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده ست لکن حرمت مسلمان از تو زیاده ست اما مردم قرن
کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشته اند دیگر دروغ علی الاطلاق حرام ست
و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای رضا خاطر
اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعریض بهتر ست از کذب صریح و بی حاجت تعریض هم مکروه ست
دیگر هر که حکم موافق قرآن نکند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و منافقی که در بیان انقیاد اتباع
آن بشرع واجب ست شرع بهرچه حکم کند گو خلاف طبع باشد آن را بطیبت خاطر باید پذیرفت نکرده
گرفتن آن کفر ست بلکه مستلزم انکار شرع و رضا باحکام طاغوتیه و ولاة امور که بخلاف شرع
باشد نیز همین حکم دارد دیگر عجب یعنی تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیر را حقیر دانستن

دو داشتن حرام ست اعتبار خاتمه راست وخاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود سعدی فرماید س مرا پیر
دانای مرشد شهاب * دو اندرز فرمود بر روی آب * یکی آنکه بر خویش خودبین مباش * دگر
آنکه بر غیر بدبین مباش دیگر تفاخر بانساب حرام ست وهمچنین نکاشتن بال وجاه عربی را بر عجمی و
عجمی را بر عربی فضل نیست مگر بتقوی ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص ست در محل نزاع دیگر
قضاة واهل افتاء وعلماء وغزاة را رزق از بیت المال باید داد بمعروف یعنی بقدر کفاف بلاشرط
تا اجرت بر عبادت که ناجائز ست لازم نیاید دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست
و نزد فقهاء کنیز و ام ولد را جائز ست وخلوت با اجنبیه حره باشد یا داده حرام ست دیگر غلام و کنیز را
عذاب کردن وطوق در گردن انداختن و زیاده از طاقت کار گرفتن حرام ست آخر وصیت نبوی
این بود الصلوة وما ملکت ایمانکم دیگر تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام ست و گرفتن
از طول وعرض زائد بران جائز وچیدن موی سفید از ریش ونحو آن مکروه وگذاشتن ریش و
تراشیدن سبلت یعنی پست نمودن آن وناخن وموی بغل وموی نهانی سنت ست دیگر در آمدن
بحمام مردان و زنان را جائز ست لکن با پرده وازار و بدون کشف عورت دیگر امر بمعروف و
نهی از منکر واجب ست بر هر فرد از افراد امت بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از زبان
منع کند واگر این هم نتواند یا مفید نماند بدل مکروه دارد وگفته اند که اول کار امراء ست ودوم کار علما
وسوم کار عامه وصحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین واگر اینقدر
هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا وهم در آخرت دیگر حب فی الله وبغض فی الله فرض ست
اهل بدعت وکفر را بدل دشمن باید بود واهل سنت وتقوی را از ته دل دوست دار آدمی روز قیامت
همراه دوست خود در دنیا باشد ان کان خیرا فخیر وان کان شرا فشر المرء مع من احب
دیگر شکر محسن کردن ومکافاتش بران نمودن مستحب یا مسنون یا واجب وانکارش وکفران نعمت
معصیت وحرام ست هر که شکر بنده نکرد شکر خدا نکرد شکر صید مزید ست وقید عتید دیگر نشستن
در مجلس علماء وصلحاء افضل ست اگر میسر شود ورنه عزلت بهتر ست مراد بعالم وصالح کسی ست که متقشف

کتاب وسنت وتجنب از هوی و بدعت بود و دیگر خالی بودن مجالس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا صلعم
مکروهست و کثرت تصلیه سنتی و کثیر التصلیه احق مردم است بقرب نبوت و اسعد ناس است بشفاعت رسالت
درین شیوه اهل حدیث پیشتر و بالاالف مرقوم اند و دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرت و
زنان را تشبه بمردان و نیز تشبه بفساق و کفار در رسوم و اعیاد و مراسم و نحو آن حرام است و تجنب از
دوست گرفتن اهل کتاب من تشبه بقوم فهو منهم + ومن يتولهم منكم فانه منهم و دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز است عیادت یعنی بیمار پرسی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشمیت عاطس و نصیحت کردن در حضور و غیبت و رد سلام واجب است و دیگر کبائر
راسه درجه است یکی اکبر کبائر و آن کفر و شرک است بخدا و قریب آن عقائد باطله است و درین امر هفتاد و دو فرقه
شده اند ع جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند دوم ابتلا
حقوق خالصه عباد یعنی ستم نمودن بجان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش است
او تعالی حقوق خود ببخشد و حقوق بندگان نبخشد ع مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که
در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست ؛ سوم حقوق مشترکه که در احادیث آمده مثل عقوق والدین
و قتل نفس و سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محصنه و اکل مال یتیم و اکل ربا و فرار از
زحف و سحر کردن و فرزند کشتن و زنا با زن همسایه نمودن و دزدی نمودن و راه زدن و بغی بر امام عادل
کردن و دیگر مدح فاسق حرام است بنص حق تعالی بران خشمناک شود و عرش عظیم بلرزد و ازینجا
قیاس مدح کافر میتوان کرد که در چه درجه از حرمت و شناعت خواهد بود و دیگر هر که بر دیگری لعنت
کند اگر آن کس درخورد لعنت نیست بگوینده باز گردد الرافضی فوارث لعنت همین معنی دارد و سب
صحابه کرام حرام است و عقیده ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه همین شریعت سنت که بر خدمت مصلحی راست و مشائخ ملت رنگ دیگر پیدا می کنند و تعبیر
ازان در شرع بلفظ احسان آمده و این مرتبه فوق مرتبه ایمان و اسلام است بنص حدیث چون
دل از آویزش و آمیزش تن و ظلم که با سوی الله داشت پاک شد و رذائل نفس اماره بر طرف گردید

وازلوامه رهائی یافت نفس مطمئنه گشت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة ع زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین ٭ کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد
طوبی لک ای بلاکش رحمت خورد و بگوش ٭ هر دم ندای ارجعی از آسمان رسد ٭ چون آن اخلاص
دست بهم داد شریعت در حق او با مغز گردید حلاوت ایمان و اسلام دریافت و بشاشت آن
ساری در همه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید دو رکعت او بهتر از لک رکعت
دیگران است همچنین صوم او و زکوة او و صدقات او و همه اعمال خیر او و مزیت قرون ثلاثه مشهود لها بالخیر
و فضیلت صحابین بر اغیار بجهت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است ع تو کی بدولت
ایشان رسی که نتوانی ٭ جز این دو رکعت و آنهم بصد پریشانی ٭ نور باطن نبوت از سینهٔ صافی
صحابه متبع سنت و مشائخ صوفیه صافیه ملت باید جست و سینه بی کینه خود را بدان کاشانه نور الهی
باید کرد تا هر خیر و شر امری است صحیح دریافت شود و ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
اولیاء شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا کم
و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و متشرع نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاؤه الا المتقون
نص است در محل نزاع و دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که
باجماع صحابه ثابت شده و همچنین قذف عائشه صدیقه رضی الله عنها و تفضیل مرتضی بر صدیق بدعت است مبتدع
همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال چون کفر اینها ثابت شد با اینها
معامله کفار باید کرد و کذا الحکم الخوارج والنواصب وهم کلاب النار و دیگر قاذف عائشه منکر قرآن است
که شهادت به برائت و پاکدامنی او داده و حکم او حکم مرتد است در خور قتل باشد دیگر تفضیل شیخین
بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی در جهاد بسیف و سنان و فن قضا و کثرت
علم حدیث و هاشمیت نسب و ختنیت حسب و زوجیت بتول قطعی است و همچنین در قدم اسلام هم
هم بلکه فضیلت شیخین در نسبت بنبی صلعم از جهت سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج
احکام شرعیه و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ

در همه امور پیشقدم جمله صحابه کبار اند و همین ست مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم ابوبکر و عمر
بر علی مجمع علیه صحابه و جمله اهل سنت ست درین باب و دیگر تفضیل دو گونه ست یکی آنکه مرتضی را بر
شیخین فضیلت نهد لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان و بیان مناقب و مدایح ایشان و اتباع روش
و طریقه و تمسک بسنن ایشان تقصیری از خود رضا ندهد بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشد
چنانکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجوهی که مذکور شد کمال رسوخ عقیدت
و نهایت الفت و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریقه آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیه داخل
سنیان اند و خلاف ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلاف اشعریه با ماتریدیه ست چندی
از قدماء اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسی
و حسان بن ثابت و بعض صحابه دیگر دوم آن تفضیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع تنها
طریقه او کافی دانند و شیخین و دیگر صحابه را بدی گویند لکن با آنها سروکاری ندارند از تولا و تبرا
هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدع اند در اهل سنت باین عقیده احدی نگذشته و دیگر علماء اهل سنت
در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علما ما وراء النهر و متقشفین فقها حرکات و جنگ و جدال او را
با جناب مرتضی حمل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بعد تتبع روایات
صحیحه دریافته اند که این حرکات و سکنات او خالی از شائبه نفسانیت و حمیت جاهلیت و تعصب
امویت نبود پس نهایت کارش آنست که ارتکاب کبیره و بغی کرده و فاسق بر قواعد اسلام
هرگز از اهل لعن نیست و شکی نیست که وی صحابی ست و در حق او بعض احادیث نیز وارد شده
پس لاعن و ساب وی رضی الله عنه بی شبهه داخل ست در قوله صلعم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و چون وی صحابی ست شفاعت
رسول و عفو صاحب حق در حق وی بسی زیاده بر دیگر فساق متوقع و مرجو ست و بالقطع معلوم ست
که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلعم مرتکب کبائر شده اند و بجلد و تعزیرات سزایاب گردیده مثل
ماعز اسلمی که زنا کرد و مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه شریک گردید مگر آنحضرت صلعم

حکم بکفر ایشان ولعن ایشان نفرمود دیگر در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیراکه
از فنون آلیه است همچو صرف ونحو وآله هر چیز در حلت وحرمت حکم آن چیز دارد که
ذی آله است پس اگر اکتساب این فن بنابر تایید دین ورد مخالفین است لاباس به است واگر
بغرض دیگر است وسبب شکوک وشبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد وعلی کل حال انهماک
دران ومزید اشتغال بدان خوب نیست وگردانیدن آن جزء علوم دینیه مثل کلام ونحو آن مخالف
طریقه ملت است وبهمین خیالات سلف مطلقا ازان منع کرده اند که من حام حول الحمی یوشک
ان یقع فیه دیگر آموختن آیین وخط وکتابت ولغت واصطلاحات اهل کتاب ومجوس باکی
ندارد اگر به نیت مباح باشد نه بغرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم
آنحضرت صلعم خط وکتابت یهود ولغت آنها بیاموخت تا در ضرورت جواب خطوط آنها از طرف
جناب نبوت بنویسد واگر بجهت خوشامد آنها واختلاط با آنها تعلم این لغت می کند واین وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت وکراهت است وقد مر آنفا ان الآلة لها حکم
ذی الآلة دیگر نوکری اهل کتاب ومجوس چند قسم است بعضی مباح وبعضی مستحب وبعضی حرام
وبعض کبیره که بسرحد کفر میرسانند پس اگر کفره این کس از برای اقامت رسوم صالحه وسرانجام
امور محموده مثل رفع دزدان وراهزنان واقامت قضا موافق شرع شریف در عدالت وبنای
قناطیر وشوارع ومرمت عمارت نافعه مثل مهمانسرای وپل ونحو آن استیجار کنند بی شبهه این چاکری
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصه یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود داروغگی
خزائن مصر درخواستند تا اقامت عدل در قسمت وبذل نمایند وبدلیل قصه والده موسی علیه السلام
که نوکری فرعون برضاعت موسی قبول کرده وبدلیل آبکشی حضرت امیر کرم الله وجهه از برای یهودی واگر این نوکری از برای
امور دیگر باشد ودران کاروبار اختلاط با کفره لازم آید ومشاهده رسوم واوضاع منکره آنها در آنجا بسیار
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم متحقق شود مثل منشی گری وخدمتگاری وسپاهگری یا تعظیم مفرط
از برای آنها وتذلیل خود در نشستن واستادن ناگزیر افتد حرام باشد اما گفته اند که صغیره است

واگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاعن دین
و تالیف در رد بر مسلمین و نحو آن ست پس بی شبهه کبیره عظمی ست دیگر استماع غنا مجرد از مزامیر
و ملاهی صحیح آنست که جائز ست و دف هم جائز ست اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی ست و به قالت الحنفیة
علی الاصح دیگر خنثی مشکل را هر دو شهوت در یک زمینه می باشد گاه غالب و مغلوب می باشد پس
اگر شهوت فرج غالب افتد نکاحش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب ست نکاح او با زن باید نمود
و در اجرای شهوت دیگر او را صبر لازم ست ع صبر ست علاج دل بیمار تو واقف، به افسوس که
کم داری و بسیار ضرور ست دیگر تعلیل منع از کشیدن قلیان بوی بد دهان و تشبه باهل نیران
و تلبس بآن که ینبغی نیست این طریقه فقها ست و لهذا حقه کشی را مکروه تحریمی گفته اند و اهل بخارا
را درین باب مبالغه تمام ست بود اما بر طریقه اهل حدیث که اصل در اشیا اباحت را نشان داده اند دلیلی
بر منع استعمال تنباکو موجود نیست و اقربه و طبائع مردم درین مسئله مختلف و حکم باجتناب آن متفاوت
افتاده نوشیدن قلیان جائز ست غایته ما فی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشد
ورنه بسیاری از اشیا طیبه حلال هم بسبب بی احتیاطی و تنافر طبائع بجانب منهی و نحو آن میکشد دیگر قول فصل در
تعریف دار اسلام و دار حرب آنست که مادام که حرب قائم ست و مسلمانان از استخلاص آن ملک
متقاعد نگشته اند و استیلای کفار بحدی نشده که هر چیزی را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند
و مسلمانان بی استیذان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بی اذن ایشان متصرف اند چنانکه
احوال ریاستهای هند و نحو آن ست آن ملک دار اسلام ست و دار حرب نشده و تصرفات
عارضی ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد چون مسلمانان از جنگ
برگردند و منقاد شوند گو فکر جمیع اسباب بدل داشته باشند اما از متقاعدست و باشند و اقامت
اهل اسلام باستیذان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر
اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد نه از رهگذر قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب می گردد
و تصرفات ایشان جائز ست و سلطان ایشان جاری و این مسئله از کتاب اصح و ارجح اقوال نوشته ام

واللہ اعلم و در اشکال این مسئلہ خود ہیچ شک نیست استفت قلبک ولو افتاک المفتون دیگر
در تعیین صلوۃ وسطی ہفت قول ست بلکہ زیادہ و ہر نماز را بعضے وسطی قرار دادہ اند اصح و ارجح
ہمین ست کہ آن نماز عصر ست و تقییدش در نفس ادا نیست بلکہ در محافظت آداب زائدہ ست تحجیہ
وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و سواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت
اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نہ فاضل بر ناقص ست و از ہمہ
نماز باقی کمال تقیید آنہا بر نمیخیزد و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبہہ نیست دیگر حقائق اشیا
ظلال صفات الٰہی اند و ظہور آن در خارج مربوط بعلل اربعہ ست فاعلی و غائی و مادی و صوری
و ظہور کمال این حقائق بترتیب آثار مختصہ بآنہا و حصول ثمرات خاصہ بآنہا ست پس معرفت کما ہی
ہر چیز بالاجمال بتجلی ذات حق ست بر سالک و ضمن آن شئ کہ این تجلی بعد از مشاہدہ کثرت در وحدت
در مقام سیر باللہ فی الاشیاء دست بہم میدہد و بالتفصیل باحاطۂ مبادی و خواص او ست از قوانین
حکمیہ با تشخیص مبدء و تعیین مراتب تنزل از قوانین کشفیہ و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز
در تتمیم معرفت حقیقت او دخل ست دیگر کفر ابلیس لعین کفر جہل و احتجاب نیست بلکہ کفر جحود و عناد ست
پیش از لعنت قوت ملایکہ بہم رسانیدہ بود و تلقی از غیب می کرد زائل نکردہ اند و سلب نمودند تا الزام
قبض و فرط تعطلش بقرار نگردد و قدم در راہ توبہ ننہد بلکہ ہمین راہ را بمخرج نسخہا و تقاضا بنمودہ
در کسوت اہانت و طرد بپا داشتہ اند اما در جوہر روح او لطیفۂ مظلم افگندہ اند کہ گاہے خود را مستحق
عفو حسبی و گاہے در لباس استغنا و مایوسی گمان کردہ بقوت ظلمانیت و اہانت کسب در اشیا طین
و مردم تصرف می کند و بآن لطیفۂ مظلم خلق را بضلال و جہل و قسوت و بکرامات باطلہ رنگین مینماید
زین لہم الشیطان اعمالہم و نعوذ باللہ منہ دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود کہ ہمہ
میثاق گرفتہ اند یکے از جملہ اولو العزم دوم از سائر انبیا سوم از علما چہارم از عامہ چنانچہ او تعالی
فرمودہ و اذ اخذنا من النبیین میثاقہم و منک و من نوح و ابراہیم و موسی و عیسی ابن مریم
و اخذنا منہم میثاقا غلیظا و جای دیگر ارشاد فرمودہ و اذ اخذ اللہ میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب

وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ
ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی وجه درین توقف مروی نیست مومنین که خاتمه ایشان بر ایمان میشود جواب اقرار بی توقف
دادند و کافران بتوقف اما بعض فقها می گویند که انبیا دو سجده کردند و عوام مومنین یک سجده و کافران
سجده نکردند اما سند این سخن معلوم نیست والله اعلم باحوال عباده دیگر در حالت برهنگی کلام حرام
نیست بلکه مکروه ست و این کراهت هم با کدیگر ست نه مجرد تلفظ بزبان حرام در حالت تغوط و بول ست
و ذکر خدا در جای نتن و نجاست منع ست نه در شغل جماع و معهذا اهل علم نوشته اند که ذکر الله در بیت الخلا
و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن مسنون ست دیگر مضمون حدیث من
رآنی فی المنام فقد رآنی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفونه در روضه منوره مدینه طیبه نموده اند
علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بر آن بوده اند اما التحقیق آنست که دیدن آنجناب
صلعم در خواب بر چند قسم ست یکی رویای الهی که اتصال آنجناب ست دوم رویای نفسانی که
ظهور صورت اعتقاد دیده خود ست که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تمثل شیطان بصورت آنجناب
و این ممتنع و منتفی ست اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صوتی تلبیس می کند و وسوسه
می اندازد و لهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحیح نمی شمارند آنرا اهل بدعت و هوی اگر احیانا دیدن
آنجناب بصحت رسد غالبا ازین قبیل خواهد بود والله اعلم دیگر سلطنت بنوامیه از ابتدای خلافت
معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبد الله بن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبد الملک
امتداد یافت از میان اسقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل حدانی فاذا هی الف شهر لا یزید و لا ینقص
درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یملکها بنوامیة رواه الترمذی و ابن جریر و الحاکم
راست آید و در جامع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی متن الحدیث ان دولة بنی امیة

كانت على راس ثلثين سنة من وفاة النبي صلعم وهي في آخر سنة اربعين من الهجرة و
كان انقضاء دولتهم على يد ابي مسلم الخراساني في سنة اثنتين وثلثين ومائة فيكون
ذلك اثنتين وتسعين سنة يسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه
وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فيبقى ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهي الف شهر انتهى
والله اعلم ديگر تفضیل دو قسم ست یکے تفضیل انواع واصناف بریکدیگر دوم تفضیل اشخاص قسم
اول فیما بین اولاد شیخین واولاد عم بزرگوار رسالت صلعم جاری میتوانند شد وتفضیل اشخاص فیما بینها
قطعی الانتفا ست بلکه تفضیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص ثابت نشد پس بحث منحصر شد در قسم اول
پس تفضیل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق نصوص قطعیه ست دائر بر انسانیت بلکه تابع
تقوی وورع ست بموجب کریمهٔ ناطقهٔ ان اکرمکم عند الله اتقاکم وبموجب احادیث مستفیضهٔ
مشهوره الناس کلهم بنو آدم وآدم من تراب لا فضل لاحد علی احد الا بدین وتقوی
ودر تفضیل بدین وتقوی ممکن ست که اولاد ارذال را بر اولاد اشراف تفضیل متحقق شود سلمان
از فارس بلال از حبش صهیب از روم ❊ ز خاک مکه ابو جهل این چه بو العجبی ست ❊ وتفضیلی که در شرع
مقرر ست همین تفضیل ست پس بس ولکن درینجا دو نوع تفضیل دیگر ست که در بعض احکام شرعیه
اعتبار آنها واقع شده یکے کفاءت نکاح ودرین معنی تمام قریش برابراند وغیر قریش کفو قریش
نیند اگرچه عرب باشند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت مآب صلعم واین معنی بنی هاشم را
بر غیر بنی هاشم ثابت ست وبهمین جهت سهم ذوی القربی از خمس بر ایشان صرف نمودن مقرر شده
وزکوة حرام گردیده باز بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر ست که در حدیث آمده ما من
احد له ید علی احد من اولاد عبد المطلب الا انا اکافی بها یوم القیامة پس در شفاعت
ایشان را تقدم ست بر دیگران بحدیث اول من اشفع له من امتی اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب
من قریش وظاهر ست که در قرب نسب هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که مفضل اولاد شیخین
بر اولاد عمین بکر میشد ست اگر این معنی مراد میدارد پس صریح البطلان ست واگر معنی دیگر مراد دارد بیان

نماید تا محل نزاع متعین گردد دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص ست بشرطیکه در آبا و قریبه باشد
تا هفت پشت مثلاً شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مسرور یا از اولاد ملوک و امرا کبار باشد و حقیقت
نسب بزرگی دودمان شخص ست که در آبا بعیده باشد مثل حسنی یا حسینی بودن یا ہاشمی یا علوی
و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضے اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم نامدار و بعضی حسب دارند نه نسب مثل تیموریه و راجپوتان
و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضے نسب دارند نه حسب مثل قدوائیان جاہل و سادات بارهه
و استعمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب ست دیگر خوارج و نواصب یک مذهب
دارند باین رنگ که اہل علم را در بارۂ آنها اختلاف نیست زیراکه با وصف تعدد فرق ایشان همگنان
بر انکار ایمان حضرت امیر رضی الله عنه و بهشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان
متفق اند بخلاف شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بمجرد تفضیل مرتضی بر شیخین و اولویت خلافت
ایشان اکتفا می نمایند و بعضے ازین مرتبه ترقی نموده بر تخطیه شیخین و اعوان ایشان تصریح میکنند
و برخی بتفسیق و تبدیع ایشان جازم بوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده لهذا اہل علم را
در حال ایشان اختلاف ست بعضی علما بر مرتبۂ اولی از تشیع حکم کرده اند و بعضی بر مرتبۂ دوم
و بعضی بر مرتبۂ سوم لکن مفتی به و مرجح همین ست که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافر اند
و در احکام دنیوی جائز ست که بعضی از علما اینها را نیز مسلمان دانند حتی نجوز المناکحة معهم
والتوارث بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلافے که در حال شیعه ست نیز در
احکام دنیویست نه در احکام اخرویه فلا فارق بینهما والله اعلم دیگر هر که گفته خلافت
ثابت ست بنص مرادش آنست که در نفس الامر نصوص متواتره دلالت می کند برین
خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه در ان وقت هر
کس بدلیلیکه او را سنے الفور حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع نصوص از معادن آنها نیافت
لضیق الوقت دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنا بر دعوی خلافت راشده

پیغمبر صلعم که بمرور سی سال نزد نزول امام حسن منقضی گشته بود بلکه بنابر تخلیص رعایا از دست ظالم
بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که بغی و خروج بر پادشاه وقت
اگرچه ظالم باشد نباید کرد پس در آن وقت که پادشاه ظالم بلا منازع و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد
و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند و مثل امام حسین و ابن عباس
و ابن زبیر و ابن عمر بیعت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از برای دفع تسلط او نه از برای
رفع تسلط او سراپا صواب است و آنچه در حدیث ممنوع است خروج است از برای رفع تسلط سلطان
و آن جائز نبود و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهر مشهور دیگر اجماع منعقد است بر آنکه تخلید فی النار خاصه
کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست
و در آیهٔ قرآنی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ماسوا
نیست بلکه ادون و اسفل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
نیستند بلکه مساوی شرک اند بالجمله علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شریک
مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی است بر صحت این حکم ماند آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع
معارض اشارهٔ این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء هم می تواند شد یا نه پس تحقیق آنچه بعضی
در کتب مبسوطه است چنین نوشته است که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس
محل مغفرت نباشد بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گویا چنین اعتقاد دارند
که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی است از برای تصدیق پیغمبر فعل غیر او تعالی است پس اثبات
قدرت خلق معجزه مر غیر خدا را لازم عقیدهٔ اینها شد و هو عین الشرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
کفر تکلفات نموده اند لکن نزد محققین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از پنجاه آیت خواهند بود
و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الله مطلقا مستلزم خلود و تابید در نار است خواه شرک باشد خواه
غیر آن مثل قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها
اولئک هم شر البریة و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت

جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث وارد در
مقام محمود که الا من حبسه القرآن وارد شده صحیح ست لکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفران یشرک
به نیست بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن ست و در حدیث شفاعت که
بقیه جهنمیان را بعفو الهی خواهند بخشید و خواهند بر آورد همین مومنان اند که اصل ایمان قلیل دارند و یا آن
هیچ عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع ست لم یعملوا خیراً قط و مراد ازان عمل جوارح ست
نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را بمعنے اصطلاحی شرعی لفظ
شرک گردانید و پس معنی ان الله لا یغفران یشرک به نزد ایشان ان الله لا یغفران یکفر به ست
چنانکه بیضاوی در تحت آیه و لا تنکحوا المشرکات نوشته المشرکات تعم الکتابیات لان اهل الکتاب
مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله تعالے
سبحانه عما یشرکون و لکنها خصت عنها بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغوی در معالم التنزیل
در همین آیه نوشته قیل الآیة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی والمحصنات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و بخبر رسول الله صلعم و باجماع الامة عن جابر قال قال رسول الله صلعم
نتزوج نساء اهل الکتاب و لا یتزوجون نساءنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الا نبوة
محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره انتهی
و تحقیق همانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیره قرآنی در تخلید و تابید کفار مطلقا وارد شده بلکه در حق
اهل کتاب نیز منصوص ست چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و آیه قالوا
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل بدعت
و هوی که بدع ایشان بکفر رسیده داخل اند در آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت تعمیم
شرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره باشند خواه صغیره جمعا بین الادلة
والله اعلم و دیگر نوشته در لعن یزید ازان جهت ست که روایات متعارضه و متخالفه ازان پلید در مقدمه
شهادت حضرت امام رضی الله عنه وارد شده از بعض روایات رضا و استبشار و اهانت اهل بیت و خاندان

رسول صلعم مفهوم می گردد کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم بلعن او نمودند چنانچه
امام احمد حنبل و کیا هراسی و دیگر علما کثیر واز بعض روایات کراهت این امر و عتاب بر ابن زیاد و
اعوان او دیده میشد براین کار که از دست نائبان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات
نزد ایشان مرجح شد منع از لعن او نمودند مثل حجة الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و جماعه
از علماء که نزد آنها هر دو روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
بنابراحتیاط متوقف ماندند و همین ست وجه بر علماء راسخین نزد تعارض براهین آری در لعن شمر
و ابن زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی ست من غیر معارض هیچ کس را توقف
نیست **دیگر** حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
قرآن خوانده بعوض مبلغ کذا بکسے بفروشد این صورت محض باطل ست باجماع اهل سنت
آری نزد امامیه رائج و متعارف ست بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفروشند و دلیل
بطلانش آنست که حقیقت بیع مبادلهٔ مال بمال ست و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقی ست که برای
این شخص بحکم وعدهٔ الهی ثابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد
خواه اخروی مثل حق ولا و حق ارث و جز آن جائز نیست دوم آنکه شخص را برای ختم نمودن قرآن
مزدور گیرند و ثواب آن ختم بمستاجر رسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی
دارد سوم آنکه شخصی حسبة لله ثواب قرآن خوانده بکسی بخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز و هرگز
خیال معاوضه در خاطر وی خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن یا در اثنای خواندن آن
بوی چیزی بدهد یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان می کند و این کس در
مکافات آن قرآن یا کلمهٔ تهلیل یا نحو آن برای او خواند و ثوابش بوی بخشد این صورت جائز ست
بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیکم معروفا فکافئوه چهارم آنکه شخصی ست طالب علم دینی یا طالب
حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر لکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فرصت اشتغال باین امور ندارد و مردی
دیگر صاحب مایه ذمه دار وجه قوت او شود تا بفراغ بال مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر کامل بر هر طاعت

او حاصل میشود قال تعالی للفقراء الذین احصروا الخ و اعانت بر طاعت که جابجا در حدیث ممدوح
واقع شده همین ست لکن این را اجرت گفتن مجاز ست پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه
قصد مباحی می خواند و بران اجرت می گیرد مثل ترقیه و تعویذ و ختم بعض سور قرآن برای حصول بعض
مطالب دنیوی یا برای خلاص از عذاب گور این قسم نیز جائز ست بلا کراهت و همین ست مورد
ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله و قصهٔ رقیهٔ لدیغ بسورهٔ فاتحه و گرفتن اجرت بران
نیز از همین قبیل ست **دیگر** تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را اولا علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و
معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلف و آثار و تواریخ ضرورست بدون معرفت
این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد ازین هر صاحب مذهب تمسک بقرآن
و حدیث میکند و در دفع شبهات مخالفین محتاج بتاویل میشود و تاویل این هر دو اهل باطل موافق مذهب خود میکنند
و مخالف مذهب خود را باطل مینماید لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر مرفوع پس علم لغت پس فهم سلف از
صحابه و تابعین ست آنچه این جماعه از تعلیم آنجناب صلعم بانضمام قرائن حالیه و مقالیه فهمیده اند و در ان تخطیه
ظاهر نگردیده مذهب القبول ست ورنه مصداق من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فی روایة فلیتبوأ مقعده
من النار باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو مبنای دین و اصل اصول شرع مبین بلغت عربیه
و این لغت مشتمل بر حقیقت و مجاز و ظاهر و مأول و مجمل و مبین و جز آنست **دیگر** بسبب تفرقهٔ صحابه در بلاد و تباعد در زمن
صحابه و تابعین و تبع ایشان احادیث مجتمع نبود و تا کسی که بر حدیث خبر یابد و اطلاع یابد هر یکی را تصحیح میسر نمیشد و نه تمیز
آن حدیث که خبر آحاد ست یا مشهور دریافت میشد آنچه پیش هر مجتهد منقح میشد هر یکی موافق ذکای خود
در ان اجتهاد می کرد و موافق طبع خود در احتیاط و مسامحت در تشدید و تسهیل ترجیح مینمود آری معنی
دائرهٔ شریعت را فراخ تر ساخت و نیست هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و ابتغای رضای این دو
دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را ترجیحی الترجیحات شرعیه
خواه روایةً خواه درایةً غالب تر میساخت و فن ترجیحات طول و عرض بسیار دارد علما اصول فقه
قریب صد وجه از برای ترجیح ذکر کرده اند لکن بعد از آنکه دواوین سنت مدون گردید اعذار ترک عمل

بحدیث از ہم پاشید قدما درین کار معذور اند و مقلدان ایشان بی شبہہ ماجور و شیخ الاسلام ابن تیمیہ
در رفع الملام عن الائمة الاعلام وجوہ این عذر زیادہ بر بست وجہ ذکر کردہ و ازینجا ظاہر شد کہ طاعن
بر ابو حنیفہ رحمہ و امثال او بنا بر ترک عمل و قول بحدیث سخت جاہل ست و آبروی دین خود باین طعن
بروی رضی اللہ عنہ و بر علماء دیگر از سلف و خلف کہ ماشی برین طریقہ گذشتہ اند و عذرہای
صحیح پیرامون حال صدق مآل ایشان ست می ریزد و نعوذ باللہ منہ و دیگر در مسائل فرعیہ
مذہبیہ نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی ست اگرچہ مراد او بنا بر آنکہ مخالفت
از طرفین ست رعایت این معنی ست کہ این حدیث بالخصوص مخالف مذہب حنفی ست اگرچہ
مذہب حنفی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث متخالفہ ظاہر ست کہ متعذر ست
لکن واجب آنست کہ عمل بر حدیث راجح و متعین ست و از مخالفت مرجوح بعد ازان پروائی نیست
وحق عبارت درینچنین مقامات آنست کہ چنین گویند این مذہب مخالف حدیث ست این مردود
باشد کل عمل لیس علیہ امرنا فہو رد و نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان مسلمان نیست
کار جاہلان ست کہ حلاوت ایمان و بشاشت اسلام درون ایشان را فرا نگرفتہ و از دین جز اسم
و رسم حظی دیگر ندارند و دیگر من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنة حدیث صحیح ست و درین معنی
احادیث دیگر ہم آمدہ مثل من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة ومن کان
آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر این کلمہ را وقت خاتمہ گفتن نصیب کسی شود
امید غالب ست کہ ہمہ گناہان تمام عمر او مغفور و معفو گردند ؎ امید ہست دم مرگ از لب تو اب بہ
بر آید اشہد ان لا الہ الا اللہ ؎ رفت تو اب و ہمان کلمۂ توحید بلب * کس ندیدست ز گیتی سفری
بہتر ازین و دیگر حدیث ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة صحیح ست ابوداود
روایتش از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ و معنیش آنست کہ ہرگاہ استغفار مقارن ندامت
التجای صادق بحق باشد کار می کند اگرچہ بسبب غفلت آن گناہ مکرر چرا صادر نشود اما اگر التجا و ندامت
نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکہ رابعہ بصریہ گفتہ استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیر

دیگر شخصی استقراض بربا کرد و تمسک اقرار بوعدهٔ ادا در آن نوشته داد بعد ادای عین قرض اگر سود
نداد پس بسبب اقرار و وعدهٔ خود اگرچه عرفاً بر آن محاسبه است مگر شرعاً و روز جزا عند الله بر ندادن سود
انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیراکه حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام است و وفا باین شرط نیز حرام
و نه قرضخواه را مطالبهٔ آن میرسد شرعاً و نه قاضی را حکم بادای آن میرسد چه این شرط گناه کبیره است
وکل شرط لیس فی کتاب الله باطل وان کان مائة شرط دیگر در وقت احتضار خواه دم واپسین
باشد خواه پیش ازان ایمان و کفر معتبر است اما هر کسی را این بلا نمیرسد که شیطان باغوا و فریب
ایمان او ببرد مگر کسیکه شقی ازلی بود و در حدیث شریف آمده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها
وانما الاعمال بالخواتیم و همچنین در خلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها
رواه البخاری ومسلم دیگر بگزاردن نماز جمعه فرض ظهر ساقط میشود و جمع میان هر دو خلاف شرع است
و شروطی که از برای این نماز تراشیده اند مثل وجود امام اعظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
مصلین و نحو آن همه بی دلیل است بلکه حکمش حکم نماز پنجگانه است در فرضیت و شروط مگر خطبه که درین
نماز مسنون است نه در غیر آن دیگر الغیبة اشد من الزنا حدیث صحیح است معنیش آنست که زنا
غالباً از حقوق الله می باشد مغفرتش بدست غفور رحیم است و غیبت از حقوق العباد است که حق تعالی
مغفرت او را معلق برضای عبد داشته و تنگی حوصله بندگان و شدت انانیت ایشان معلوم است
لهذا امر غیبت از امر زنا مشکل تر افتاده دیگر بودن لحیه بقدر قبضه در حدیثی دیده نشد مگر باعث شبهه
مردمان آنست که حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در زینت لحیت سنن عادیه نهایت مبالغه بود ایشان
یک قبضه از زیر ذقن گرفته باقی را مقراض می کردند تا آنچه بعید طبعی جناب نبوت بود برابر شود در
بخاری ازو هم آمده کان یأخذ من طول لحیته وعرضها اما در حدیث در سنن ترمذی لفظ اعفاء اللحی
آمده و هم وارد شده احفوا الشوارب اوفوا اللحی و لحیهٔ شیخین رضی الله عنهما سینه را می پوشید بسیار از قبضه

مقرر زائد بود وکسی که لحیه طبعی او کم از قبضه باشد چگونه تا بقبضه می تواند رسانید و حلق لحیه بدتر از قصر
شدید ست وقصر شدید بدتر از قصر قلیل وهر قدر راز اتباع سنت دورتر افتد محل عتاب وخطا ست
و دیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد ومنقح این ست که حق تعالی عمل هیچ مومن
صالح متقی را تلف نمی سازد وپس از در العمل ابوین گرفتن بیجا ست علی الخصوص اولاد ادرا زیرا که از
اولاد ولید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را زنیم یعنی حرامزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی
بزرگ جلیل القدر ملقب بسیف الله پیدا شده وامامت حجی کثیر روبروی جناب نبوت صلعم وبعد ایشان
در حالت امارت عساکر کرده ونیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاد را که
ولد الزنا می دانستند وابن ابیه می نوشتند امیر بصره ودیگر بلاد کردند ودران حالت همیشه امامت
می کرد اما کسیکه باین عیب معروف باشد ودر نظر مردم محقر وقلوب را از وی تنفر باشد پس این هم
مبنی بر منافی امامت ست امامت این قسم شخص مکروه ست بکراهت تنزیهی وکراهت امامت ولد الزنا
که در کتب فقه مذکور ست محمول برهمین قسم شخص ست والله اعلم و دیگر از مخنثان وخواجه سرایان
خصی وعنین ونحو ایشان هرکرا ایمان بخدا وروز جزا دارد وطاعت الهی بجا می آرد واز منهیات و
منکرات اجتناب دارد بی شبهه مستحق ثواب وجنت ست چه ایشان را خود هیچ تقصیر نیست این حالت محض
بتقدیر الهی ست وتوبه محا ذنوب ست چون شرک وکفر بتوبه زائل می گردد والاسلام یجب ما قبله پس
دیگر معاصی که دون اوست چه حقیقت دارد که توبه مزیل آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات از طیور
وبهائم وحشرات بر زمین آفریده است وهمچنین برای جن از زراعات تنخواه می شود واینها چنانکه خود بنظر
نمی آیند بردن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید وآنچه نصیب آدمیان ست در دست ایشان می ماند
این ست حقیقت برکت بردن جنات از جنس غله که در عوام شهرت دارد ووجود جنات ثابت ست
بنص قرآن وحدیث وانکار آن انکار قطعیات دین وضروریات شرع مبین ست ومنکر کافر مرتد
و دیگر جزاء اعمال بد گاهی در دنیا هم میرسد حق تعالی فرموده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم ویعفو عن کثیر ودر حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقرر میرسد بغی بر بادشاه عادل ورنجانیدن

پدر و مادر و بد سلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین ست اللهم اغفر **دیگر** حق تعالی
برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصی و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه را حکم
می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را زیر زمین داخل می کنند که بسبب قوت حرکت
آن باد زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند **دیگر** بخارهای زمین و دریا طرف آسمان میروند
حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فراهم آورده کثیف می سازد و
نامش بعد از کثافت ابر میشود بعد ازان حکم میشود که برکتی از آسمان گرفته در اینها خلط نمایند تا
بقوت آن اکثر بخارات آب گردد چون آب شد حکم میشود که این ابرها را بیندازند با فشردن آنها از
سوراخها که در ابر ست پس آب شده بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چابکهای آتشین میزنند
نام آنها برق ست و آواز یکه از طرف آسمان شنیده میشود گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی
امر و نهی از برای تابعان خود و از برای عوام و گاهی بحکم الهی بر شخصی یا بر زمینی میزند آنرا صاعقه
می گویند **دیگر** درهم بنا بر تحقیق علما ۳ ماشه و یک حبه و خمس حبه ست و ماشه عبارت از
هشت حبه و حبه یک سرخ که آنرا رتی گویند و سرخ بوزن دو جو ست و مثقال چهار و نیم ماشه
و دینار نیز چهار و نیم ماشه و توله دوازده ماشه ست و روپیه مسکوک شاهان هند یازده و نیم ماشه ست
مگر روپیه بهادر شاهی که دوازده ماشه بود ولکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا
بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده ماشه ست مگر اشرفی بهادر شاهی که یازده و نیم ماشه بود و آن نیز
مروج نیست این ست حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از بست دینار ست که عبارت
از بست مثقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیرا که مثقال چهار و نیم ماشه ست پس وزن بست مثقال
هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نود ماشه میشود و بست مثقال نیز نود ماشه ست پس هفت و نیم توله
بست مثقال باشد و واجب دران ربع عشر که دو ماشه ست و دو حبه زیرا که عشر هفت و نیم توله نه ماشه
میشود و ربع نه ماشه دو ماشه و دو حبه میشود و همچنین عشر بست مثقال دو مثقال ست که عبارت از نه ماشه
و ربع دو مثقال نیم مثقال که همان دو ماشه و دو حبه میشود بحساب اشرفی سوای بهادر شاهی هشت

اشرفی و دو ماشه نصاب طلا می شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب مثقال
چهار مثقال میشود و بحساب توله یک و نیم توله طلا می شود خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و این
خمس سه حبه و سه خمس حبه میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب مثقال بیست و چهار مثقال و بحساب
توله ۹ توله می شود و مجموع خمس زکوة نصاب با زکات نصاب دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه می شود
و ما بین نصاب و خمس و همچنین از خمس زائد بر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفو ست و نصاب نقره
دو صد درم شرعی ست که عبارت از پنجاه و دو و نیم توله ست زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک حبه و یک
خمس حبه ست پس دو صد درهم شرعی بوزن ماشه شش صد و سی ماشه می شود که بعینه پنجاه و دو و نیم
توله ست و بحساب روپیه سوای بهادرشاهی پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن
دوازده آنه میشود چرا که در دهلی نقرهٔ خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دوازده ماشه میفروشند
و واجب در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم بیست درم ست و ربع آن پنج درم ست که
بحساب توله یک توله و سه ماشه و شش حبه ست زیرا که عشر پنجاه و دو و نیم توله که عبارت از شش صد و
سی ماشه ست پنج توله و سه ماشه میشود که بتعداد ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه
و شش حبه ست که همان یک توله و سه ماشه و شش حبه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه
و دو حبه نقره ست که قیمت آن هفت تنکه و یک و نیم فلوس عالمگیری میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیه
و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو حبه ست
که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنکه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب درم چهل درم ست و بحساب توله ده توله و نیم توله ست و بحساب
روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
اول یک درم و بحساب دوم سه ماشه و یک حبه و خمس حبه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنکه
عالمگیری میشود پس در دو صد و چهل درم شش درهم و در شصت و سه توله یک توله و شش ماشه
و هفت حبه و خمس حبه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین از خمس که

نصاب

زیاده شود همین‌جا طریق حساب باید کرد و با این نصاب و خمس و نیز با این خمس و خمس دیگر عفو ست نزد
امام اعظم رح و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رح واجب است در زائد بحساب آن اگرچه آن زائد یک
درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم حبه و ثمن حبه و یک جزو از دو صد جزو حبه واجب ست
و علی هذا القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه ست و معتبر در وزن دراهم وزن سبعه یعنی درهمی
که در نصاب و وجوب زکوة معتبر اند آن دراهم که هر ده ازان بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهر ست
زیرا که ده درم باعتبار ماشه سی ماشه و یک و نیم ماشه می شود و هفت مثقال بحساب ماشه همین قدر ست
پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و وجهش آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدای
اسلام دراهم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه
ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هم‌سنگ پنج مثقال باشد و قسمی
ازان سه خمس مثقال یعنی دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درهم
گرفته بثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماشه و سه حبه
و سه خمس حبه می شود و ثلث آن سه ماشه و یک حبه و خمس حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
مثقال ست چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و همین ست بوزن سبعه و همین ست معمول چنانچه
بزرگی گفته سه ده درم شرعی از بن مسکین بشنو ۳۰ آن دو توله هفت ماشه هفت جو قاله مرزا
محمد بن فائق خان و وجد مکتوبا بخطه ما نصه عرضت هذه الرسالة علی حضرة
الاستاذ فصحح بعینه ما فیها و دیگر در حدیث ابن عمر ست مرفوعا المکیال مکیال اهل المدینة
والوزن وزن اهل مکة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو ازان سکوت
کرده اند و اخرجه ایضا البزار و صححه ابن حبان والدارقطنی و در روایت نزد ابی داود و حدیث
ابن عمر ابن عباس آمده و با اینها حدیث دلیل ست بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال مدینه ست
و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان مکه اما مقدار میزان مکه پس ابن حزم گفته بحث نمایم پس

عن کل من وثقت بتمییزہ فوجدت کلا یقول ان دینار الذهب بمکة وزنه اثنتان وثمانون
حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعیر والدرهم سبعة اعشار المثقال فوزن الدرهم
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر عشر حبة فالرطل مائة وثمانیة وعشرون
درهما بالدرهم المذکور واما مکیال المدینة فعن اسحق بن سلیمان الرازی قال قلت
لمالک بن انس ابا عبد الله کم قدر صاع النبی صلعم قال خمسة ارطال وثلث بالعراقی انا حزرته
فقلت ابا عبد الله خالفت شیخ القوم قال من هو قلت ابو حنیفة یقول ثمانیة ارطال فغضب
غضبا شدیدا ثم قال لجلسائه یا فلان هات صاع جدک یا فلان هات صاع عمک یا فلان
هات صاع جدتک قال اسحق فاجتمعت آصع فقال ما تحفظون فی هذا فقال هذا حدثنی
ابی عن ابیه انه کان یؤدی بهذا الصاع الی النبی صلعم وقال هذا حدثنی ابی عن اخیه انه
کان یؤدی بهذا الصاع الی النبی صلعم وقال الاخر حدثنی ابی عن امه انها ادت بهذا الصاع
الی النبی صلعم فقال مالک انا حزرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلثا رواه الدارقطنی
و این قصه مشهور ست بیهقی نیز از السند جید آورده و ابن خزیمه وحاکم از طریق عروه از اسماء بنت
ابی بکر تخریج نموده وگفته انهم کانوا یخرجون زکاة الفطر فی عهد رسول الله صلعم بالمد الذی
یقتات به اهل المدینة وللبخاری عن نافع عن ابن عمر انه کان یعطی زکوة رمضان عند
النبی صلعم بالمد الاول ولم یختلف اهل المدینة فی الصاع وقدره من لدن الصحابة الی یومنا
هذا انه کما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلث بالعراقی وقال العراقیون منهم ابو حنیفة رح
انه ثمانیة ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الی صیعان الصحابة
التی قررها النبی صلعم وقد رجع ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم صاحب ابی حنیفة بعد هذه
الواقعة الی قول مالک وترک قول ابی حنیفة کذا فی النیل و بحر زخار گفته الصاع اربعة امداد اجماعا
انتهی در قاموس گفته الصاع والصواع بالکسر وبالضم الصوع ویضم الذی یکال به وتدور علیه احکام
المسلمین و قدر اهن وهو اربعة امداد کل مد رطل وثلث قال المد بالضم مکیال وهو رطلان

اورطل وثلث او رطل یکفی الانسان المعتدل اذا املأهما ومد یده بهما وبه سمی مدا قال
وقد جربت ذلک فوجدته صحیحا انتهی وصاع عمر فاروق ہشت رطل بود بالجملہ معتمد معمول بہ در کیل
یکیال مدنی ست و در وزن میزان مکے بر وجہی وقدری کہ مذکور شد وتمام این بحث در مسک الختام
بذیل زکوۃ فطر و زکوۃ زر و سیم مذکور ست واللہ اعلم ﴿دیگر﴾ صغائر ذنوب بسیار ست ضبط پذیر نیست وکبائر ہشت
دوگونہ ست ظاہر وباطن ظاہر ششصدت وشش کبیرہ ست وباطن چہارصد ویک علی اختلاف اقوال
العلماء فی ذلک واین ہمہ مذکور ست در زواجر عن اقتراف الکبائر وعفو از کبائر بتوبہ مجمع علیہ اہل علم و
قطعی الثبوت ست وگاہے بے توبہ ہم مغفور میشوند لمن شاء اللہ تعالی ﴿۵﴾ بر وجہ وعظ عبث چندان
مترسان اہل ایمان را ہ کہ می بخشد گنہ بے توبہ ہم آمرزگار من ﴿دیگر﴾ در ازالۃ الخفا عن خلافۃ
الخلفاء بذیل اثبات خلافت خلفاء نوشتہ کہ قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از ہجرت تا وفات
وقرن ثانی زمان شیخین وقرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلافہا پدید آمد وفتنہا ظاہر گردید
فال حدیث قوی بہم رسید کہ مراد از قرون ثلثہ تفصیل ہمان مدت ست اخرج ابو یعلی عن علقمۃ
بن عبداللہ المزنی عن رجل قال کنت بالمدینۃ فی مجلس فیہ عمر بن الخطاب فقال لبعض
جلسائہ کیف سمعت رسول اللہ صلعم ینعت الاسلام فقال سمعت رسول اللہ صلعم یقول
ان الاسلام بدا جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا فقال عمر فما بعد البزول
الا النقصان واین موافق ست بمضمون آیہ اخرج شطأہ ثم آزرہ الآیۃ کذا فی صفحہ ۶۲
خلاصہ شتر یک قدم در سال پنجم نہادہ ثنی آنکہ در سال ششم درآمدہ رباعی آنکہ در سال ہفتم پای گذاشتہ
سدیس شتر ہشت سالہ باشد بازل شتر نہ سالہ انتہی در حدیث ابوہریرہ ست الخلافۃ بالمدینۃ
والملک بالشام رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ دانستہ شد کہ خلافت راشدہ بمدینہ خواہد بود و در خارج
غیر خلافت راشدہ در مدینہ اثبات ست نمو دانستہ واین اجمال با تفصیل در صفحہ ۱۲۱ از نسخہ مطبوعہ بریلی مذکور ست
و در صفحہ ۱۰ نوشتہ بعد آنحضرت صلعم ہر جا کہ مذکور ست ذکر شیخین ست لا غیر و آنجا قرون ثلثہ شہود بہا
منقطع شد وقرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود کہ قریب بدوازدہ سال بودہ است قال حضرت

آنحضرت صلعم مثل قرآن است یشبه بعضه بعضا آنحضرت صلعم هر مضمون را بعبارات مختلفه و
اسالیب متنوعه بیان فرموده اند انتهی و درینجا حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم و فی لفظ
ثم یفشو الکذب و حدیث تدور رحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یهلکوا الخ و حدیث
مذکور ابو هریره ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه محدود حسیه یکی قرن نبوت ست و دو قرن خلافت و آن همه در
مدینه بوده است و مصداق تعیین مدت خمس و ثلثین و تعیین خلافت در مدینه یکی ست و حدیث
ابی عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الامر بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون
ملکا عضوضا الخ را با حدیث قرون ثلثه و حدیث رحی اسلام و حدیث خلافت در مدینه و ملک بشام
هیچ شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همسنگ ست مخصوص باتفته هم تراز و باز حدیث
حذیفه لا تقوم الساعة حتی تقتلوا اماکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم
بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کار سے نکشود و معنی منقح نشد از تنقیح معنی سنت خود را
معذور باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق چیزے بدست نخواهد آمد و در هیچ مسئله زیاده تر ازین میسر
نخواهد شد حتی در باب صلوٰة و زکوٰة هم سے اذا لم تستطع امرا فدعه و جاوزه الی ما تستطیع
انتهی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه ست باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام بامر
و شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجاز موعود الٰهی در ظهور دین حق و لهذا گفته که این معنی خلافت
راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد انتهی و مفهوم مخالف این عبارت آنست
که خلافت مرتضوی خلافت راشده نیست بنابر عدم تزاید اسلام در زمان ایشان و تناقص آن و ظهور
فتن و فشو کذب و نحو آن لکن ازین تحریر استفادهٔ انکار خلافت وی رضی الله عنه علی الاطلاق نتوان
کرد و مؤید او ست ایراد صاحب ازالة الخفا مآثر و فضائل و کلمات و کرامات مرتضوی ببسط لائق درین
کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة دلیل ست برین مدعا و دران قید راشده نیست
تحدید مطلق خلافت ست و غایتش نزول امام حسن رضی الله عنه ست از برای معاویه بن ابی سفیان

له و فی حدیث عمران بن حصین خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ان بعدهم قوم یشهدون و لا یستشهدون و یخونون و لا یؤتمنون الخ و عن عمر رضی الله عنه بلفظ اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب رواه النسائی و رجال اسناده رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فانه لم یخرج له الشیخان و هو ثقة ذکره الحافظ ۱۲ منه

رضی الله عنهما و هر چند استدلال بیانات فرقی بر مدت نبوت از هجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما جمهور
اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ یلونهم قرن تابعین و از یلونهم دیگر قرن تبع تابعین فهمیده اند
و خلاف این ظاهر از احدی از سلف و خلف معلوم نیست کما سبق فی هذا الکتاب و شک نیست که مقام
از مزال اقدام و مدحض افهام است و حل این اشکال خالی از اشکال نباشد اما سیما ست کل اگر جملهٔ اخبار
صحیحه مرفوعه وارده درین باب فراهم آید و امعان نظر در آن بکار برده شود گره از کار گشاید این موضع
در خور مزید تعرض و تطبیق این مسئله نیست ؎ شرح این هجران و این خون جگر + این زمان بگذار
تا وقت دگر + دیگر توبه اگر بندم و قلع از معصیت با عدم عزم آینده واقع شود بی شبهه مقبول است و
تائب هچو بی گناه می گردد و تردد در رد و قبول چنین توبه خلاف نص و خارق اتفاق علما است و
در ترغیب توبه و انابت احادیث صحیحه بسیار آمده ع توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی لشکنیم + انس گفته
آنحضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون اخرجه الترمذی و ابن ماجة
و سنده قوی ؎ رقم سپید و سیاه من بزمین شکسته نگاه من + تو چه من و چه قدر گناه من خجلم ز نام
غفور تو + قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و هذا آخر المختصر و الحمد لله علی ذلک و صلاته و سلامه علی رسوله
محمد و آله و صحبه و من تبع منهاجه

تمت

خاتمه طبع مع تاریخ ریخته خامه حلیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی نائب محکمه مشوره سلمه الله تعالی

یکتا ستوده شاهنشاه آموزگاری که زبان را سخن آموخت و روان را بدانش افروخت بستا آنشهنشاه توانا
و آفت برگزیده گزین را که حق و لشیر را بهدایت نواخت و سیاه تا سپید خورد دین منور ساخت

بگزین ادا ادا نتوان نمود بدان عالی جناب درودی با ساز و برگ ارمغان فرستاده ایم و در رست
بروی خویش کشاده و بر آل و اصحابش نیز دل جستی اندازه از خدا خواسته ایم و دلنشین نزهتی زبرای
خود در بهشت آراسته سپس منظر را فزدهٔ دیدار روح را نوید دریافت که خرد و ربالغ منظر یگانهٔ سعادت نهاد
فرزانهٔ فضیلت بنیاد چشم و چراغ دیدهٔ روشندلان روزگار رجانشین و ساده آرایان والانبا نیرهٔ نامی صدیقی
اقبال فروغ دیدهٔ اجلال ابوالنصر سید علی حسن خان طابت له الایام و اللیالی که خلوت نشینان
خداجوی بانداز مناجات دعاگوی او بیند و هم کار آرایان دولت پیوسته آرزوی خدمت او جویے
از آن شیوه که فرخ نژادان والا نسب رسم و راه بزرگان را در بازاری دهند و با فزایش آبروی کردار
و گفتار آیین نیاگان خویش نهند طریقهٔ اشاعت سنت که برگرفتهٔ نیاگان اوست پیش گرفت
و شیوهٔ هدایت ملت که یکجان پذیرفتهٔ بزرگان اوست بجان پذیرفت هم بدین شیوه کتابی ست موسوم
بالبنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص همانا نامی صحیفهٔ سامی بلوغ المرام
من ادلة الاحکام فراهم آوردهٔ علامهٔ افادت گهر هدایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن و خاکش گلشن
باد در زبان پارسی ترجمه پرداخت و تنک مایگان علم استعداد را ارزندهٔ متاعی و کاروانیان مرحلهٔ
فضل و کمال را فرخنده زاد راهی مهیا ساخت و درین زمان میمنت اقتران بفرمان افاضت عنوان کارگذار
ریاست شکوه افزای امارت ملکت پناه طریقت رفتار سنت آگاه حقیقت آثار خرده بین روشن نگاه
خرد آیین خرد ور پناه خرمن سوز فتنه و فساد چهره افروز صلاح و سداد جناب مستطاب معلی القاب
والاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام له المجد و التفاخر که مهر و لطف
فروهیده منش گزیده روش را پدر روشن اختر عالی گهر ست و شیوهٔ حق پژوهی و پایهٔ سپهر شکوهی بهر کشور
بیمن حکمرانی فرمانروای نوشابه جاه دارا شکوه سکندر بارگاه ماه نیم ماه سپهر اوج و کمال مهر نیم روز جهان
جاه و جلال اورنگ زیب کشور کامگاری بالانشین مجلس شهریاری دولت دربان معدلت عنوان فرخ
لقب والا حکم جناب نواب شاهجهان بیگم مخاطب بعالی خطاب جی سی ایس آئی و لاورا عظم تمغهٔ اعلای
ستارهٔ هند و تاج هندوستان و رئیسهٔ بهوپال ادامها الله بالعز و الاقبال که فرمانفرمای ملقب به نگین

فرشته قرین ست و صورت آراے این صحیفهٔ انیقه اش بپایهٔ فرزندی سعادت نشان آغوش نشین تصحیح
فرزانه روشن هوش فطانت کوش حکمت آیات فضیلت ملکات جامع مکارم سید ابو الحسن سید
ذو الفقار احمد حماه الله الاحد و شرکت نظر ثانی حائز معارف معقول و منقول حاوی مزایاے
فروع و اصول نکات آموز افادت منفال جناب **محمد عبد الحق** ایده الله المتعال و یگانه دانش
خصال مظهر فضل و کمال دقائق آگاه حقائق دستگاه حافظ مولوی **محمد احمد** عافاه الله الصمد و کتابت
خوشنویس جادو رقم مانی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکهنوی ابقاه الله القوی و اصلاح حجر از ماهر کار آگاه حافظ
کرامت الله حفظه الله و ادارت خان منیع الشان دیانت پسند امانت پیوند **محمد عبد المجید خان**
اعانه المنان مر این عجالهٔ نافعه را در مطبع شاهجهانی بزیور طبع پیراستند و با حسن اوقات بحسن اهتمام این
کار کار تمناے زمانیان ساختند

قطعهٔ تاریخ

آن می حکمت که روشن شد ز آبایان کرام — سیر ابو النصر خرد ور را بساغر دیده ام
آنکه گر بیند بگاهے جلوه گر در منظرش — گفته با مشے در حل مهر منور دیده ام
آنکه از نیروی و بینش براساس فتنه ها — دستبرد مرتضی بر باب خیبر دیده ام
دوده روشن ساز سادات جهان کز فرخی — هر یکے را شهره آشوب تا با حمر دیده ام
پای او در رزم از بهرام گامی پیشتر — جای او در بزم با خسرو برابر دیده ام
بر صریر خامه اش کا واسے داودی دهد — زهره را از دوش دسر افگنده مجمر دیده ام
قطره اش گوهر بانداز تنزل خوانده ام — از ترقی ذره اش همتای اختر دیده ام
لطف در طبعش بهاران در گلستان گفته ام — علم در ذهنش عطارد در دو پیکر دیده ام
گاه از نگمین عبارتش گل افشان یافتم — گاهش از اشعار عود افگن مجمر دیده ام
ز در رقم **بنیان مرصوصی** که زو بنیاد علم — زین سپس محکم تر از سد سکندر دیده ام
مرطوع حافظ ابن حجر از خامه اش — جلوه آرا در لباس شرح دیگر دیده ام

کرد تفریس خبر با کزگران سرمایگی
زاد راهِ کاروان خضر رهبر دیده ام

کاروانی کش بذوق منزل علم حدیث
همرهان مرکب ز قطع راه لاغر دیده ام

ماه سیمائی حجازی در لباس فارسی
سر بسر پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام

هم چراغ خلوت روشندلانش گفته ام
هم جواهر سرمهٔ چشم خرد ور دیده ام

زین افاضت کاین گران سرمایه از آن گشته است
سائلان علم سنت را توانگر دیده ام

هر کرا روشن نظر شد زین فروغ ایزدی
از سواد حرف عنبر بیش دل مکدر دیده ام

مر مشام آشنایان را بدرک معنیش
از شمیم سنبل جنت معطر دیده ام

در ادای اصل مطلب همگ حافظ را
استخوان بندی بطرز نامکرر دیده ام

بعد ازین حرفیکه آرایند آمار جهان
میدهد پیدا یئی نقش دژم بر دیده ام

داشتم در وادی اندیشهٔ تاریخ راه
جادهٔ شرح احادیث پیمبر دیده ام
۱۲۹۹ھ

قطعهٔ مدحیهٔ مؤلف و مؤلف از افتخار الشعرا حافظ خان محمد خان صاحب متخلص بشهیر سلمه الله القدیر

میر جلیل ابن حسن خان آفتاب اوج دین
آنکه می نازد بفرق دولتش دستار علم

زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال
بخت فیروز تنجر طالع بیدار علم

کجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا
صدر ایوان شریعت رونق دربار علم

جودت طبعش گشاید نکتهٔ سربسته وا
ناخن فکرش کشاید عقدهٔ دشوار علم

بی تکلف هرچه سازد هرچه پردازد رواست
بسکه در دیوان آگاهی بود مختار علم

در جهان عمریکه جز یادی نیاید در خیال
شغل او شغل هنر افتاد و کارش کار علم

ابن نواب امیر الملک والا جاه دانسته
آنکه در عالم بود سرکار او سرکار علم

ز و رقم بنیان هر صوبیکه اسکندر نمط — می کشد بر روی یاجوج فتن دیوار علم

ناز هم این گنجینهٔ احسان که از انعام او — مالدار علم باشد نام هر نادار علم

ماندگان گمرهی را میبرد در راه کام — غافلان جاهلی را می کند هشیار علم

حرف حرفش وا نماید ستهٔ تنگ آگهی — نقطه نقطه باز گوید معنی خروار علم

شمع بزم گردید تا گردد منور بزم دین — باده آورد تا برخیزد مگر میخوار علم

آن ز کنعان این ز حسن آباد معنی [illegible] — یوسف بازار مصر و یوسف بازار علم

آنکه آمد منحصر بر نیل او نیل کمال — آنکه موقوف است بر دیدار او دیدار علم

صفحه صفحه جزو جزوش را چه دقتی در نجات ست — سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایثار علم

ماحی اوضاع بدعت قامع بنیاد جهل — حاوی احکام سنت جامع اسرار علم

هست تقریظش بلوح حضرت ابن حجر — آنکه از سنجیدگان هستش مقدار علم

آن امیر مسند سنت که از لطف آله — بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم

یک جهان رنجور نادانیست و دارو فروش — عالمی مخمور نادانیست او خمار علم

جاگی خواران هر میخانه اش مست الست — جرعه آشامان هر پیمانه اش سرشار علم

نغمه از دور دعایش بلبل نطق شهیر — تازه تر باد از علی ابن حسن گلزار علم

قصیدهٔ خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سهسوانی سلمه الله تعالی

آهی اگر ز خاطر نالان برآورم — دود از نهاد گبر و مسلمان برآورم

با بخت می ستیزم و با روزگار هم — مقصود دل چگونه از آنان برآورم

دوران بود خلاف و فلک مدعی شود — گر حرف مدعا ز دل و جان برآورم

آتش ز هم بتابش رقیبان [illegible] — آهی چنان کشم ز دل افغان برآورم

طالع زبون سپهر عدو یار سرگران — در روزگار سر بگریبان برآورم

یاری ز بخت خواهم و خواری کشم ازو
جای کمال قرضهٔ نقصان بر آورم

آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی
آتش بجاسے آب ز عمان بر آورم

مرگ از پی علاج ببالین من رسد
گر درد مند صرف ز درمان بر آورم

ناچار چون روائی کارم ز دهر نیست
روی نیاز بر در سلطان بر آورم

فرخ امیر ملک که گویند زمان او
آشفتگی ز زلف پریشان بر آورم

فرخنده داوری که بتشبیه جاه او
فغفور و قیصر و جسم و خاقان بر آورم

یارب بجیر نظم که سپی همت بنیش
اسکندر آورم که نریمان بر آورم

این دسترس کجا که فغانی ز جور چرخ
در بارگاه خسرو کیوان بر آورم

خوشتر بود جمیل که دست تطلی
در پیش شاهزادهٔ ذیشان بر آورم

آن شاهزادهٔ که رسد گر بدامن
گوی سر حریف بچوگان بر آورم

هم انتقام جور بگیرم ز روزگار
هم کجروی ز گنبد گردان بر آورم

آیم درون بزم شکوه بلاغتش
عرسفے بدون نشانم و سحبان بر آورم

در دامن نیاز ازان مو بهار علم
گل را چه وقعت ست گلستان بر آورم

از جوش شوق مطلع دلکش رقم کنم
هوی قلندر را نه زمستان بر آورم

نذری سپی علی حسن خان بر آورم
با انفعال نقد دل و جان بر آورم

فرخنده طالعیکه کنم ورد نام او
ناطاسی ز طالع دوران بر آورم

گویند شاش گوهر و زرد رجهان نماند
از بهر بذل بحر بسم کان بر آورم

دانشوریکه از پی کسب فطانتش
دانشوران خطهٔ یونان بر آورم

زیبا سخنوریکه براسے تلمذ ش
از خامدگان گنجه و شروان بر آورم

آن رهبریکه گر سخنی سر کنم ازو
بر راه راست آذر و کنعان بر آورم

در حلقهٔ که درس کتاب و سنن رود — داد از زبان رازی و سفیان بر آورم
(فخرالدین رح — ثوری رح)

در مجلسی که حرف ز تحقیق خود زند — برهان آن ز سنت و قرآن بر آورم

از بهر پایه سنجی سعی رسای او — یارب کرا بعالم امکان بر آورم

ابن حجر کجا که بجو انجم ز عسقلان — کو ابن تیمیه که ز حران بر آورم

خوش پرده گشته بنام کتاب خویش — کز وی هزار صورت ایمان بر آورم

خوش ترجمه نمود بلوغ المرام را — کز وی دقیق مسئله آسان بر آورم

هر حرف دلنشین حدیثش نوا گرست — تقلید را ز خاطر یاران بر آورم

اندازه دان نیم که پی اتباع او — گر هست بو حنیفه نعمان بر آورم

کاخ قیاس و رای ز بنیان بر افگند — گر نام نامه بر لب جنبان بر آورم

آن نامه که از پی ترویج مؤلفش — خامه را بهند ز شوکان بر آورم

نازم بنا مرا که کند دعوی بلند — خود رائی از قیاس پرستان بر آورم

بحریکه موجه موجه سطرش نوا زند — صد در ز درج قیاس بطوفان بر آورم

گو دید بهار طرز فصاحت غریب نیست — گر خون رشک از دل ایران بر آورم

تا کی جمیل گرسنه هنگامه سخن — تا کی سمند خامه بجولان بر آورم

گویم به خواجه عزم دعا در حضور نیست — دستی اثر گرفته بایوان بر آورم

چندان گهر فشانی دست نوال او — من شکوها ز وسعت دامان بر آورم

کارش کنم تمام بیک ضربت حسام — کام دل حسود تو آسان بر آورم

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام آتم کتاب بنیان مرصوص

ما علینا الا البلاغ ۱۲۹۸ھ

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمهٔ بلوغ المرام من ادلة الاحکام ماده سالم

فیه بلاغ للناس ۱۲۹۹ھ

اصلاح الغلط

صفحه	سطر	غلط	صواب
۱۲	۴	ردبیناى	دربیناى
۱۴	۲	تجشش	بجشش
〃	۸	سهولیت	سهولت
〃	۱۷	آزار	ازار
۱۹	۱۳	کرشه	که
۲۱	۳	و	+
۲۴	۷	مل	مل ع
〃	۱۴	اخیاقی	احیاقی
۲۶	۸	آرو	آرد
〃	۱۸	نشست	نشست
۳۰	۱۷	ثدهفت وهفتا	ثدبیست وهفت
۳۱	۲	بسینه	بر دست وزانو
〃	۵	راج	راجح
۳۶	۲	او	و
〃	۳	پابند	پابیند
۴۷	۱۲	معاون	معاون
۶۹	۱	در	+
〃	۱۹	باکه	+
۷۴	۴	اغراضکم	اعراضکم

صفحه	سطر	غلط	صواب
۸۴	۵	آنحضرت صلعم علیه	آنحضرت صلعم علیه
۱۰۱	۱۴	بگزید	بگزید
۱۱۰	۱۹	سن	نزدن
۱۴۲	۱	وشتن	نوشتن
۱۵۵	۱	در	اودر
۱۵۸	۴	کیسے	کس
〃	۱۲	معطل عاید عام	پیر معطل عاید
		ست وزور لیا	عدم موانع شست
		عاجیشم وشبه	وتمثل عاجیشم
		[illegible]	دراسمی
۱۹۸	۱۸	باعتبار زوله	باعتبار باشد
〃	۱۹	هفت	هفت و
〃	۲۱	بحساب	وبحساب
۲۰۰	۵	هژده	سیزده
〃	۱۵	آن	کان
۲۰۲	۲۰	مشهور یابیکبیر	مشهور ولیابیکبیر

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات
وصلی الله علی النبی الامی وآله وصحبه وسلم

[illegible]